مشروطه

بهترین شکل حکومت و آخرین نتیجه اندیشهٔ نژاد آدمی است

نوشته

احمد کسروی

این کتاب ازسوی باهماد آزادگان بادست شرکت سهامی چاپاک پراکنده میشود

۱۳ مردادماه ۱۳۳۵

خدا هیچ مردمی را برای بدبختی نیافریده



شادروان احمد کسروی

تا مردم خود نیك نباشند از
نیکیهای جهان بهره نخواهند دید



بنام پاك آفرننده جهان

گفتار شادروان کسروی

در روز جشن مشروطه

مرداد ماه ۱۳۲۴

مشروطه بهترین شکل سررشته داری است

ما امروز جشن مشروطه گرفته‌ایم . نخست جای پرسش است که چرا امروزرا که روز سیزدهم مرداد است جشن میگیریم درحالیکه دیگران فردا را که چهاردهم است خواهند گرفت . در این باره در سالهای گذشته پاسخ داده‌ایم .

مظفرالدین شاه فرمان مشروطه را درچهاردهم جمادی الاولی قمری بیرون داد .

سال دیگر آزادیخواهان ومجلس شورای ملی آنروزرا عید مشروطه شناخته جشن گرفتند . سالها چنین بود تا هنگامیکه تقویم ایرانی دیگرشدو تاریخ شمسی بمیان آمد . دراین هنگام خواستند آن عید را باتاریخ شمسی حساب کنند و چنین پیدا است که در حساب اشتباه کرده روز چهاردهم مردادرا گرفتند . در حالیکه روز چهاردهم جمادی الاولی ۱۳۲۴ سیزدهم مردادماه ۱۲۸۵ بوده‌است چون این یك کار اشتباهی بوده ما نمی خواهیم از آن پیروی کنیم وروز سیزدهم را جشن میگیریم .

در آینده باید دیگران هم این روز را گیرند .

دوم بسیار خشنودیم که امروز در نشست ما بانوان نیز هستند و در این جشن و شادی با ما همراهی مینمایند . از دو سال پیش نشستهای بانوان پاکدین در آبادان ومسجد سلیمان وشیراز آغازشده ولی درتهران

نمی بود . امسال سه تن از بانوان بافهم وپیشگام ـ بانو چهره نگار ـ بانوامامجمعه ـ بانو آذر ـ با شوهران خود از شیراز و مسجد سلیمان و کرمان شاهان آمدند و بهمراهی بانوانی در تهران در اینجا هم نشست برپا گردید وامروز برای نخست بار برای نشست همگانی آمده‌اند .

شیوه بر آنست که درچنین جشنهایی کسانی برخاسته برای باز نمردن سهشهای خود گفتار رانند . من نمیخواهم چنان گفتاری رانم . بلکه میخواهم در چنین روز وساعتی با خواهران و برادران خود گفتگویی کنیم و نتیجه‌هایی از آن بدست آوریم .

کسانی در شگفتند که‌ما بمشروطه این همه ارج میگذاریم و در کتابهای خود یاد آن میکنیم وهواداری می نماییم. باید دانست مشروطه بهترین شکل سر رشته داریست . آخرین نتیجه اندیشه های نژاد آدمی است.

در ایران چون معنی مشروطه را ندانسته‌اند ارجش را هم نمی‌شناسند. مشروطه تنها آن نیست که یك قانون اساسی باشد ومجلس شوری بر پا شود وکارها بادست آن مجلس پیش رود. مشروطه بسیار والاتر از این ها است .

مشروطه آن است که یك توده شایندگی پیدا کرده وخودش کارهای خودش را راه برد وکسی درمیان آنها برای فرمانروایی نباشد. برای روشنی سخن نخست باید معنی توده و زندگانی توده‌ای را بدیده گیریم .

بیك توده که بیست ملیون ، یا بیشتر یا کمتر ، از دیگران جدا گردیده کشوری برای خود برگزیده زندگی میکنند ، این‌معنایش آن است که ایشان دست بهم داده سود وزیان یکی گردانیده‌اند. آن کشور میهن ایشان است که باید در آن زندگی کنند و بآبادیش کوشند و از دست برد بیگانگان نگاهش دارند .

مانند آن است که این بیست ملیون گرد آمده همه با هم پیمان بسته‌اند که‌در نیك وبد وسود و زیان یکی باشند و برای ایستادگی در

برابر پیش آمدها یك صف پدید آورند و در آباد گردانیدن و نگهداشتن کشور پشتیبانی بیگدیگر کنند ، یك جمله بگوییم : همچون یك خانواده با هم زندگی بسر برند .

این معنی زندگانی توده ایست. درهر توده یك چنین پیمان ورجاوندی در میان است .«میهن پرستی» که گفته میشود بهمین معنی است .دلبستگی به آبادی کشور و جانفشانی در راه آزادی آن و همدستی و همدردی با هم میهنان «میهن پرستی» نامیده میشود وبایای هر مرد وزن با خرد و پاکدلیست .

گاهی کسانی ایراد گرفته میگویند: «میهن چیست که آنرا بپرستیم؟...» میگوییم : میهن این سرزمینیست که آسایشگاه ماست ، زیستگاه ماست، سرچشمه زندگانی ماست، دراین سرزمین زندگی بسر میبریم و آنگاه نیازمندی های زندگانی ازخوراك وپوشاك ونوشاك و دیگر چیز ها هم ازاین سر زمین بدست میآید .

باین سر زمین باید «خدمت» کرد و پرستش نیز باین معنی «خدمت» کردنست .

روزی یکی بامن چنین میگفت: «منکه درخوزستان هستم چرا بایدعربهای بصره راباآن نزدیکی هم میهن نشناسم وفلان مرد زابلی راباآن دوری هم میهن خود شناسم ؟ ..»

گفتم : باآن زابلی پیمانی در میان دارید ونیك وبد وسود وزیانتان بهم بسته است .

اگر روزی مثلا دشمنی ازجایی بخوزستان حمله کندآن زابلی بیاری شما خواهد شتافت ولی باعربهای بصره چنان پیمانی در میان نیست واگر روزی یك گرفتاری برای خوزستان پیش آیدآنها دستی بنام یاوری بسوی شما دراز نخواهند کرد . اینست جدایی که در میانه میباشد .

آری ما باعربهای بصره نیزهمسایه ایم وهمبستگی همسایگی داریم اگر روزی چنان پیش آید که با عراق یکی گردیم باآن عربها نیزهم میهن خواهیم بود .

تا اینجا که گفتم معنی زندگانی توده‌ای‌ومیهن پرستی بود. اکنون این توده واین میهن یکرشته کارهای همگی دارد که از آن یك تن یا یك خانواده نیست بلکه از آن همه کشور وهمه توده است

مثلا جلوگیری از دزدان وراه زنان، وایمن گردانیدن از دشمن و جلوگیری از بیماریها و کم گردانیدن آنها، پیمان ـ بستن با دولتهای همسایه، قانون گزاردن، ارتش آراستن ومانندانینها ـ سر رشته داری یاحکومت که میگوییم بر خاستن باین کارهاست.

درزمانهای پیش در هر کشوری پادشاهی بودی که رشته این کارها را بدست خود گرفتی، مردم و کشوررا، با دلخواه خود، راه بردی‌وبهمه فرمانراندی. مردم چنین میپنداشتند که پادشاهان گمارده خداهستند خدا آنانرا بر گزیده وبمردمان فرمانروایی داده خود پادشاهان همین‌باوررا داشتند. ولی این بی‌پا بود. خدا هیچکس را برای فرمانروایی بدیگران نیافریده آنگونه سر رشته داری جز نتیجه نارسایی اندیشه‌ها نبوده.
از اینرو نیکخواهانی برخاسته وبمردم‌راهنمایی کرده گفته‌اند: هر توده‌ای باید خودش کارهای خود را راه برد، بدینسان که هر چند سال یکبار نمایندگانی ازمیان خود بر گزینند ومجلسی از آن نمایندگان پدید آورد وآن رشته کارهای همگی را بدست آنان سپارد وخود از دورو نزدیك نگهبان باشد.

مشروطه یا حکومت دموکراسی یاسر رشته داری توده همینست. همینست که‌میگوییم: بهترین شکل‌حکومت است.

مشروطه را چنانکه نام نهاده‌اند آزادیست. در زمانهای پیش، مردم در زندگانی بدو دسته بودند. آزاد وبرده. برده‌آن کسانی بودند که خودشان اختیار زندگی نداشتند. همچون گاوان و گوسفندان خرید و فروخت میشدند. یك برده‌اختیارش در دست‌آقایش بود. اگر میخواست میفروخت، میخواست نگه میداشت، بهر کاریکه میخواست بر میگماشت اگربرده بکاری یا پیشه‌ای پرداخته مزد گرفتی آنمزد بخود او نرسیدی. اگرزن گرفته فرزندی پیدا کردی‌آن فرزند نیز بنده و ازآن‌آقا بودی.

«غلام خانه‌زاد» که شنیده‌اید این بود.

هزارها سال در جهان برده داری بوده است تا دویست سال پیش نیکخواهانی برخاسته آنرا برانداخته‌اند واکنون بازماندگان بردگان آن زمان آزادند و آزادانه زندگی میکنند.

مشروطه واستبداد نیز همانحال راداشته. دراستبداد توده‌ها اختیاری ازخود نداشتند ودرباره نیك و بد وسود وزیان خود نتوانستندی اندیشید می بایست سرپایین اندازند و گردن بدلخواه و هوس پادشاهان گزارند ولی درمشرطه توده‌ها آزادندواختیار زندگانی خودشان‌را دردست دارند. آنچه سودمند میدانند ومیخواهند با دست نمایندگان بکار توانند بست. هر قانونی رابهتر دانستند از مجلس توانند خواست.

یك نمونه نیکی از مشروطه و اندازه سودمندی آن در این چند روزه دیده‌شد. توده انگلیس که‌در زندگانی دموگراسی پیشگام بوده‌اند هفته گذشته معنی مشروطه وسود آنرا بجهانیان نشان دادند. چون‌در سایه پیش آمدها نزدیکی بدولت شوروی‌و همگامی باآن توده رابسود خود دانستند در برگزیدن نمایندگان بحزب کارگران گرایش نشان دادند که بیشتری در پارلمان بهره آنها گردید و رشته سیاست کشور بدست آنها افتاد.

در این باره سخنان بسیار رانده‌شده وزمینه بسیار روشن گردیده استبداد از هر باره بیمعنی ومشروطه ازهرباره سودمند وستوده است. معنی ندارد که یك‌تن بملیون‌ها مردم فرمانراند. معنی ندارد که یك‌تن نیك و بدملیونها مردم رابهتر از خودشان داند، باور نکردنیست که‌بنیادیکه یکتن می گزارد پایدار ماند وبزودی ازمیان نرود.

از اینهاست که‌ما هوادار مشروطه‌ایم. بلکه ما یکرشته کوششهایی درباره پیشرفت مشروطه‌می کنیم که ارجدارتر از کوششهای خودمشروطه خواهانست. مشروطه در ایران نا انجام ماند. مامی کوشیم آنرابانجام رسانیم.

یکی از رسواییهای این کشوراست که پس از چهل سال‌هنوزدر

ایران معنی مشروطه دانسته نشده .میتوان گفت از هزار تن یکی معنی آنرا نمیداند واین خود سدی بزرك در برابر پیشرفت مشروطه است . چیزی‌را که معنایش نمیدانند ارجش نخواهند شناخت ،بلکه باید گفت : دارایش نخواهند بود .

شنیدنیست که بهبهانی وطباطبایی ودیگران که پیشگام شدندو در ایران بنیاد مشروطه نهادند معنی آنرا نمیدانسته‌اند . آری آنان مشروطه را باین معنی که فهمیده ما است نمیدانسته‌اند . بلکه آنرا بودن قانون هایی در برابر دولت وبرپا شدن مجلس برای شور درکارهای کشورمی شناختند وبیش از این نمی خواستند .

می‌توان گمان برد که بسیاری از نمایندگان مجلس امروز هم مشروطه را بآن معنی میشناسند . آقای سید محمد صادق طباطبایی که پسر طباطبایی وخود درجنبش مشروطه پادر میان داشته‌واکنون رئیس مجلس است بتازگی ازو رفتاری دیده شده که میتوان پنداشت او هنوزهم مشروطه را بمعنی راستش نمیداند .

ازاین گذشته در ایران در برابر مشروطه سدهای بزرگی هست . این کیشهای گوناگون که درایران‌است هیچیکی با زندگانی‌دموگراسی سازگار نیست . همچنان‌ادبیات ایران یا شعرهایی که بفراوانی دارند با مشروطه ناسازگار است . اینها سدی بزرك دیگر در برابرمشروطه‌است.

اکنون سخن درآنست که ما از روزیکه بکوشش بر خاسته ایم ازدلبستگی که بمشروطه‌داریم ازیکسو کوشیده‌ایم معنی مشروطه راباین مردم بفهمانیم .دراین باره کتابها به چاپ رسانیده گفتارها نوشته‌ایم . یکی از یاران ما (آقای فرهنك) برای فهمانیدن معنی مشروطه کتابچه‌ای با زبان بابا شملی نوشته است که دو بار بچاپ رسیده .

از سوی دیگر باکیشها وشعر ودیگر جلوگیرهای مشروطه بسخت ترین نبرد برخاسته بکندن ریشه آنها کوشیده‌ایم .

این‌ها کوششهاییست که مادرزمینه پیشرفت مشروطه کرده‌ایمو میکنیم. راست است که میدان کوششهای ماتنهاایران نیست .ولی درهمان

حال بایران که میهن ما ست دلبستگی ویژه داریم واین یکی از آرزو های ما ست که این توده بدبخت از آلودگیها بیرون آید وبا توده‌های دیگر جهان همپا گردد ودراینراه از هر گونه کوشش بازنایستاده‌ایم.

این‌است داستان دلبستگی ما بمشروطه وارجی که‌ما بآن‌می گزاریم وچون یکدسته از دوری ونزدیك امروز باینجا آمده‌در این‌جشن‌وشادی باما همراهی نموده‌اند.

در پایان سخن خود بآنان سپاس‌میگزاریم. امید مندم زود خواهد بود آن روزی که همه غیرتمندان ونیك مردان در ایران در این کوشش ها با ما همدستی خواهند نمود.

مهنامه مرداد ماه ۱۳۲۴

آنانکه از مشروطه دلسردی مینمایند چه دلیل دارند؟

کسانیکه از مشروطه یا دموگراسی دلسردی میکنند من تاکنون دلیلی از آنان نشنیده‌ام. گاهی جمله‌هایی میگویند که ببهانه شبیه‌تراست تا بدلیل خردمندانه.

مثلا برخی میگویند:

مشروطه یا دموگراسی کهنه شده. ولی این سخن بسیار بیپاست و «حقایق» هیچگاه کهنه نگردد.

اساساً در این زمینه که ماییم و سخن از آسایش زندگانی میرانیم و به پیشرفت کار توده میکوشیم جایی برای گفتگو از کهنگی و تازگی نیست. آن در تفنن و بازی و خودآراییست که در بند کهنگی یا تازگی باشند. آن بچگانند که یك بازیچه‌را باخواهش و پافشاری خواهند و چون گرفتند و زمانی بازی کردند دیگر نه‌پسندند و دور اندازند، آن زنانند که رختی را با شوق و آرزوی بسیار بدست آورند ولی چون چندبار بتن کردند دلسرد گردیده بکنار گزارند.

این زندگانی یك توده‌را بازیچه گرفتن است که کسی تنها بنام کهنگی از یك حقایقی دلسردی نماید. این خود نشان هوسبازیست. این خود دلیل است که آنکسان از گفتار ورفتار خود نتیجه نمیخواهند و از روی فهم واندیشه سخن نمی‌رانند.

یك چیز بدی‌در ایران گوش بسوی اروپا تیز کردنست. یکچیزی راهمینکه از اروپا میشنوند دل بآن میبازند و بی آنکه بکنهش رسند و نیك فهمند هواخواه آن میگردند. در این زمینه نیز همین که شنیده‌اند

که برخی کشورهای اروپا از دموگراسی صرفنظر کرده و یکراه دیکتاتوری پیش گرفته‌اند بی آنکه انگیزه و سرچشمه آن را بدانند و یا از نیك و بدش آگاه گردند، دل میبازند و بایك بیباکی مینشینند و دلسردی از مشروطه می‌نمایند، و چون هیچ دلیلی ندارند چنین بهانه میاورند:
« دموگراسی کهنه شده ». تو گویی گفتگو از رخت و کلاهست که چنین پاسخی میدهند. شگفتر آنکه چون بدینسان از پاسخ درمیمانند میگویند:
« جلو فکر جوانان را نباید گرفت ».
میگویم: ما جلو اندیشه شما را نمیگیریم، جلو هوسبازیها را میگیریم اگر از روی اندیشه یك چیزهایی پیدا کرده‌اید، با دلیل بگویید تا ما نیز بدانیم. گفتگو در اینجاست که شما بجای دلیل کهنگی و تازگی را بهانه میاورید.
یك غفلت دیگر این کسان آنست که در بند همراهی توده نمیباشند یکراهی که برای زندگانی توده برگزیده میشود باید کوشید و همه توده را از آن آگاه گردانید و همه‌را خواهان و هوادار آن ساخت. در یکتوده بایداندیشه‌ها یکی باشد. بایدهمگی افراد توده براه زندگانی خودعلاقه مندگردند آنان این را هیچ نمی اندیشند وهیچ در پی این نیستند.
سی و شش سالست مشروطه در ایران بر پا گردیده ودر این مدت متمادی‌هنوز بیشترمردم آشنا بآن نشده‌اندومعنایش را نمیدانند، اینان میخواهند یك چیزهایی تازه‌ای بجای آن گزارده شود.
برخی از آنان در برابر این خرده گیری بهانه آورده چنین میگویند:
« هر توده‌ای را یکدسته منوری از ایشان اداره کنند. لازم نیست که همگی افراد همه چیز را بدانند » ولی این سخن نیز بسیار خامست.
در یکتوده اگر مقصود پیشرفت و نیرومندیست، باید کوشید وهمه افراد را از حقایق زندگانی آگاه گردانید. چیزی که هست چون مردم یکسان آفریده نشده‌اند، ناگزیر از میان همه افراد کسانی پیدا شده و بدیگران پیشی جسته و رشته کارها را در دست گیرند. اینست آنچه همیشه در جهان بوده ودر توده‌های اروپایی امروز هست.
اینکه یکدسته تنها خود آگاه باشند و توده رادر پشت سرخود نادان

ونا آگاه گذارند یکچیز غلطیست که هیچ با خردی آن را نتواند پذیرفت. از چنین کاری جز درماندگی نتیجه‌ای نتوانید برداشت .

درد اینجا است که شما نمی اندیشیدو گرنه موضوع بسیار روشن وآسانست. چنین گیریم که‌شما یك راه تازه‌ای « جز از راه مشروطه » پذیرفته‌اید. درجاییکه‌توده باشماهمراه نیست‌چه نتیجه‌توانیدبرداشت ؟ ! . .

باچه نیرویی بتوده چیره توانید گشت تا بگفته خودتـان آنان را اداره کنید ؟ ! . .

شما می گویید :

باید قدرت پیدا کرد ومردم را راه برد ، وهیچ نمیگویید که قدرت را چگونه پیدا خواهید کرد ؟ ! . .هیچ نمی اندیشید که پیدا کردن‌قدرت بسته بآنست که شماحقایقی را دنبال کنید وهمان‌هارا در میان توده‌رواج داده همدستان تهیه کنید .

من از این مرحله نیز می گذرم . چنین فرض کنید که قدرت نیـز یافته وسررشته کارها را بدست گرفته‌اید .با یك توده‌ای که‌بـا شما هم اندیشه نیستند وعلاقه بشما وکارهاتان ندارندچه فیروزی‌توانیدیافت ؟ ! .

برخی نیز بهانه‌دیگری آورده می گویند :

در این سی سال آزموده شد این مردم لایق مشروطه‌نیستند .باید اینها را با مشت‌راه‌برد. من نمیدانم از کجا چنین چیزی‌آزموده شد ؟! . . حوادث این سی‌سال راما نیك میدانیم کدام‌یکی این را میرساند ؟ ! . . در این سی‌سال کی مشروطه براه‌افتاد تا دانسته شودمردم‌شایسته‌نیستند؟ در این سی سال هنوز بیشتر مردم معنی مشروطه را ندانسته‌اند . هنوز یك دگر گونی در اندیشه توده انبوه پیدا نشده. هنوز یك گامی در این راه بر داشته نشده. پس چگونه آزمـوده گردیده که مردم لایـق مشروطه نیستند ؟ ! . .

اگر مردم لایق مشروطه نیستند باید کوشید و لایقشان گردانید، نه‌آنکه از مشروطه یا سررشته داری توده که بهترین راه‌فرمانروابیست چشم پوشید .

یکدسته اگر پیشرفت توده وسرفرازی آن رامیخواهند بایدبکوشند وآنان را بپایه دیگر توده‌های آزاد وسر فراز جهان رسانند . نه‌اینکه خود اندیشه‌های دوری‌را گیرندوتوده را بیکبار فراموش کنند .

نیروی کشورازتوده انبوه برمیخیزد . آبادی کشور از ایشان است . باید بیش از همه در بند آنان بود . باید در راه پیشرفت همیشه آنان را در پشت سر داشت .

کسانی که بتوده بی پروایی می نمایند ،وخود چند سخنی فراگرفته از توده دور می افتند ، داستان آنان داستان دسته سپاهیان نا آزموده است که چنین دانند هرچه جلو باز است بایدپیش رفت واین ندانند که همیشه باید پشت سررا نگه داشت و از مرکز وبنه بسیار دور نشد .

(پرچم روزانه شماره ۸ـ۳شنبه ۱۴ بهمن‌ماه ۱۳۲۰)



باید معنی درست مشروطه را فهمید و بدیگران هم فهمانید

کسانی میپرسند :اکنون چه باید کرد؟..

آن نیکی که میگوییید از چه راه آنرا باید آغازید؟..

می گوییم : در این راه که ماییم نخست باید معنی زیست توده‌ای‌را فهمید ، واز آیین آن آگاه گردید ، ومعنی درست مشروطه و سر رشته داری توده راشناخت . باید اینها رانیك فهمید و بدیگران نیز فهمانید. این است آنچه در گام نخست باید کرد.

خواهند گفت :مگرما معنی اینها را نمی دانیم ؟! .. اینها چیز هاییست که‌هر کس بارها شنیده ،دیگرچه نیاز که‌دوباره بآنها پردازیم؟ چه نیاز که دو باره بشنویم یا بشنوانیم ؟!....

میگوییم : شنیده‌اید ، ولی بیشترتان ندانسته‌اید . شنیدن جز از دانستن میباشد ، وبهتر است من معنی دانستن راروشن گردانم :

«دانستن» آن است که کسی در یك زمینه راست از کج باز شناسد ،وبا دلیل راست‌را باور کند وبدل بسپارد و کج‌را بیکبار بیرون گرداند .

یك اندیشه تا یکرو نگردد وبیگمان نشود ،آنرا « دانستن » نتوان شمرد.

مثلا در باره زمین از باستان زمان گفتگوهایی در میان بوده

برخی از علما آن‌را مسطح می پنداشتند و برخی کروی می گفتند ، ولی هیچ یکی دلیلی نداشتند و راست از کج جدا نمیگردید و این بود حال زمین « دانسته» نبود .ولی چون در چند قرن پیش علما موضوع را یکرویه گردانیده با دلیل « کروی » بودن آنرا ثابت کردند در این هنگام بود که حال زمین«دانسته » گردید .

همین امروز اگر فرض کنیم یك کسی از یکسو کروی بودن زمین را شنیده وازیکسو مسطح بودن آن بگوشش خورده ، وبرای هر دودر دل خود جاباز کرده وبی آنکه راست یا کج بودن کدام یکی را بداند ویا دلیلی در باره یکسو داشته باشد_ این‌شنیده‌های‌او «دانستن»شمرده نخواهد شد . امروز یکی‌از گرفتاریهااین است که چون سخنان‌پراکنده فراوان است ،بیشتر مردم ، دربیشتر موضوعها دوگونه‌شنیده ودو گونه بدل سپارده ، واینست گیج ودرمانده گـردیده‌اند .

یکی‌ازمهمترین موضوعها دین وخداشناسیست.اینان‌درآن‌باره‌ازیك سو کتابهای دینی‌را خوانده ویا از زبانها شنیده‌اند .ازآن‌سوی‌از بیست وسی‌سال پیش پای فلسفه مادی بایران رسیده ودر روزنامه‌ها ومهنامه‌ها پیاپی گفتارها درباره ریشخند بخداودین ترجمه گردیده که اینها را هم خوانده ودردل جا داده‌اند .

بدینسان دورشته اندیشه‌های متضاد را فراگرفته‌اندبی آنکه راست ازکج بازشناسند و بی آنکه دلیلهای روشنی درباره یکسو بیاموزند . اینست نه‌دین دارند ونه بیدین می‌باشند ، ودرمیانه‌دین و بیدینی گیج وسر گردان‌روز میگزارند .

اینان خود آنهارا «دانستن »میشمارند ،این است شما اگراز خدا سخن رانید ودلیل‌ها بهستی آن یاد کنید ، سرپیش آورند و با شما در گفتگوهمباز گردند . واگر جایش افتد بنام دین وخدا شناسی بمردم پند آموزند واندرز سرایند ، واگرکسی از بیدینی سخنی راند و گفته‌های نیتچه وباخنرو دیگر پیشوایان فلسفه مادی را یاد کند با اونیز هم آواز گردند و همداستانی نمایند ، و اگرپایش افتد بمردم درس بی‌دینی‌دهند.

این حالیست که امروز هزاران کسان گرفتارندوما هرروز گفتار های آنان رامیشنویم ورفتارهاشان می بینیم . بسیاری ازملایان که‌ازدین نان میخورند همین حال‌را میدارند . روزنامه نویسان که امروزها گاهی گاه نام دین میبرند وهواداری‌ازخردنشان میدهند بیشتر آنان بارها گفتار در بیدینی نوشته‌اند و هنوز آن گفتارها فراموش نگردیده .

خواستم گفتگو از دین نیست . این‌را برای مثل یاد کردم . میخواهم بگویم :

دین که گرانمایه‌ترین چیز است این حال آنست . فلان آخوند از یکسو بالای منبر می‌رود و مردم‌رابدین میخواند و کتاب نوشته پراکنده میکند ، واز یکسو در فلان مجلس می نشیند ومیگوید :

«ما از دین هم چیزی نفهمیدیم » .

اینان‌معنی‌دین را نمیدانند . شما اگر از هر کدام بپرسید :

«دین چیست و برای چیست ؟» درمانند . یك چیزهای کمی‌را شنیده ویا خوانده‌اند وبآن نیز باور ندارند ومتزلزلند . (۱)

درهمه چیز چنینند ، واین نتیجه سخنان متضادیست که‌در هر زمینه در میان توده منتشر میباشد . همان مشروطه در ایران با چه رنجهایی بدست آمده ، چه خونهایی‌درآن راه ریخته شده ، چه‌مردان گران‌مایه‌ای بالای دار رفته اند . پس ازده سال کشاکش یك قانون اساسی ویك حکومت مشروطه دراین کشور برقرار گردیده . ولی‌سی‌واندسال‌میگذرد وهنوز عقیده‌ها در باره آن‌یکرویه‌نشده و هنوز معنی آن‌دانسته‌نگردیده.

یکدسته در همان آغاز کار مخالفت کردند و ایستادگیها نمودند و کنون‌همانان‌یابازماندگانشان‌هستند وهنوز زبانشان‌ببدگویی‌ازمشروطه باز است. از آنسوی عقیده‌های فراوان وبسیاری که با مشروطه‌مخالفت آشکار دارد در میان توده رواج دارد.

بدتر از همه حال آن جوانانست که بار آمده‌اند ویك‌حکومت مشروطه مفت وبی رنج بدستشان افتاده بیشترشان جز عقیده های سست ومشوبی در باره آن ندارند .

---

(۱)ـ کتابهای راه‌رستگاری ودین وجهان وورجاوندبنیاد دیده‌شود

من گاهی سخنان شگفتی میشنوم:
فلان جوان می آید و می نشیند و زبان بسخن می گشاید و چنین میگوید:
«شما طرفداری از مشروطه میکنید؟! . امروز دنیا عوض شده. دیگر مشروطه یا دموگراسی طرفدار ندارد» یا میگوید:
«این مردم لایق دموگراسی نیستند. باید اینهارا با دیکتاتوری اداره کرد» یا میگوید:
«ما از دیگران عقب مانده‌ایم. مشروطه ما را عقب گذاشته. باید تند برویم تا بدیگران برسیم» اینها سخنانی است که در نزد ما میگویند پیداست که در میان خودشان سخنان رنگین تر دیگری به زبان می آورند.

قانون اساسی کشور برروی مشروطه ودموگراسیست، ولی اینان آنرا نمی پسندندو باز با نهای شگفتی خرده میگیرند وهریکی اندیشه‌های بی جای دیگری در سر می دارند.

مشروطه بهنگامی که در ایران آغاز یافت معنی درست آن روشن نگردید. کسانی پیدا نشدند که معنی درست آن را بمردم شرح دهند و مزایای آن را روشن گردانند.

انبوه مردم از دربار قاجاری بتنك آمده ودر زیرفشار ستم کوفته شده و درپی قانون وعدالت بودند، وچون مشروطه داده شد ومجلس برپا گردید دار الشوری را بیش از یك «عدالتخانه» نشناختند، واین بود تا دیر زمانی هرچه ستم می‌دیدند شکایت از آن بمجلس شوری می بردندو داد ازآنجامیخواستند.

یك دگر گونی بزرگی در اندیشه‌ها پدید نیامد، ومردم فرقی‌را که درشکل زندگانی وطرز حکومت بایستی بود چندان در نیافتند وآن آمادگی که بایستی در توده پدید آید نیامد.

فرق مشروطه با خود کامگی (استبداد) تنها در بودن و نبودن قانون نیست.

یك فرق بزرك دیگر درآمادگی توده برای سر رشته داری ودر شایستگی آنست.

در مشروطه توده سررشته حکومت را خود بدست میگیرد و باید
برای چنان کاری آماده وشایسته باشد .

در توده ایرانی چنین آمادگی پیدا نشد . اساساً مردم مشروطه را بااین معنی نشناختند تا آماده باشند .

پس از آن در ایران «فرقه دموکرات» (۱) برپا گردید و در همه شهرهای کشور شاخه‌ها پیدا شد. این حزب در تاریخ نامی از خود گزاشت . دموکراتها بیشتر مردان غیرتمند و جانفشانی می بودند و کوششهای بسیار در راه پیشرفت مشروطه کردند. ولی معنی مشروطه یا سررشته‌داری توده‌را نه خود نیك فهمیدند و نه بتوده توانستند فهمانید. امروز بسیاری از آنانکه از دموکراتها بودند زنده‌اند .شما اگر بپرسید بیشتر آنان معنی درست مشروطه یا دموکراسی را شرح دادن نخواهند توانست ، و آنانکه بتوانند از شمردن مزایای آن خواهند درماند .زیرا اینها چیزهاییست که خود آگاه نبوده‌اند و نمی باشند
کوتاه سخن: ما در گام نخست بروشن گردانیدن معنی مشروطه ،وفهمانیدن
آن ، بمردم و علاقمند ساختن ایشان بکشور و آزادی آن خواهیم کوشید و
با اندیشه‌های متضاد دیگر نبرد سختی خواهیم کرد .

(پرچم روزانه شماره ٦ـ یکشنبه ۱۲ بهمن‌ماه ۱۳۲۰)

۱ـ این فرقه جز از فرقه دموکرات آذربایجان است که در سال ۱۳۲٤ با بودن بیگانگان پدید آمده و از میان رفت.

معنی مشروطه چیست؟.

اگر آدمیان ، همچون شیران و پلنگان ، در جنگل و کوهستان ، جدا از هم زیستندی بحکومت یا فرمان روایی نیاز نیفتادی · زیرا نیاز بفرمان روایی در نتیجه باهم بودن و با هم زیستن خاندانها پدید آمده .

چون هزار خاندانی در یکجا گرد می آیند و یك آبادی پدیدمیآورند از همینجا یکرشته کارهایی پیدا میشود .

زیرا این خاندانها بایکدیگر نزاعها خواهند داشت و یك کسی و یا یك داد گاهی میخواهد که در میان ایشان داوری کند ، برخی دزدان وراه زنانی پیداخواهندشدو پاسبانی میخواهد که مواظب ایمنی باشد ، همچشمی ودشمنی با آبادیهای همسایه خواهند داشت وسپاهی میخواهد که ازهجوم آنان جلوگیرد ، بیماری بخاندانها رو خواهد آورد وپزشگانی میخواهد که با آنها بنبرد کوشد . . . این کارها ومانند اینها که در نتیجه با هم زیستن پدید میآید ، وماآنها را در این گفتار «کارهای توده‌ای »خواهیم نامید ، یکدسته‌ای یا گروهی رامیخواهد که آنها رابعهده گیرند و مجری گردانند . این دسته یا اینگروه‌همانندکه ما«حکومت» یا«فرمانروایی» یا « سر رشته داری » مینامیم .

چنانکه میدانیم در زمانهای باستان ، این فرمانروایی صورت‌خود کامگی « یااستبداد» میداشته . باین‌معنی که‌یك کسی‌چیره‌میگردیده‌و مردم را زیر دست میساخته وبدلخواه آنان را راه میبرده .

چیزی که هست این فرمانروایان خودکامه گاهی ستمگر بودند و بمردم ستم و آزار دریغ نمی گفتند و گاهی دادگر بودند و با زیر دستان بامهربانی‌وداد گری‌رفتار میکردند ، بلکه برخی‌از آنان«همچون‌نادرشاه»

آسایش بخود حرام ساخته شب‌وروز در راه کشورو مردم میکوشیدند.

هرچه هست مردم‌در آن فرمانروایی زیر دست‌بوده از خوداختیاری نداشتند . از آنسوی در برابر کشور هم‌دارای‌وظیفه‌ای نبودندومسئولیتی متوجه‌آنان نمیشد . پادشاه چه ستمگرو چه دادگر ، مردم تنها میبایست مالیات پردازند ، و فرمان برند ،وبستمهاتاب‌آورند ، وبسربازی روند ، وهمیشه‌دعاگو باشند ، وهیچگاه گفتگواز کشور وکارهای‌آن نکنند(صلاح مملکت خویش خسروان دانند).میبایست سرهاشان پائین انداخته بکسب و کار خود پردازند وجز دراندیشه زندگانی‌خود نباشند .

این بود شکل فرمانروایی که تاقرنهای بسیاری متمادی در جهان رواج داشت . ولی کم کم خردمندانی پیداشدندوباینگونه فرمانروایی و اینگونه‌زندگانی‌ایراد گرفته گفتند : »این‌بزندگانی« بردگان»شبیه‌تراست تابزندگانی یك مردم‌آزاد .

اینان در معنی حکومت دقیق گردیده وآن‌را بحقیقت خود رسانیده گفتند :«حکومت یاسررشته‌داری ازآن خود مردم است وهم‌باید خودشان اداره کنند . زیرا آن کارهائیکه پادشاه یاحکومت میکند در واقع کارهای خود این‌توده‌است . چیزیکه‌هست خودشان نمیتوانند همگی بآن‌کارها بر خیزند اینست باید کسانی را از میان خود برگزینند و سر رشته کارها را بدست‌آنان‌سپارند ، وخودشان نظارت‌بآنها کرده‌همیشه دربند پیشرفت کارها باشند » .

اینسخنان همه راست است و سراپا بامصالح توده‌ها سازگار است این بود درجهان رو به‌پیشرفت گزاشت . همین‌سخنان کوچك آتشهادر کشور ها برافروخت وپادشاهان خودکامه بسیار بزرك را از میان برداشت ،شارل

دوم هاولویی شانزدهم هاومحمدعلی میرزاها وسلطان عبدالحمید هاز بون آنها گردیدند .

پیشرفت اینسخنان درجهان بهترین نمونه‌ای از نیروی حقیقت است .

بهترین دلیل است که نیرو درجهان تنها توپ و تفنك و تانك و بمب وخمپاره نیست . یك نیروی دیگری بالاتر از آنهاهست ، وآن نیروی راستیهاست .

چیزیکه‌هست این سخنان ، چنانکه ازیکسو بسود مردم است ازسوی دیگر یکبار سنگینی به‌دوش آنان میگذارد .

این سخن که «فرمانروایی یا سر رشته داری از آن خودتوده‌است» دومعنی دارد :

یکی آنکه نباید پادشاهی بازور رشته کارها رابدست گیرد و بدلخواه پیش برد .

دیگری اینکه خود مردم باید رشته کارها را بدست گیرندو مردانه کشور را راه برند ، باید هریکی خود را وظیفه دار وپاسخده آبادی و استقلال آن کشور شناسند ، هر کسی بنوبت خود کوشش‌هایی کنند . همین است معنی سر رشته داری توده .

اساساً معنی آزادی همینست . در زمان‌های پیش که برده‌می‌خریدند ودر خاندانها نگهمیداشتند یك‌جدایی میان‌او باآزاد این بود که برده‌دارای اختیاری نبود وازآنسو در زندگانی نیز وظیفه‌ای (جز فرمانبرداری باآقا) نداشت‌ولی آزادچنانکه‌خوداختیاری‌داشت وظیفه‌ای‌نیز بگردن‌او بود و میبایست‌بکوشد واسباب زندگانی‌خود وخاندانش را فراهم گرداند .

آزادی لذت دارد ومایه سرافرازیست . لیکن با رنج و کوشش توأم میباشد .

یك توده‌ای چون شورش کرده ومشروطه طلبیده در واقع آزادی خواسته وبآن پادشاه یا دربار چنین گفته :

« مامیخواهیم از این پس سررشته کارهارا خودمان‌ردست داریم . میخواهیم خودمان کشوررا راه بریم» . با این عنوان‌بوده که باخودکامگی جنگیده وآن راازمیان برداشته .

این‌معنی درست‌مشروطه‌است . کنون‌بسیاری از مردم اینرا نمیدانند. کردان ولران کوه نشین وروستاییان دژآگاه که کمترین دانش را دراین باره ندارند وبکشور وتوده دارای هیچ علاقه نیستند بمانند ، بسیاری از مردم‌شهری رامیگویم، که‌ازمعنی مشروطه واینگونه زندگی آگاه نیستند وتاکنون کسی نبوده بآنان آگاهی دهد وبفهماند، و همچنین بسیاری از درس خواندگان را میگویم ، که یك چیزهایی را از مشروطه شنیده و فراگرفته‌اند ولی کمتر یکیشان‌فهمیده‌اند مادر گفتار پیش دانستن رامعنی کرده گفتیم که شنیدن جز از دانستن است .

از این گذشته امروز در میان تـوده عقیده‌های گوناگون بسیاری رواج دارد که همگی مخالف بامعنی مشروطه میباشند (۱) واینست دسته های انبوهی آشکاره دشمنی میکنند و زمختی مینمایند . دسته‌های انبوهی در این کشور زندگی میکنند ولی همیشه بدخواه‌آن میباشند .

اینست میگویم : نخست باید معنی درست مشروطه‌را در میان توده رواج داد و همه مردم را چه مرد وچه زن ، وچه باسواد و چه بیسواد ، وچه روستایی وچه شهری ، ازآن آگاه گردانید .

دوم باید باعقیده‌های‌متضاد نبرد کرد وآنهارا از دلها بیرون‌ساخت تابدینسان هر کسی علاقه مند باین معنی گردد .

(پرچم روزانه شمارهٔ ۷ ـ ۲ شنبه ۱۳ بهمن ماه ۱۳۲۰)

---

۱ ـ کتابهای در راه سیاست ـ در پیرامون ادبیات ـ بهاییگری ـ صوفیگری ـ داوری ـ دیده‌شود.

یک مردمی تا خود نیک نباشند از جهان نیکی نبینند

پیمان ایران با انگلیس وروس که روز دوشنبه ششم بهمن‌ماه ۱۳۲۰ درمجلس پذیرفته شد وما نیز متن آن‌را باضمیمه‌هایش درشماره سوم آوردیم، کسانی می پرسند :

« اندیشه شما در باره آن چیست ؟.. » .

میگویند :« یك‌روز نامه نبایددر برابر چنین موضوع بزرگی بخاموشی گراید واندیشه خود را بمردم نفهماند » .

میگویم : این پیمانیست که میانه دو دولت نیرومند بایك دولت کم نیروبسته شده . نا گفته پیداست که بدلخواه مانیست . این پیمان را ماخواستار نگردیده‌وپیشنهاد نکرده‌ایم که بدلخواه ماباشد، این‌پیمانیست که پیش ازآنکه بسته شود بکار بسته شده وخود ناگزیری بوده .

اینهاچیزهاییست که پوشیده نتوان داشت . چیزی که هست این پیمان چه سودمند وچه زیانمند، بسته شد و گذشت ودیگر جای گفتگو در باره آن نماند . ازآنسوی‌این‌پیمان همیشگی‌نیست ، وچنانکه در خودآن‌نوشته شده تا پایان جنگست .

کنون بایدکاری کرد که دیگر دچارچنین پیمانی نشد. آنچه می‌باید کرد این است ، واین‌کار باآه‌وناله ، وگله‌وفریاد ، وبدگویی‌از این واز آن نشود . از گوش دادن برادیو برلن نتیجه‌ای نباشد ، ازفریاد «یامرك یا استقلال » کشیدن شاهرخ بهرام سودی بدست نیاید . اینها همه‌باد هوا شود واز میان‌رود ودردو گرفتاری همچنان‌بماند .

اینها چیز هاییست که از چهل‌سال بازمی‌آزمایید . تا کنون چسودی دیده‌اید که‌پس از این توانید دید ؟ !

بدانید ای ایرانیان ، از اکنون که این پیمان بسته شده دوراه بروی شما باز است ومیتوانید هر کدام را که میخواهید پیش گیرید :

یکی آنکه همچنانکه هستید باشید ، وچند روزی از پیمان بد گویید و گله کنید، و بخشم آیید وتندی نشان دهید ، وازیك محمد علی روشن دیوانه « قهرمانی » سازید ، و بآن کار بسیار بیهوده اش آرایه هایی بسته ودلخوش گردانید چند روزی با اینها بسر دهید و بگفته روزنامه ها « اظهار احساساتی » کنید و پس از آن فراموش گردانید و پی کار و هوس خود باشید ، وشاعر بقافیه سازی ، ورمان نویس بافسانه بافی ، وآخوند بمردم فریبی ، وروزنامه نویس بسود جویی ، وبازرگان بانبار داری ، وکرد بتا را جگری ، وشاهسون براهزنی پردازید .

دیگری آنکه نیك بحال خود بیندیشید ، واین ذلت وخواری که گرفتارید نیك دریابید ، وریشه درد وسرچشمه آنرا بدست آورده از امروز در پی چاره باشید ویك آینده امیدآوری برای خود تهیه کنید .

این دو راه بروی شما باز است . کنون بگویید که شما کدام یکی را میپذیرید ؟. نیك اندیشید که کدام یکی را پیش میگیرید .

اگر میخواهید چنانکه هستید باشید وتنها بگله وناله و بدگویی بس کنید ، نتیجه نیز همین خواهد بود که هست ، بلکه بدتر از این گردیده یك آینده بیمناکی در پیش خواهیدداشت .

یکچیزی بشما بگوییم : این جهان که ما در آنیم از روی یك « آیینی » میگردد — آیین بسیار استواری — آیینی که هیچگاه دیگر نگردد. این طبیعت یا بفارسی گوییم « سپهر » یکدستگاه بسیار بسامانیست وهیچ کاری در آن بی انگیزه یا بیرون از قاعده نیست .

شاید شما این گرفتاری وخواری را که در آنید « تصادفی » می پندارید ، ویادیگران را گناهکار میشمارید ، ویا میخواهید شاعرانه سپهر

را «کجرو» و «دون پرور» شناسید و این ذلت وخواری را دلیل نیکی وستودگی خوددانید. ولی اینها همه بی پاست، واین گرفتاری وخواری، جز نتیجه رفتارو کردارخودتان نیست. وتا چنینید که هستید چنین‌خواهید بود که هستید.

من نیك میدانم این سخنان به بسیاری از شما خوش نخواهد افتاد این یکی از ناتوانیهای‌شماست که همیشه میخواهید گناه را بگردن‌دیگران اندازید. شما کسی را دوست می‌دارید که در داد وفریاد باشما هم‌آواز گردد و هرچه بیشتر تندی نماید. هم میدانم کسانی بزبان‌درازی پرداخته مرا هوادار و خواهان «پیمان» خواهند خواند. با آنکه‌من اندیشه خود را آشکار مینویسم از چنان گستاخی‌باز نخواهند ایستاد. ولی اینها ما را از راه نخواهند برگردانید.

ما در پی‌چاره هستیم و باید جز در پی‌حقایق نباشیم. ما این درفش افراشتیم‌و پرچم گشادیم که یکراهی بسوی رستگاری نشان دهیم و این بایای ماست که در هر گامی جزدر پی راستی‌ها نباشیم و جز خشنودی‌خدا را نجوییم.

یکتوده خردمند باید از گذشته پند آموزد. این بار سوم است که ایرانیان چشم باز کرده خود را در برابر یك چنین پیمانی می‌بینند و باداد وغوغا بجلوگیری‌وایستادگی میکوشند. یکی‌درسال ۱۳۲۵ (۱۹۰۷ میلادی) بود که پیمان انگلیس و روس بیرون آمد و مجلس نخستین که آنزمان بر پا بود آن را نپذیرفت و از راه وزارت خارجه به پروتست پرداخت نیزروزنامه های ایران گفتارهای گله‌آمیز بسیار نوشتند. ولی‌ازهیچیکی از اینها نتیجه‌ای بدست نیامد و دو دولت آن پیمان را استوار داشتند و بکار بستند تا هنگامی که دولت امپراتوری روس برافتاد و داستان از میان رفت.

دیگری درسال ۱۳۳۷ (۱۹۱۹ میلادی) بود که وثوق‌الدوله سر رشته‌دار آن روز ایران با دولت انگلیس بست، و چون بیرون آمد در تهران هیاهوی سختی برخواست، وکسانی از آنان که وزارت یافته‌هم

بودند ناخشنودی نمودند ، و روزنامه‌هایی به گفتارهای تندی برخاستند . کار بجایی کشید که وثوق‌الدوله ناگزیر شد حاجی محتشم السلطنه و مستشار الدوله و کسان دیگری را بکاشان فرستاد صبا مدیر روزنامه ستاره ایران را بقزوین دور راند .

تا دیرگاهی این هیاهو در میان بود و وثوق‌الدوله ماندن نتوانسته از کار کناره گرفت . ولی پیمان با آنکه از مجلس نگذشته بود همچنان می‌ماند تا نظر دولت انگلیس دیگر گردید و در زمان سیدضیاءالدین لغو آنرا پذیرفتند .

نمیخواهم این پیمان ۱۳۲۰ را با آن دو پیمان پیش بیك ترازو گزارم . در این زمینه گفتگو ندارم . خواستم آنست که چنانکه از هیاهوها در باره آن دو نتیجه‌ای نشد و گوش ندادند و پس از بیست و اند سال شما همانید که بودید و بازخود را در برابر یکچنان پیمانی می‌بینید ، از هیاهو و فریاد و گله و ناله امروزی نیز هیچ نتیجه نخواهد بود .

شما از چه می‌نالید ؟ ! . . از دست که گله می‌کنید ؟! سرچشمه همه گرفتاری های شما در میان خودتانست . شما خود بدید که دچار بدی گردیده‌اید .

دوباره می گویم : گردش این جهان از روی یك آیین استواریست ، و من اینك یك بندی را از آن آیین برای شما می‌نویسیم : «یک ردمی تا خود نیك نباشند از جهان نیکی نبینند » .

کنون شما آیا این را می‌پذیرید و از درون دل باور می کنید یا نه ؟ . . اگر نمی‌پذیرید باید گفت : معنی جهان و زندگی را نمی‌شناسید . باید گفت : ازراستیها بسیار دورید . اگرمی‌پذیرید و از درون دل باور می کنید در آنحال باید بجای این گله و ناله‌های بیجا در اندیشه نیکی باشید تا بتوانید از نیکی‌های جهان بهره‌ور گردید .

شگفت است که در همین روزها در نشستی این گفتگو میکردم و چون کسانی بگله و ناله پرداخته بودند بایشان پاسخ داده می گفتم : «شما بدید

که از جهان بدی می بینید» ، یکی از آنان فریاد برآورد: «آقاچگونه‌ما بدیم ؟! دیگران بما زور میگویند و ظلم میکنند» .

گفتم : « آنهم از بدیتانست . شما اگر نیك باشید کسی نتواند زور گوید . این زورگویی از آنست که ناتوانید و ناتوانی از آن است که آلوده اندیشه‌های پراکنده و خویهای پستی هستید » .

دیگری گفت : «تا مردم بیایند نیك شوند فرصت از دست رفته . باید هرچه زودتر کاری کرد » .

گفتم : چکار توانید کرد ؟! . . شما گله و هیاهو راکار میشمارید و همین نشان نافهمی شماست . شما با این حالی که هستید چه توانید کرد ، جز آنکه فلان وکیل با صد بدنامی که دارد در مجلس یك نطق بسیار درازی کند و از روزنامه‌ها نیز توقع درج آنرا داشته باشد ، و بهمان وکیل که ما میدانیم جز پول بهیچ‌چیزی پابندی‌ندارد برویه‌کاری‌ایرادهایی کند ، و فلان شاعر شعرهایی گوید وبدست این و آن دهد ؟! . . آیا از اینها چه سودی تواند بود ؟! . . همین کسان تا چه اندازه بجانفشانی آماده اند ؟! . . جان فشانی بماند ـ تا چه اندازه بزیان پولی تحمل توانند کرد ؟ . .

چه شده است که هر زمان نام نیک گردیدن ، بمیان می آید شما میرمید ؟ . . چه شده است که نمیخواهید از راهش بچاره کوشید ؟ . . میگویند : «تا آن زمان فرصت از دست رفته » میگویم : «نرفته و شما هرزمان نیك شدید و این آلودگیها را ازخود دورساختید فرصت‌دردست شما خواهد بود » . بالاخره راه جز این‌دو نیست : یا باید باین ذلت و خواری تن در دهید و دیگر آوازی از خود در نیاورید ، و یا به نیکی خودتان و توده‌تان بکوشید . اینکه میخواهید خود را نیك نگردانید و با آن‌همه آزاد و سرفراز زندگی کنید ، آرزوی بسیار خامیست . بلکه باید گفت : با طبیعت جنگیدن است .

باید گفت: در زندگانی دوراه هست :

یکی راه هوس و دیگری راه خرد. راه هوس آنست که بچگان دارند، زنان دارند، جوانان ناآزموده دارند. هرچه دلشان خواست میکنند. اندیشه بکار نمی برند، جز در پی خوشی‌های خود نباشند، و چون در نتیجه کارهای ناستوده خود گرفتار گردیدند آن زمان هم بگریه و ناله بس کنند و دل سرگردانند. راه خرد آن است که مردان آزموده و خردمند دارند، و در هر چیزی جستجوی ریشه و سرچشمه آن کنند، و بهیچ کاری جز از روی اندیشه در نیایند و ازهر کوششی در بند نتیجه باشند، و بهر دردی از راهش چاره جویند.

امروز بسیاری از ایرانیان راه‌هوس را پیش گرفته‌اند و از اندیشه وخرد کمتر بهره‌ور می گردند. ولی‌مادر نوشتن پرچم و در کوشش‌هایی که خواهیم بکاربرد یکسره راه خرد را پیش خواهیم گرفت، اما این که نیکی چیست و ما چگونه نیک باشیم زمینه ایست که در شماره‌های آینده گفتارهای بسیار در پیرامون آن‌خواهیم نوشت. این رٰهی که ما میرویم همان راه نیکی توده است.

(پرچم روزانه شماره ٤ پنج‌شنبه ۹ بهمن‌ماه ۱۳۲۰)

چگونه نیک باشیم

باید هرکسی نخست بخود پردازد وخود را از بدیها بپیراید

از گفتار پیش نتیجه این را گرفتیم که اگر میخواهیم از این خواری و درماندگی رها گردیم همه باید نیک باشیم تا از جهان نیکی ببینیم.

کنون میخواهیم از راه «نیکی» گفتگو کنیم و میخواهیم بگوییم نیکی چیست وچگونه میتوان یك توده را نیك گردانید.

در سخن اینرا هرکس خواهد پذیرفت که باید نیك بود ،ولی چون بکار پردازیم و بخواهیم گامی در این راه برداریم با دو اشکال بزرگی دچار خواهیم گردید:

زیرا نخست نیك و بد دانسته نیست و یك پایه‌ای و یا قاعده‌ای برای نیك و بد در میان نمیباشد. اینست هرکس چیزهای دیگری را نیك یا بد میشمارد واز روی عقیده خود داوری میکند.

میدانم بسیاری از خوانندگان این را نخواهند پذیرفت و این بدانشمندی و پیشوایی کسانی خواهد بر خورد که میگوییم نیك و بد دانسته نیست. ولی این یك حقیقتی است که انکار ناپذیر میباشد وما آنرا با دلیل روشن خواهیم گردانیم (۱) در اینجا چون سخن از این زمینه نیست دلیلش را هم یاد نمیکنیم.

دوم در نیکی هرکسی چشمش بدیگرانست. هرکسی نیکی را از دیگران میخواهد و خود را فراموش میکند. شما اگر در انجمنی باشید و گوش بسخنان باشندگان دهید ،خواهید دید همه گفتگو از عیب‌های دیگران یا از بدیهای توده است و هیچکس توجه بخود ندارد وهیچکس نمیگوید بیایید ما عیبهای خود را رفع کنیم! بلکه راستی این است که هرکس

۱ ــ کتاب نیك و بد دیده شود.

خود را در آن حالی که هست آراسته و پیراسته میشمارد و گمان عیب یا بدی بخود نمی برد .

یکدسته از این بالاترند وکارهایی را که از دیگران بد میشمارند وایراد میگیرند. خود می کنند وعذرهایی میآورند . مثلا کسیکه ایراد بنادرستی دیگران میگیرد اگر پایش‌افتاد ویکمیدانی‌برای دزدی برایش باز شد خود داری نمی کند وآنزمان چنین عذر میاورد : « مگر میشود در این زمان‌درستکار بود ؟ ! . منهم مجبورم مثل دیگران دزدی کنم »

همین یك سنگ بزرگی در پیش پای ماست . بلکه باید گفت : یك سدآهنین است ـ سدی که‌باید بشکنیم و پیش رویم و گرنه

بهیچ جا نخواهیم رسید .

راه نیکی یکتوده آنست که هرکسی نخست بخود پردازد و خود را از بدیها پیراسته گرداند وسپس‌وبدیگران آورد وآنان را بنیکی‌وادارد از این راه است که میتوان یك نتیجه‌ای گرفت . آن ترتیبی که امروز هست بیکبار بی نتیجه است وشما اگر بخواهید همان را دنبال کنید همه کوششها بی نتیجه خواهد گردید .

سخن‌را با مثلی روشن گردانم : چنین انگارید صدتن انجمنی پدید آورده‌اید ومیخواهید برای کمچیزان وبینوایان پولی گرد آورید . این کار بدوگونه تواند بود :

یکی آنکه هر کسی‌متوجه خود باشد ودست بکیف برد وپولی بیش یاکم بیرون آورد وروی میز گذارد . پیداست که یك مبلغی گردخواهد آمد ویك دستگیری از بینوایان خواهد بود .

دیگری‌اینکه هر کسی‌خودرا فراموش کندوپول دادن رااز دیگران بخواهد وخود تنها بسخن و پند آموزی‌اکتفا کند وهریکی بنوبت خود زبان باز کرده به دیگران اندرز گوید :

«برادران بینوایان را فراموش نکنید . خدا بشما پاداش خواهد داد . . . » هر یکی همین را کند . پیداست که هیچ پولی بدست نخواهد

آمد و نتیجه‌ای جز هدر شدن وقت در میان نخواهد بود .
این مثل از هر باره‌راست‌است . در نیکی نیز تا کسی بخود نپردازد واز بدیهـا بیرون نیاید از سخن و گفتگو نتیجه نخواهد بود . بهمین دلیل که سی‌واند سالست این گفتگو در میانست و کنون هزارها راهنما وپند آموزدراین‌توده کارمی کنندواین‌حال‌مردم‌است که روزبرو زبدترمیگردند .
این یك راستی است . یك حقیقتی است که پوشیده نتوان داشت . از آن سوی این بسیار دشوار است که مردم هر کس بخود پردازد . در گفتار اینرا می‌پذیرند . ولی در کردار بسیار دشوار است .
دیو سرکش خود خواهی به آسانی گردن بچنین کاری نخواهد گزاشت . هر کسی میخواهد بدیگران ایراد گیرد و برتری فروشد ولذت برد ، این‌دلیلها که‌ما یادمیکنیم درو کارگر نخواهد بود .
بلکه کسانی چنان سرمستند که نیك میدانم همین را نیز دستاویزی برای اندرزگویی و خود نمـایی خواهند گرفت . باز خود را فراموش ساخته ایـن را از دیگران خواهند خواست کـه بخود پردازند و بنیکی خود کوشند .
در این جا داستانی هست که باید بنویسم :
از روزیکه ما پرچم را آغاز کرده‌ایم کسانی گفتارهایی می‌آورند و یا میفرستند . بیشتر ازهمه جوانـان در این زمینه در تلاشند و برخی از آنان میآیند و یك مقدمه می‌چینند از این گونه :
«ستاره از من مقالاتی خواسته بود و من هم نوشتم ، ولی چون آن توقیف شده بهتر است بیاورم شما چاپ کنید» . برای هوس بـازیهـای‌خود چنین بهانه‌هایی میسازند .
چند روز پیش جوانی آمد و گفتاری آورد ، گفتم :
ما این گفتارها را نپذیریم . راه ما اینست که هر کس نخست بخود پردازد و آن نیکیهـایی را که از دیگران میخواهد نخست در خود پدید آورد . بیدرنك گفت :
«میخواهید در همان زمینه بنویسم و بیاورم !» .

من در شگفت شدم و بیاد آوردم آن را که در هفت سال پیش که سال دوم «پیمان» را مینوشتیم و بشاعران نکوهش کرده می گفتیم :

« اینان بیهوده گویند . هرچه از کسی شنیدند یا خود بخاطر آوردند برشته نظم کشند و بیرون ریزند» ناگهان دیدیم کسانی همین را شعر کردند و بنزد ما آوردند . یکی از یاران گفت :

«مضمون تازه ای بدست شاعران دادید» .

در اینجا هم دیدم عنوان تازه‌ای بدست گفتار نویسان و خودنمایان میدهیم . ما میگوییم :

بخودتان بپردازید ، آنان از همین گفتار هایی ساخته بدست مردم خواهنددادیا در انجمنها نشسته بهمین عنوان سخنانی خواهند راند .

امروز این یکی‌از بدترین گرفتاریهاست ، آن «تربیت» که نامش بزبانها افتاده معنای درست‌آن اینست که هر کس خود را از بدیها بپیراید وکمیهاییکه دارد از خود دور گرداند ، و نادانسته‌ها را بداند ، و بحقایق آشنا گردد ، و معنی جهان و زندگی را بفهمد . ولی امروز «تربیت» آن شده که هر کس بدیگران برتری فروشد و زبان به پند و اندرز گشاید . هر کس در هرحالیکه هست‌خود را دانا و درست شمارد و تنها بدیگران ایراد گیرد . اینست معناییکه از «تربیت» فهمیده شده . ولی این معنی یکبارغلط است . باید گفت :

این خود از «تربیت» بی‌بهره بودنست .

این در ایران باندازه رسوایی رسیده و یکبار زشتیش از میان رفته . گاهی داستان هایی رخ میدهد که مایه سر افکندگی هر با فهم و باخردی باشد . کسانی آشکاره بدیهایی میکنند و بس بیباك و بی‌پروا همان را بدیگر ن ایراد میگیرند . دو تن با همدیگر ، هر کدام سعیش بآنست که عیبهای آن یکی را شمارد و آنچه راکه خود کرده و دارد عیب نداند .

در اینجا هم یکداستانی یاد خواهم کرد :

خوانندگان فراموش نکرده‌اند که چون‌درشهریور ماه، شاه گذشته از ایران رفت آقای علی دشتی در مجلس بیکرشته بدگوییهایی از آنشاه برخاست ، وبآقای اورنك ودیگران‌ایراد گرفت که چاپلوسیها می کردند و ستایشگری می نمودند .

اورنك پاسخ داد که خود دشتی از ستایشگران بود ، سپس درباره خود گفت چاپلوسیهایش را شمرده و رویهمرفته دویست‌و سی‌و شش سطر بوده و آنرا هم در راه «تهذیب اخلاق» کرده .

این داستان مجلس بود . در همان روزها من بتبریز رفتم ، و در آنجا یك داستان شگفتر دیگری شنیدم . یکی از کار کنان دولتی چنین گفت :

«آقازاده مدیر شاهین‌نزد من آمده بودوازتهرانیان بدگویی کرده می گفت : آنها بی‌حقیقتند .

می گفت : آقای دشتی دیروز آن‌ستایشها را می‌نوشت وامروزاین پرده دریها را می کند . گفتم : خود شما نیزهمین‌کار را کردید : شمانیز دیروز ستایشگری می‌نمودید . گفت :

«من مجبور بودم .» این داستانیست که آن کار کن دولتی گفت .

کنون شما نیك بسنجید که چگونه سه تن که هرسه یك کار بدی را کرده‌اند ، هر یکی کرده خود را فراموش میکند و یا یك عذر بی جایی برای آن میاورد ، و تنها کرده دیگری‌را برخ اومیکشد وایراد میگیرد. اینان از پیشروان و بزرگان توده‌اند . . . ببینید دیگران‌در چه حالند .

این بهر سه ایراد است که در زمان شاه گذشته آن ستایشگریهای گزافه آمیز را می کردند ، باز ایراد است که همینکه او رفت بیکبار عقیده و سخن دیگر ساختند ، باز ایراد است که اکنون هر کدام خود را فراموش ساخته و بااین بی‌پروایی بدیگران ایراد میگیرند. من‌نمیدانم نام این را چه بگزارم ؟ ! . هرچه هست یك خوی بسیار زشتیست .

بهانه‌هایی که می‌آورند عذر بدتر از گناه است چه اجباری درمیان بود ؟ کی درزمان شاه گذشته کسی‌را ناگزیرازستایشگری میکردند؟!.

مگر ما نبودیم یا باین زودی آن روزها را فراموش کرده‌ایم ؟ ! . آری در آن روزها بروزنامه‌ها یا بسخنرانان این دستور داده میشد که از کارهای آنشاه و از آبادی کشور و مانند اینها سخن رانند . ولی این جز از چاپلوسی و ستایشگری بود . ازاین گذشته مگر کسی ناگزیر بود روزنامه نویسد و یا از «سخنرانان پرورش افکار» باشد؟ ! . شما اگر نمیخواستید ستایشگری کنید باری میتوانستید از اینها دست بردارید .

این یکی از بهانه‌هاییست که بزبانها افتاده وهرگز نباید پذیرفت از زمینه خود دور نیفتیم:

دیروز از پیمان ایران باانگلیس وروس گفتگو آغاز کرده گفتیم:

این پیمان بسته شد و گذشت و شما اگرمیخواهیدیگر دچار چنین پیمانی نگردید باید یك توده نیکی باشید .

امروز نیز از نیکی بگفتگو پرداخته گفتیم :

باید هر کسی نخست بخود پردازد ، و راه نیکی جز از این نیست . گفتیم ولی این یك کار دشواریست و مردم بآسانی نخواهند پذیرفت . اینست باید کوششهایی کنیم و این دشواری را از میان برداریم . در شماره‌های آینده باز این زمینه را دنبال خواهیم کرد . ما تا این سد را نشکنیم به نتیجه‌ای از کوششهای خود نخواهیم رسید .

(پرچم روزانه شماره ، ۵شنبه ۱۱ بهمن‌ماه ۱۳۲۰)

دارایی چیست؟

یکی ازدانستنیهای‌مهم معنی‌دارا‌ییست . دارایی‌چیست ؟ . . بسیاری از مردم دارایی یا مال پول را میشناسند . شما اگر بفلان بازرگان ایراد گیرید که چرا فلان‌کالا را باروپا میفرستید ، پاسخ دهد : میفرستیم پول بیاورد ، ثروت بیاورد .

ولی این بسیارعامیانه است . پول‌دارایی نیست . پول افزار مبادله است . چون پیشه‌وران ورنجبران بایدکالاهای خود را با هم مبادله کنند، مثلاگندم کار باید مقداری ازگندم خودرا بکفش دوز داده کفش بگیرد ، مقداری بچیت ساز داده چیت بگیرد ، هم چنین با دیگرکالا داران که باید مبادله کند۔ این مبادله در زمانهای باستان‌کالا بکالا بوده (چنانکه در روستاها هنوز هم هست) سپس برای آسانی‌کار پول را اندیشیده‌اند که وسیله مبادله باشد . گندم‌کار گندم خود را داده پول بگیرد و پول را داده کفش یا چیت یا هرچه میخواهد بخرد .

ارزش پول از اینجهت است . وگرنه خود آن فلزی بیش نیست و بیش از قیمت فلزی خود ارزش ندارد ، از اینجا شما می‌بینید که ما امروزه بجای آن‌کاغذ (اسکناس)را وسیله مبادله‌ساخته‌ایم وهمان‌استفاده را از کاغذ میکنیم .

یکدسته دیگر دارایی را کالا های بازرگانی می‌شمارند : فرش ، آهن ، پشم ، پنبه ، چرم ، خرما ، گندم ، روده ،مویز ، کشمش ، قیسی چوب و مانند اینها .

باید گفت : اینها داراییست ولی دارایی تنها اینها نیست . اصل دارایی این آفتاب و زمین و هوا و آبست که خدا بدست ما سپرده .

زیرا با اینهاست که‌میتوان زندگی کرد . از اینهاست که‌میتوان‌در بایستهای زندگی را بدست آورد .

شما اگر امروزاز کسانی بپرسید : «ده‌توانگر تر است یاشهر ؟..» خواهند گفت : « شهر : زیرا در شهر پول هست ، زر هست ، کالاهای بازرگانی هست ولی در ده‌اینها نیست» این پاسخیست که بشما خواهند داد . ولی حقیقت نه اینست . اگر حقیقت را بخواهیم ده توانگر تر و بی‌نیازتر از شهر است . باین دلیل که اگر روزی رابطه در میانه شهرو ده بریده شودشهریان دچار گرسنگی گردند واگر یکماه ودوماه بدانسان گذرد از گرسنگی بمیرند .

ولی در ده اگر هم‌اندك سختی روی دهد گرسنگی در میان نباشد و روستاییان در بایستهای زندگانی را تدارك‌توانند کرد . از آن زمین و آب و هوا و تابش آفتاب که در دسترس دارند چیزی بدست توانند آورد .

اینست میگوییم : اصل دارایی اینهاست ، آن مردمی که اینها را دارند «دارا» میباشند و زندگی به خوشی توانند کرد و آنان که ندارند «نادار» میباشند و زندگیشان باسختی خواهد گذشت . (مثلا اسکیموها که چون در نزدیکی‌های قطب شمال زندگی میکنند از تابش آفتاب بی بهره اند و زمینهاشان نیز در بیشتر سال زیر برف پوشیده میباشد . اینست باید باگوشت خرس و گرك و مانند آن زندگی کنند) .

مقصود از این سخن دو چیز است . یکی آنکه حقیقت روشن گردد و ایرانیان بدانند که با این کشوری که دارند از توانگرترین و داراترین مردمان جهان میباشند . این را بدانند و قدر سرزمین خود را بشناسند .

مرا شگفت افتاد که گاهی در روزنامه‌ها می بینم مینویسند : « ملت فقیر ایران » . این یکی ازجمله‌هاییست که تکیه گاه بسیاری از گفتارهاست

این نویسندگان نادان معنی دارایی را نمی دانند . اگر میدانستند بچنین جمله بیپایی برنمی‌خاستند . نادانان بجای آنکه‌خود دانش آموزندو حقایق زندگی را یادگیرند هوسبازانه خامه بدست گرفته باین یاوه گوییها میپردازند .

ما چون می‌نویسیم ایرانیان معنی زندگانی را نمیدانند هزاران کسان‌ازما میرنجندو کسانی گله کرده میگویند : «چطورمامعنی زندگانی را نمیدانیم .. » ... اینك این‌یك نمونه از ندانستنهای شماست . در یك کشور بسیارتوانگری‌زندگی‌میکنید وخود را«نادار» (یافقیر) میشمارید چنین دارایی را دارید و قدر آن را نمیشناسید .

در شهریورماه گذشته که من بشیراز رفتم چون کسی رابایستی‌ببینم سراغ او را در خانه ملایی دادند . چون به‌آنجا رفتیم دیدیم ملای میزبان بیمار است و خوابیده . ولی در همان حال کسانی را بر سرخود گرد آورده به آنان سخن میراند و چنین میگوید : « ما از خارجه میترسیدیم که میآیند و بقبور مسلمین هتك احترام میکنند ، دولت گذشته (دولت پهلوی) قبرستانهای ما راکند و سنگهای آنها را در خیابانها بزیر پا انداخت . ما دیگر چه ترسی‌از آمدن خارجه داریم . . . » .

ما اگرچه برای‌کار دیگری رفته‌بودیم و نمی‌بایست در این زمینه‌ها بگفتگو پردازیم . ولی این سخن از بس نافهمانه و پست نهادانه بودمن خود داری نتوانستم وبپاسخ برخاسته چنین گفتم : « بسیار پرتی آقای‌حاجی شیخ ! بیگانگان بکشور مابرای کندن گورستانهانخواهند آمد . برای‌آن خواهند آمد که این زمینهای پر برکت را از دست مادر آورند . اینهمه جنگها وخونریزی‌ها درجهان برای‌زمین‌است. »

آنروز آقا هادی صدر زاده که خود جوان دانشوریست بامن بود وباین‌داستان گواه است. این‌ملا کسیست که‌در دوره‌نخست مجلس شوری

نماینده فارس بوده و بگفته خود بسیاست آشناست وهمچون دیگر ملایان خشك نیست . این ترایشانست که باین نافهمیست. ببینید خشکهاشان درچه حالند ودر توی‌چه نادانیهامیغلطند .

ببینید چه‌چیزهای کوچکی‌را بهانه ساخته بکشوروسرزمین که‌سرچشمه زندگانیست بیپروایی نشان میدهند . ببینید باچه سخنانی مردم را ازراه برده از کشور دلسرد میگردانند : « دولت چون گورستانها را کنده‌است مادیگر ترس ازآمدن بیگانه نخواهیم داشت ! » خدا رویتان را سیاه گرداناد . خدا برشما نبخشایاد .

آن‌روزنامه نویسش،این‌ملایش،ازاین گمراهان‌چندانست که بشمار نیاید. بجای آنکه مردم را بحقایق آشنا گردانند وبقدر دانی از این کشور وا دارند بابهانه‌های بی‌ارزش ، وباخرافات بیپا ، وباوعده‌های دروغ وبیجا، آنان‌راازپرداختن بزندگانی‌و کوشش بنگهداری کشور بر کنارمیگردانند، وبرخی ازاینان‌چندان گستاخ و بیشرمند که‌میآیند وبامن که‌حقایق‌رامینویسم بمجادله میپردازند بیهوده نمیگوییم : بزرگترین گرفتاری ایرانیان نشناختن حقایق است .

کسانی میآیند و بامن گفتگو کرده چنین‌میگویند : « من معنی‌میهن پرستی‌را نفهمیدم . این کوه‌وزمین ودره‌چه پرستش‌دارد ؟ ! . . » دیگران بسخن رنك‌فلسفه داده وچنین‌میگویند : « همه‌مردمان یکی هستند . برای چه من بافلان کرمانی‌هم‌میهن باشم بافلان بغدادی نباشم ؟ ! . . » . برخی هم ازراه‌مذهب پیش آمده چنین‌ایراد میگیرند: « میهن پرستی بت‌پرستیست . ما باید خدا را بپرستیم نه‌میهن‌را » .

اینها نمونه دیگری از ندانستن حقایق زندگانیست . اینها « میهن پرستی » میشنوند ومعنای‌آنرانمیدانند . باید گفت : میهن تنهااین کوهها ودره‌ها واین‌سرزمین نیست . میهن‌بیك‌معنی مهمتردیگری میباشد .

ما چون میگوییم : میهن پرستی مقصودمان بیش‌ازهمه‌آن‌پیمان همدستی است که یك توده باید داشته باشند .

بیست میلیون مردم که در یکجازیست میکنند و یك توده‌ای تشکیل

داده‌اند اینها در حقیقت پیمانی باهم بسته‌اند که در پیشرفت دادن بکارهای زندگانی وایستادگی در برابر سختیها همدست باشند ودر سود وزیان و اندوه وخوشی باهم شرکت کنند. مثلا اگر راهزنانی در کرمان پیداشدند از آذربایجان‌وخوزستان و گیلان ودیگر جاها سپاه برای‌دفع آنها بفرستند ونگویند بما چه‌ربطی دارد؟!.. هم چنین اگر دشمنی از سوی گیلان رونمود از همه‌جا بجنگ آنان شتابند ونگویند ماچکار داریم؟!..

اگر در گوشه‌ای از کشور خشکسالی‌رخ داد ومردم دچار گرسنگی گردیدند، یادرشهرهایی زمین‌لرزه‌افتادوویرانیها پدیدآمد،یاآبادیهایی سیل آمد وآسیبها رسانید ـ درهمه اینها از همه جابدستگیری برخیزندو خود رادر زیان وآسیب شریك شمارند و کناره گیری ننمایند.

یك چنین پیمانی درهرتوده‌ای هست واساس‌توده‌همین پیمان میباشد ماازه «میهن پرستی» بیش از همه‌این معنی رامیخواهیم، وشما ببینید که یك معنای بسیارمهم و گرانمایه‌ای میباشد، واینکه نام «میهن پرستی» میگزاریم برای‌آنست که‌این میهن. یااین سرزمین‌خانه‌ماست، و گهواره پرورش ماست، سرچشمه زندگانی ماست، چنانکه شرح دادیم‌اساس دارایی این سرزمین‌میباشد. اینست باید بنگهداری‌آن کوشیم.

باید نخستین ماده در آن پیمان نگهداری این سرزمین باشد. زیرا اگر این سرزمین را از دست دهیم آواره وسر گردان خواهیم‌بود. به‌بردگی وزیر دستی بیگانگان‌خواهیم افتاد. زبون وخوار گردیده کم کم نابود خواهیم گردید. اینست آنرا «میهن پرستی؛» میخوانیم. مقصود از پرستش‌دراینجا «خدمت» میباشد. «پرستیدن» درفارسی به‌معنی‌خدمت کردنست.

آنانکه میگویند: «این کوه‌وزمین ودره چه پرستش دارد؟!..» این معنی رانمیدانند. ازآنان باید پرسید: مگرشمانمیخواهید دراینجهان زندگی کنید؟!.. مگر نمیخواهید باکسانی همدست باشید؟!.. مگر نمیخواهید این‌آب وخاك راکه سرچشمه زندگانی‌شماست نگه دارید؟! میهن پرستی، یامیهن دوستی، یاهر نام‌دیگری که بگذارید همین‌هاست.

این وظیفه‌مردانگی‌هر کسیست که‌در این‌راه با دیگران همدستی کند و کوشش دریغ نگوید.

امروز زندگانی بسیار سخت گردیده و توده‌ها با یکدیگر برسرخاک وزمین سخت ترین نبردرا میکنند. این جنك وخونریزی که امروز در جهان میرود همه برای زمین است شما نیز ناگزیرید در اندیشه آینده خود وفرزندانتان باشید.

کسی نمیگوید شما بزمین سجده کنید، یادر برابر این کوهها ودره‌ها بایستید و گردن کج گردانید. پرستش باین‌معنی راکسی ازشما نمیخواهد مقصود نگهداری کشوراست که اگر نکنید سرنوشتتان جز بندگی‌وزیردستی نخواهدبود. اگر نکنید نه‌تنها در پیش مردم‌در نزدخدا نیز شرمنده‌وروسیاه خواهید بود.

اینکه میگویند: «چرا من با فلان کرمانی هم میهن باشم و با فلان‌بغدادی نباشم» پاسخش اینست فلان‌بغدادی از ما جدا میباشدوبا ما پیمان‌همدستی ندارد. اگر بغدادیان نیز با ما همدست گردند وبتوده ما در آیند هم میهن ما شمرده خواهند گردید.

ببینید چگونه این حقایق‌تاریك مانده‌ودسته انبوهی اینهارا نمیدانند. سالها در این سرزمین با خوشی بسر برده وازنعمتهای خدادادی آن بهره یافته‌اند بی‌آنکه بدانند این خوشیها از کجاست و این نعمتها از چه سر چشمه میباشد بلکه ازنادانی ونا آگاهی چنین پنداشته‌اند که‌این خوشی‌ها همیشه تواند بود، وبی آنکه بکوشند و نگه دارند همیشه تواند ماند.

انبوهی از آنان نه تنها خود اندیشه این چیزهارا ندارندوبکوشش در این راهها برنمیخیزند از کوششهای دیگران نیز جلو میگیرند و گستاخانه زبان درازیهایی مینمایند.

مقصود دوم از این سخنان آنکه ایرانیان اگرقدر این آب وخاك را بدانند بسیار بیشتر از اکنون بهره توانند برداشت. من از گزافه و مبالغه دوری گزینم. اینست حد اقل را گرفته میگویم: بیگمان از خاك ایران ده‌برابر آنچه که اکنونست بهره‌مند توان گردید. این‌در جاییست

که وسایل شیمیائی بکار نبرند و به تدبیرهای علمی برنخیزند و گرنه بهره مندی بسیار بیشتراز این اندازه‌ها خواهدبود .

امروز ایرانیان گیجند وراه‌راگم کرده‌اند ،از بس‌مغزهاشان‌پراز اندیشه‌های بیهوده است سود و زیان خود را نمیدانند . اینست باداشتن آنهمه‌زمین‌وتوانستن‌اینکه‌آبهاروان گردانند،یك‌زندگانی بسیار ناستوده‌ای دازند و بیشتر سالهارا با بیم نایابی و گرانی بسرمیبرند . باداشتن‌آنهمه کشتزارها ،انبوهی از مردم نان جوین میخورند . در دیه‌ها اگر بروید مردم سالی یکبار روی میوه را نمیبینند ، ماست وروغن و کره واینگونه خوراکهاجز برای شهر نیست ودر اینجا هم بایدبا هرچیز دیگری‌مخلوط باشد . تخم مرغ خوراك توانگران گردیده ودیگران را بآن چندان دسترس نیست . درتهران که پایتخت است واز همه‌جا میوه و خواربار میکشد ومیآورد انبوه مردم جز بهره اندکی از خوردنیها ندارند . میوه همچو صنایع ظریفه در پشت شیشه‌ها نگهداشته‌می شود .

اینها همه از آنست که بکشاورزی اهمیت داده نمیشود . امروز بسیاری از مردم نمیدانند که‌سر چشمهٔ زندگانی کشاورزیست . نمیدانند که‌باید بکارند وبخورند . نمیدانند که این سر زمین‌هایی که‌دارندخود گنجینه‌ایست وخود گرانبهاتر از هر گنج میباشد .

در زمانهای پیش کسانی در ایران و دیگر جاها بکیمیاگری می‌کوشیدند و سالها درآن راه رنج میبردند . این کار بیکبار بیهوده بود. زیرا تغییر ماهیت‌محالست واین باور نکردنیست که‌مس زر گردد .چنانکه تاکنون از هزاران کسانی که‌بآن‌کار پرداخته‌اند یکی بنتیجه نرسیده. از این گذشته زر یکچیز بسیار مهمی نیست و بیش از دیگر فلزها اثری در زندگی ندارد . اینکه گرانست از کمی مقدارش میباشد . کیمیاگران‌اگر فیروز گردیدندی ومسها را زر گردانیدندی بیش از این نتیجه ندادی که زر ارزان گردد و بهمان بهای مس باشد .

کیمیاگری خردمندانه کشاورزیست . زیرا بااین کیمیاگریست که‌از

خاك تیره میوه‌های بسیار بامزه از خربزه وانگور وانجیر و هلو ومانند اینها توان درآورد.

با این کیمیاگریست که از یکدانه گندم صددانه حاصل توان برداشت با این کیمیاگریست که ازیك زمین خشك بد نما باغهای دلکش سبز و خرم توان پدید آورد. با این کیمیاگریست که خوراك خاندانهارا تدارك توان کرد. با این کیمیاگریست که لذت از زندگانی توان برداشت.

این یکی‌از مقاصد ماست که بکشاورزی بیشتر اهمیت دهیم. اهمیت دادن بکشاورزی تنها باکارهای وزارت کشاورزی نیست. تنها با راه انداختن تراکتورها نیست. اینها هریکی در جای خود سودمند است. ولی باید بیك چاره‌های دیگری کوشید.

باید بیش ازهمه اندیشه‌ها دیگر گردد بیش از همه مردم پی بحقایق زندگی برند. باید اینسخنان بسیار گفته شود وبگوش‌همگی برسد. باید مردم بجای سخنان بی مغز و بیهوده که از این جا و از آن‌جا یادمیگیرند با این حقایق آشنا گردند.

امروز یك عیب بزرك زندگانی همینست که بکشاورزی که سرچشمه زندگانیست ارج نمیگزارند وبکشاورزان احترام نمیکنند. ولی بکارهای بیهوده‌ای قیمت میگزارند: این فلان ادیب است، این فلان نویسنده‌است، آن فلان روضه خوانست، آن فلان واعظست، آن فلان شاعر است، آن فلان رمان نویس است، آن فلان منجم است، آن فلان سینماچیست (۱)

۱ــ سینما مفیدست در صورتیکه ازآن برای‌آموختن دستورهای بهداشتی وآموزشی و اصلاح اخلاق جامعه استفاده شود نه مانند امروز که اکثراً برای‌ترویج فساداخلاق‌و گمراهی‌مردم بکاربرده میشود. (گردآورنده).

این ها که همه بیهوده کار و مفتخوارند در میان مردم ارج بیشتر دارند تا کشاورزان و رنجبران. تا پایه اندیشه ها اینست زندگانی همین خواهد بود.

ما میگوییم: باید دیه‌ها بزرك و شهرها کوچك گردد این یکی دیگر از مقاصد پرچم است. ولی این یك چیز ساده‌ای نیست و تنها با سخن یا آرزو انجام نگیرد و ناگزیر بیکرشته تبدلاتی در آیین زندگانی و در اندیشه‌ها نیاز میباشد. زیرا باید:

۱) در دیه‌ها وسایل زندگانی فراهم باشد: باید گرمابه‌ها بازشود، دبستانها بنیاد یابد، دادگاهها برپا گردد، دفترهای رسمی گشایش یابد، پزشگان باندازه نیاز یافت شوند، داروخانه‌ها بازشود، از تلگراف و تلفن و برق ورادیو روستاییان بهره‌مند گردند، راههای شوسه اتومبیل‌رو دیه هارا بهمدیگر وصل نماید

۲) قانون دهدار و ده‌نشین تغییر یابد و بی اجحاف و ستم دسترنج کشاورزان بخودشان واگذار گردد.

۳) درشهرها جلو مفت خواری گرفته شود و مردم نتوانند بی آنکه رنجی کشند از دسترنج دیگران بهره مند گردند وبدینسان بکارهای لازم و سودمند واداشته شوند.

٤) بروستاییان و کشاورزان با دیده توهین نگریسته نشود واحترامی درباره آنان منظور گردد.

اینها مقدماتیست که باید تهیه گردد، ولی اساس اصلی کار آنست که اندیشه‌ها عوض شود و مردم بحقایق آشناتر گردند و نیك و بد و سود و زیان رادرست بفهمند.

اساس اصلاحات دانستن حقایق است. چون حقایق دانسته گردید مردم توجه بآنها نمایند و در نتیجه این توجه زمینه باجرای آنها آماده گردد، امروز یک کار بزرگی آنست که مردم تاثیری را که کشت و کار در زندگانی دارد نیک فهمند آن خدمتی را که کشاورزان به توده انجام میدهند منظور نظر هر کس باشد. بالاخره باید قیمتی که این آب و خاک دارد دانسته شود و مردم در اندیشه و آرزوی استفاده از آن باشند.

ما با بازرگانی یا با صنعت (افزارسازی) دشمنی نداریم و نمیگوییم آنها نباشد. نمیگوییم: بآنها نباید پرداخت. درجای خود از آنها سخن خواهیم راند. میگوییم:

باید کشاورزی را سرچشمه زندگانی شناخت و آن را اساس همه آنها گرفت. اینست مقصود ما از این سخنان.

(پرچم روزانه شمارههای ۵۳و۵۴و۵۵ـ ۱ شنبه ۹و۲ شنبه ۱۰و۳ شنبه ۱۱ فروردین ماه ۱۳۲۱)

از دیگران چیزی نگرفته‌ایم

گفتارهایی که در پرچم در باره معنی «دارایی» و یا در پیرامون «کارها و پیشه‌ها» نوشتیم کسانی خوانده و چنین گفته‌اند: «اینها حرفهای سوسیالیست هاست» یکی هم گفته: «اینهارا از کارل مارکس برداشته».

میگوییم: هردو دروغست. من تاکنون سخنی رااز دیگری نگرفته و بنام خود ننوشته‌ام. از آنسوی تاکنون کتابی از سوسیالستیها یا از کارل مارکس بدستم نیفتاده و نخوانده‌ام. تنها دوسال پیش یکی از یاران در تبریز کتابی بمن داد که بعربی نوشته شده واز «جمعیتهای سری» سخن میراند، و در آن مقاصد سوسیالیستها را نیز فهرست وار میشمرد.

نخستین بار مقاصد سوسیالیستها را در آنجا خوانده و دیدم در برخی چیزها باما موافقند ولی در بسیاری ازهم جدا میباشیم.

بهرحال ما، راهمان جستجوی حقایق است. ماميخواهيم بنياد زندگانی آدمیان بروی حقایق گزارده شود. اینست در همه چیز حقیقت آن را می گیریم. در باره دارایی و کارها و پیشه‌ها معنی‌های درست آنهارا نوشتیم. کنون اگر در برخی چیزها با سوسیالیستها یا با دیگران موافق باشیم ایرادی بما نخواهد بود. آیا می‌توانیم یك حقیقتی را بنام آنکه سوسیالیستها پیش از ما گفته‌اند رد کنیم و نپذیریم؟!..

من اگر کسی بودم که پیروی از سوسیالان کنم می بایست این پیروی راپیش از همه در بیدینی و خدا ناشناسی کنم، در مادیگری کنم. زیرا نخستین گام آنان اینست. کسانی اگر مرا می‌شناسند می دانند که با

مادیگری چه نبردهایی کرده‌ام .میدانند که دردین‌چه راهی‌راپیموده‌ام(۱).

نمیدانم چرا کسانی باینسخنان بیهوده میپردازند ؟! ..

چه لذتی از این‌ها میبرند ؟ ! . .چرا چشمشان برنمیدارد که یك‌سخنانی را یکتن از میان خودشان بگوید ؟ ! . . هنگامیکه پیمان راآغاز کردیم این گرفتاری را داشتیم که هر سخنی می‌نوشتیم آن یکی میگفت :«ازاخبار برداشته»این‌یکی میگفت :«از فلسفه گرفته». دیگری می گفت :«اینهادر مفاوضات هست». اکنون هم در نوشتن پرچم بااین گفته‌هاروبرو میشویم.

یکچیزی راکه ما همیشه رعایت میکنیم آنست که شرقیان در برابر غربیان استقلال اندیشه نشان دهند وپیروی کورکورانه از آنان ننمایند .

این یکی از مقاصد ماست . اگر فراموش نشده نه‌سال پیش بیکرشته نبرد های سختی با اروپاییگیری‌برخاستیم ومن گفتارهای بسیاری‌در آن زمینه درشفق‌سرخ نوشتم. سپس نیز پیمان را بنیاد نهادم. با اینحال‌چه‌شدنیست که اندیشه های اروپاییان رابگیرم وبنام خود نوشته بشرقیان یاددهم ؟!..

چنین‌کاری چه سزاست ؟ ! . .

کسانی اگر حقیقت را میخواهندما با این گفتارهای خود لغزشهای اروپاییان را اصلاح میکنیم .کارل‌مارکس ودیگران مطالبی اندیشیده وبحقایقی‌پی برده‌اند. ولی کارشان ناقص بوده و از بسیار چیزها دور مانده‌اند . ولی ماهمه حقایق را میگوییم .

یکدسته نیز این ایراد را از راه دیگری میگیرند . باینمعنی چون

---

۱ ـ برای بدست آوردن آگاهی بیشتر در این زمینه بهتر است کتابهای(دین‌وجهان‌ـ درپیرامون روان ـ خرد ـ کار وپیشه وپول‌ـ ورجاوندبنیاد) دیده‌شود . تا جدایی راه واندیشه نویسنده باکارل‌مارکس‌و دیگران‌دانسته گردد . گرد آورنده .

این سخنان را بزبان خود می‌یابند برای ایراد چنین میگویند: «اینها حرفهای سوسیالیستهاست».

میگوییم: شما هر نامی میگذارید بگذارید. اینها حقایق است و باید اجرا گردد. باید قانونها از روی اینها نوشته شود. از آنسوی اینها بزبان کسی نیست. آنکسانیکه اینسخنان را بزبان خود می‌شمارند این هم یك نافهمی از ایشانست.

امروز در این زندگانی غلطی که مردم دارند تنها بدسته کوچکی خوش میگذرد و دیگران در رنجند، و آن دسته کوچك نیز اگر بفهمند باینحال خشنودی ندهند.

اینهمه رنج و زحمتی که مردمان می کشند قسمت بیشترش نتیجه دانسته نبودن حقایق است اگر زندگی از روی حقایق باشد رنجها بسیار کم و خوشیهای زندگی بسیار فزونتر خواهد گردید.

کسانی میگویند: شما که مینویسید بازرگانان کالا را دست بدست میگردانند و کارشان نامشروع میباشد. اگر از آن کار دست بردارند چکنند؟!.

میگوییم: از آن کار بیهوده دست بردارند و بجای آن کارخانه برپا کرده پارچه بافند، نخ ریسند، افزار زندگانی سازند. اگر میخواهند بهتر باشد بکشت و کار پردازند. برای کسیکه میخواهد بکوشد راه باز است.

در شماره دیروزی پرچم بیانات آقای وزیر دارایی را آوردیم. بگفته ایشان یك کشور پهناوری همچون ایران گندم و جوش برای خوراك مردم کفایت ندارد. اینست سالانه باید از بیرون غله بخرند که سال گذشته صد هزار تن خریده‌اند و برای سال آینده نیز چهل هزار تن در نظر گرفته‌اند.

آیا این نتیجه چیست؟! چشده که کشوری باین پهنا و درازا مردمش گرسنگی میکشند؟؟.. آیا نه آنست که چون حقایق پوشیده مانده و

زندگانی بیکراه غلطی افتاده و درنتیجه آن ، دسته‌های بزرگی با بیکاری یا باکارهای بیهوده (از دست بدست گردانیدن کالاها و مانند آن) میپردازند و از سوی دیگر زمینها خشك و ویران میماند و بهره‌مندی از آنها نمیشود؟!

آیا باید این زندگانی غلط را از دست ندهیم؟!.. آیا باید از ترس آنکه چند تنی می رنجند و نام سوسیالیست بروی مامی گزارند از گفتن حقایق خود داری کنیم ؟!..

(پرچم روزانه شماره ٦٤ شنبه ٢٢ فروردین ماه ١٣٢١)



کارها و پیشه‌ها

یك دانستنی مهم دیگر معنی پیشه‌ها و کارها و شناختن سودمند و زیانمند آنهاست.

پیشه یا کار چیست؟. چرا باید هر کس بیك کار یا پیشه‌ای پردازد؟..
چرا این کفش‌دوز، و آن درزی، و آن بازرگان و آن برزگر، و آن آسیابانست؟!.
آیا اینها برای چیست؟!. آیا برای روزی درآوردنست؟.. آیا برای پول اندوختنست؟.. اینها پرسشهاییست که باید بهر یکی پاسخ داد. (۱).

مردم در توی اینها زندگی میکنند و همیشه اینهارا می‌بینند، ولی حقیقت آنهارا نمیدانند، واینست نتیجه درستی بدست نمیاورند.

بسیار فرق دارد که مردمی معنی زندگانی و کارهای آن رابدانند وازروی فهم وبینش زندگی کنند باآنکه گیج وار سر پائین انداخته و بکارهایی پردازند وروزها به‌سر برند.

امروز اگرشما از یك بازرگانی مثلا بپرسید: بازرگانی برای چیست؟... برای چیست که‌شما باینکار میپردازید؟... بیگمان پاسخ درستی نمیتواند داد واگر راز دلش را بخواهیم مقصودی جز گردآوردن پول ندارد وآن بازرگانی را جز برای پول اندوختن نمیکند.

اگر بیك ملایی بگویید: آقا در منبر قدری از معنی بازرگانی و اهمیت آن بگویید، بیش از این نخواهد توانست که چند حدیثی از راست ودروغ، از اینجا وازآنجا پیدا کند و بخواند و به بازرگانان وعده‌حور وغلمان دهد. بیش از این آگاهی ندارد.

---

(۱) کتاب کارو پیشه و پول دیده‌شود

اگر از یك روزنامه نویس خواهش کنید که چند گفتار در معنی داد وستد وبازرگانی بنویسد و از اهمیت آن سخن راند بیش از این نخواهد توانست که بیك ستایشهای پا در هوای گزافه آمیزی پردازدیا سخنانی را از این دانشمند اروپایی و ازآن پروفسورآمریکائی ترجمه نماید.

درهر زمینه چنین است .آنچه دردست نیست حقیقت هرچیزیو هر کاری است .

چیزهاییست که از پدران خوددیده وآموخته‌اندویا از اروپائیان شنیده وتقلید کرده‌اند ، بی آنکه معنی درست آنهارا بفهمند .

گفتگومان ازکارها وپیشه‌هاست .میخواهیم‌معنی‌درست اینهاراشرح دهیم .چنانکه گفته‌ایم اصل « دارائی » زمین‌وآب وهوا وتابش‌آفتابست. اینها سرچشمه زندگانیست . خدا مارا آفریده و آنچه برای زندگانی لازم داریم در اینها ودیعه نهاده. چیزیکه هست باید بکوشیم و آنچه میخواهیم ولازم داریم بدست آوریم ،

این‌یك راز خدائی‌است که آدمیان بیکارنمانند و ناگریز باشند که بکوشند وکار کنند .

ما باید کشاورزی کنیم و گندم وجوو ارزن‌وذرت‌ودیگر دانگیها را بکاریم وبرای خود خوراك آماده‌گردانیم . باید درختها بپروریم و از میوه‌های آن بهره مند شویم .باید پنبه بکاریم و یا گوسفندان بپروریم واز پشم آنها پارچه بافیم وبرای خود رخت دوزیم .باید آجر بسازیم و ازآن وازسنك خانه‌ها برای نشستن بنیاد گزاریم .باید داروهارا بشناسیم وبدستیاری آنها با بیماریها نبرد کنیم.باید آتش‌آماده کنیم وازروشنائی وگرمی بهره ها برداریم .

همچنان دیگر نیازهای زندگانی که‌همه میدانیم و بیکایك شمردن نیازی نمی باشد .

این‌هم میدانیم که‌صدها یاهزارهاقرن که‌بزندگانی آدمیان گذشته در این‌مدت نیازمندیهای او روز افزون بوده .یك‌روزی بوده که‌آدمیان

تنها بضروریات اولی زندگی - ازخوراك و پوشاك وخانه اکتفامیکرده‌اند.
ولی امروزما بصدها چیز نیازمندیم تا زندگانی خودرا راه اندازیم.

از همینجاست که در زمانهای باستان هرخاندانی میتوانسته نیاز-
مندیهای زندگانی‌را خود راه ندازد: خود گندم یاجو باندازه خوراکش
بکارد، گاوی یا گوسفندی برای بهره‌مندی از شیر و پشمش نگهدارد،
خود کلبه‌ای برای نشستن بنیاد گزارد، خوداز پشم ویااز پوست پوشاك
تدارك کند، خود داروهایی برای بیماری آماده گرداند. از این رو
هر خاندانی میتوانسته جداگانه از دیگران زیست کند.

ولی رفته رفته چون از یکسو نیازمندیها بسیار شده که یك کسی
یا یکخاندانی به تنهایی از عهده برنیامده، واز سوی دیگر دقت در کار
ها بیشتر گردیده وجربزه‌ها وقریحه‌ها شناخته شده که هر کسی چه کاری
را بهتر میتواند از اینجا کارها ازهم‌جدا گردیده و بهر رشته کسان خاصی
پرداخته‌اند. کسانی تنها بگندم کاشتن پرداخته‌اندو کشاورزشده‌اند، دیگرانی
تنها بپارچه بافتن برخاسته‌اندو پیشه بافندگی پیش گرفته‌اند، دیگرانی درخانه
سازی استادی از خودنشان داده وآن‌را کار خودساخته‌اند. همچنان در
دیگر نیازمندیها که هررشته‌ای را دسته‌ای بعهده گرفته‌اند.

اینست تاریخچه مختصری از پیدایش پیشه‌ها. باید گفت: این یك
تحول مهمی در زندگانی آدمیان بوده ویکرشته نتیجه‌هایی را در پی خود
داشته است که ما اینك فهرست وار میشماریم:

۱) در نتیجه پیدایش پیشه‌ها و اینکه هر دسته‌ای از مردم بانجام
یکرشته‌ازنیازمندیها پرداخته‌اند ارتباط خاندانها بیکدیگر فزونتر گردیده
وپس از آن ناگزیر بوده‌اند که در یکجا زندگی کنند وبایکدیگر هم
دستی نمایند

۲) چون کارگران وپیشه‌وران حاصل کار وصنعت خودرا باهم مبادله
میکرده‌اند از اینجا بازار وبازرگانی و دادوستد واینگونه چیزها پیدا
گردیده. نیز چنانکه گفتیم پول ایجاد شده که وسیله مبادله بوده.

۳) در نتیجه این ترتیب در واقع مردم هرشهری یا هر کشوری

یك پیمانی باهم بسته‌اند که در تهیه نیازمندیهای زندگانی همدستی کنند وسپس حاصل آن کوششهارا در میان خود تقسیم نمایند.

اینها هریکی در زمینه خود نتیجه مهمی میباشد وما از هریکی از آنها جداگانه گفتگو خواهیم داشت. در بالا شرحی که‌در باره کارهاو پیشه‌ها نوشتیم. نتیجه آن شرح یکچیزاست، وآن‌اینکه «کارها وپیشه‌ها برای گردیدن چرخ زندگانیست»، برای آنست که لوازم زندگانی تهیه گردد.

باید این‌را یك قاعده اساسی گرفت وهمه شغلهارا با این سنجیدو هرکدام که‌با این موافق نبود آنرا نامشروع شناخت.

مثلا قمار بازی چون برای گردیدن چرخ زندگانی نیست نا مشروع است. یك قمار باز بیخوابی میکشد وآسیب‌بیم واضطراب را تحمل‌میکند واندیشه بکار میبرد، ولی‌چون اینهاتاثیری درکار زندگانی نداردایشت ما آن‌را یك‌کار ناروایی می‌شناسیم.

دزدان وراهزنان خودرا بخطر می‌اندازند واموالی که بدست‌می‌آورند در نتیجه کوشش ورنج است ولی چون‌کارشان کمکی به‌پیشرفت زندگانی ندارد بلکه آن‌را مختل میگردانند اینست نامشروع است. لاتار یا بخت آزمائی‌همین‌حال‌را دارد. چسودی ازآن بزندگانی‌تواندبود؟.. کدام در بایست ازآن تدارك میشود. اینست همچون قمارناروا میباشد.

شاعریکه ستایش گری میکند ویا غزلهای بیجا میسراید، رمان نویس که افسانه‌های بیهوده می‌بافد، صوفی که‌در خانقاه نشسته بگمان خود (تصفیه نفس) میکند، درویشی که دوره میگردد وقصیده میخواند، همه این کارها بیهوده‌است و کمترین‌تاثیری در پیشرفت کار زندگانی ندارد، واینست اگر این‌کارهارا پیشه خود گیرند و از این راه روزی خورند به پیشه‌های نا مشروعی پرداخته اند.

کسیکه برای بچه‌ها بازیچه میسازد و میفروشد کارش نا مشروع نیست. ولی کارهای‌اینها‌نامشروع‌است‌زیرا‌بازیچه‌برای‌بچه‌ازلوازم‌زندگانی است. ولی غزل‌و قصیده وافسانه و ریاضت جز چیز های بیصرفی نیست. فالگیر، منجم، رمال، تعزیه خوان، دعا نویس ومانند اینها همگی

بیهوده کاراند و همگی نان نامشروع میخورند. اینها گذشته از آنکه مردم رافریب میدهند کمترین همدستی در پیشرفت کار و زندگانی ندارند. مارگیر خطرناکترین پیشه‌را دارد و یك لقمه نان‌را با بهای جان میخورد. شعبده باز هنرهای شگفتی از خود می نماید وهمه‌را بحیرت میاندازد. با اینهمه چون کارهایش بیهوده‌است نا مشروع میباشد.

گفتیم باید پیشه‌وران و کارگران کالاهای خود را مبادله کنند. گاهی این مبادله نیازمند به یکدست میانجی است. مثلا فلان روستایی که گندم خود را بشهر آورده اگر بخواهد خود او بخانواده‌ها بفروشد باید درشهر درنك کند واین‌او را از کار باز خواهد داشت. اینست بصرفه اوست که گندم را بعلافی فروشد که آن علاف بخانواده‌ها رساند. باین دست میانجی هم در زندگی نیازمندیم. این کار مشروع است ولی باید بیش از اندازه نیاز نباشد. مثلا در همان مثال بایدعلاف گندمی را که‌از روستایی خریده بخاندانها فروشد نه اینکه بدیگری فروشد و آن نیز بدیگری دهد وبدینسان چند دستی در میانه بگردد وهر یکی چیزی بقیمت بیفزاید. باینگونه دستهای میانجی نیاز نیست وکسانیکه از این راه‌نان میخورند مفتخوارند و نانشان نامشروع میباشد.

هم‌چنین در مبادله میانه‌شهرهاو کشورها بدستهایی نیازهست. مثلا باید از ایران موادخام فرستند و از اروپا ماشین‌آلات و پارچه و کاغذ و لاستیك‌و اینگونه چیزها را بیاورند و کسانی‌باید باین مبادله پردازند و این کار مشروعیست وچیزیکه هست در اینجا هم‌بایدتا میتوان دستهای میانجی را کم کرد.

امروزیکی‌ازاختلالهاازهمین‌جاست، شمااگرحساب کنید درهرشهری صدها و هزارها کسان از این کار نان میخورند.

یك کالایی که از اروپا میرسد این چیزی برویش کشیده بدیگری میفروشد. آندیگری بنوبت خودهمین کار رامیکند. بدینسان یك کالایی چند ماه بلکه چند سال درانبارها و کاروانسراها میخوابد و دست‌بدست میگردد تا بخریداران میرسد.

این کار از دو راه زیان دارد: یکی آنکه ایندستهای میانجی هر کدام چیزی به بهای کالا میافزاید و چه بسا همین کار مایه گرانی کالاها میگردد.

دوم آنکه ایندستهای میانجی به ین پیشه بیهوده پرداخته مفتخواری می نمایند. زیرا بی آنکه کمکی به پیشرفت کارزندگی کنند از دسترنج دیگران بهره میبرند. اینها کار وپیشه‌را برای پول بدست آوردن میشناسند واین است تصور میکنند از هر راهیکه توانستند و خواستند میتوانند پول بدست آورند. این معنی که ما برای کار و پیشه یاد میکنیم کمتر بگوش آنان خورده. اینست آن کار خود را مشروع میدانند و هیچگاه در اندیشه آنکه این تأثیری در تهیه لوازم زندگانی دارد یا ندارد نیستند، و این سخنان‌را که ما مینویسیم چون بخوانند در شگفت خواهند بود. از اینان باید پرسید: اگر مقصود تنها آنست که پول بدست آید پس شما چه ایرادی بدزدان یا راهزنان دارید؟! آنها نیز تنها در پی پول بدست آوردن هستند وهمچون شما پروای حال توده واینکه لوازم زندگی تهیه شود ندارند.

یاد دارم روزی بایکی این سخن را میگفتم برآشفت. گفت: «ما کاسبیم چه ربط بدزدان و راهزنان داریم؟!». گفتم: «پس تفاوتی‌را که میانهٔ یك پیشه یاکار مشروع با نامشروع باید بود شرح دهید. شرح دهید که یك کسبی اگرچگونه باشد مشروع است» پاسخی نتوانست ودرماند. ناگزیر شدم معنی درست کار وپیشه را باو شرح دهم و بازرگانی را تفسیر نمایم.

این سخنانی‌راکه نوشته‌ام باو باز گفتم. ولی دیدم سختش میآید که بپذیرد. پاسخی نمیتواند ولی چون تا کنون بگوشش نخورده بآسانی تصدیق نمی نماید.

در بالا گفتگو از پیشه‌ها کردیم ولی همیشه مثل از لوازم اولی زندگانی (از خوراك وپوشاك وخانه ومانند اینها) آوردیم.

باید دانست نیازمندیهای زندگانی تنها اینها نیست وچندرشته کارهای دیگری نیز هست از جمله چون یك توده در یکجا زندگی میکنند و کشوری دارند بیك دستگاه حکومت (یا سررشته داری) نیاز سختی خواهند داشت.

زیرا در میان چند ملیون مردم همه نیکوکار نمیباشند و ناگزیر در

میان آنان ستمگران و آزمندان هستند که تعدی بدیگران خواهند نمود ، نادرستان هستند که بدزدی یا راهزنی خواهند برخاست .

نیز در میان آنان اختلافها پیدا شده و دعویها (حقوقی یا جزایی) خواهد برخاست که اگر بحال خود ماند و فیصله نیابد کار بزد وخورد و نابسامانی خواهد کشید .

هم چنین هر کشوری را دشمنانی هستند که اگر راهشان بازگزارده شود هجوم آورده بآنجا دست خواهند یافت .

پس باید یکدستگاهی یا یك هیئتی باشد که باین کارها و مانند اینها پردازد ، و آندستگاه حکومت میباشد ، پس بحکومت (یا سررشته‌داری) نیازمندیم و کسانیکه باین کارها پردازند یك کار مشروعی میکنند و نان از یکراه مشروع میخورند .

ماحکومت را معنی کرده گفته‌ایم : این حق خود توده‌است . ولی چون همگی نمیتوانند باین کارها پردازند باید نمایندگانی از میان خود بر گزینند و سررشته را بدست آنان سپارند .

گفته‌ایم این نمایندگان دریك مجلس (مجلس شوری) فراهم می نشینند و درباره کارهای کشور شور میکنند و یك تصمیماتی میگیرند و یا قانونهایی میگزارند . از آن‌سوی باید کسانی را برگزینند (هیئت وزیران) که آن تصمیمها و قانونها را مجری گردانند .

اینها را شرح داده‌ایم مقصود آنست که این نمایندگان (اگر براستی از سوی مردم باشند) یك کار لازم و مشروعی دارند و روزی از راه مشروع میخورند . هم چنین وزیران کارشان مشروع و لازم میباشد .

می آییم باداره‌ها ووزارتخانه‌ها : ما بشهربانی نیازمندیم تا ازدزدان و کلاهبرداران و ستمگران جلو گیرد، بوزارت جنك نیازمندیم که سپاه و افزار برای نگهداری کشور آماده گرداند ، بوزارت کشور نیازمندیم که از راهزنان و تاراجگران جلو گیرد ، بوزارت فرهنك نیازمندیم که دبستانها و دانشکده‌ها در کشور بنیاد گزارد ، به بهداری نیازمندیم که با بیماریها نبرد کند ، بکشاورزی نیازمندیم که پشتیبانی از کشاورزان کند، به پست و

تلگراف نیازمندیم ، بشهرداری نیازمندیم ، باداره برق نیازمندیم ، بدادگستری نیازمندیم ، باداره‌ثبت نیازمندیم ، بدفترهای رسمی نیازمندیم.

باینها همه نیازداریم و باید کسانی باین کارها پردازند ، و نانی که از این راه بخورند نان بسیار حلال و مشروعی میباشد ، بویژه سپاهیان و افسران و افراد امنیه و مانند اینها که چون یک کارهایی برداخته‌اند که باید از جان چشم پوشند (اگر درستکاری نمایند و دلسوزانه کوشند) از دیگران گران مایه‌تر و ارجمندتر میباشند.

امروز مردم اینها را نمیدانند و شما اگر جستجو کنید خواهید دید دلها پر از باور هایی برضد اینهاست . مثلا همان بازاریان که کارشان جز دست بدست گردانیدن کالاهانیست وما گفتیم که مفتخوارند (بلکه باترتیبی که امروز دارند و از هر پیشآمدی بهانه جسته نرخها را بالا میبرند هم ردیف دزدان و راهزنان میباشند) کارهای دولتی را نامشروع میشمارند و همیشه زبانشان بطعنه وبدگویی باز است.

واعظان که خود نان حرام میخورند (خواهیم گفت که نان خوردن از راه دین نامشروع است) کارکنان دولتی را «ظلمه» نامیده پولهای ایشان را حرام میشمارند ببینید چگونه حقایق وارونه گردیده.

در اینجا داستانی‌هست که بایدیاد کنم :دوسال پیش یکی از آشنایانم گفت: «فلان سیداز تبریز آمده و عجب اینجاست که بخانه پسرش نرفته و میگوید چون کارکن دولت میباشد زندگی او حرام است». گفتم : پس چکار میکند و از کجا اداره میشود ؟.. خندیدو گفت :

«یک سید پیرمرد از کجا اداره خواهدشد ؟! هر روز در حجره‌این بازرگان و آن بازرگان است و پول میگیرد!» ببینید کار بکجا کشیده

بیکار ماندن و چشم طمع بدست‌این وآن دوختن که حرام اندر حرام‌است مشروع شمرده میشود ولی کارکنی در ادارات دولتی‌حرام میباشد . اینست نمونه‌ای از پوشیده‌ماندن حقایق در میان‌توده .

از سخن خود دور نیفتیم : کارهای سررشته داری و این اداره‌ها از لوازم زندگانیست و بیگمان مشروع میباشد . کسانیکه اینهارا نامشروع میشمارند شما از آنان بپرسید « اگراین‌اداره ها نباشد کارهای‌دولتی‌را که خواهد کرد ؟..» این‌را بپرسید وخواهید دید پاسخی ندارند ، خواهید دید که سرمایه شان جز زور گویی وخیره رویی نیست .

آن فریب کارخدا ناشناس که بمردم میگوید« کارکنان دولت‌ظلمه‌اند» اگر شبی‌دزدی بخانه‌اش بیایدو صدریال مالش‌را ببردصبحگاهان بکلانتری شتافته و داد و فریاد راه خواهد انداخت .

آنچه نباید هیچ گوش داد بسخنان اینهاست . ولی از آنسوی باید در باره کارکنان دولتی نیز دو نکته را یادآوری کرد .

یکی آنکه کار کردن دراداراتِ‌دولتی نیز برای پیشرفت توده و راه افتادن چرخ زندگانی است . برای پول گردآوردن نیست . برای برتری فروختن بمردم نمی باشد . این نکته نیزامروز ازیادها رفته‌وکارکنان‌ادارات آنرا از یکسو وسیله‌ای برای خود فروشی می‌شمارند و از یك‌سو بیش از همه بحقوق اهمیت‌میدهند . این هردو غلطاست و بایداینان نیز بحقایق آشنا گردند .

سستی اداره‌ها و اینکه چندان‌کاری پیش نمیرود و نتیجه بدست نمی‌آید بیشتر ازاین جهت‌است. کارکنان دولتی‌دلسوزی ندارند وتنها آخر ماه را میپایند که حقوقی بگیرند . (بماند داستان آن‌نامردانی که نادرستی نیز میکنند که از آنها بایدجداگانه سخن رانیم) .

یك نکته دیگر اینست که‌شالوده اداره‌ها بسیار بزرگ برداشته‌شده و در هر کدام از آنها کسان فزونی و بیجهت بسیارند که نه تنها بکاری نمیخورند ، مایه اختلال نیز میباشند . اینست یك کوشش دیگری در باره اداره ها این خواهد بود که این کسان فزونی را از آنها بیرون آورند .

چنانکه درباره بازاریان باید تا میتوان دستهای میانجی را کم گردانید درباره ادارەها نیز همان رفتار را باید کرد بخصوص درباره آنهاییکه رتبه های بالا دارند و حقوقهای بسیار میگیرند . فزونی و بیجهت در میان آنان بیشتر میباشد .

ما از این زمینه در جای دیگری سخن خواهیم راند و چون در این جا مقصودمان گفتگو از پیشەها و کارها است (نه از ادارەها) بآن نمی‌پردازیم.

(پرچم روزانه شمارەهای ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ ـ ۵شنبه ۱۳ و آدینه ۱۴ و ۲شنبه ۱۷ فروردین‌ماه (۱۳۲۱)



بیکاری یکی از گناهاست

در یکرشته گفتارهایی از کارها و پیشه‌ها سخن رانده معنی آنها را روشن گردانیدیم. چنانکه گفتیم آنچه ما، درزندگانی نیازمندیم در طبیعت گزارده شده. ولی باید بکوشیم و آنها را بدست آوریم و از اینجاست که کارها و پیشه‌ها پیدا گردیده. هردسته از پیشه‌وران و کارگران ودیگران یك قسمت از لوازم زندگی را آماده میگردانند و یا بیك بخشی از کارهای آن میپردازند. اینست معنی کارها و پیشه‌ها.

در اینجا باید یك نکته دیگری را روشن گردانیم، و آن اینکه بیکاری یکی از گناهانست. چون باید دراین زندگانی بکوشیم و لوازم آنرا آماده گردانیم، از این رو هر کس باید پیشه‌ای یا کاری پیش گیرد تا در آن کوشش شرکت کند، و هر کسیکه بیکار می‌نشیند معنی این‌رفتار وی آنست که از دسترنج دیگران بهره میبرد بی‌آنکه عوض دهد و این خود خیانتی بتوده است.

میدانم بیکاران خواهند گفت: ما پول میدهیم و خوار وبار و دیگر چیزهارا میگیریم ما مفت نمیخوریم. میگوییم: آن پول بدست شمااز کجا آمده؟!.. پول خودارزش ندارد و جزافزار مبادله نیست. شما چه کرده‌اید که مبادله میکنید؟!.. یك کسی اگر پول هم دارد (اگر میخواهد نان بناسزا نخورد) باید بیك کاری یا پیشه‌ای پردازد تا بوسیله آن درتهیه‌لوازم زندگی شرکت نماید.

جز از بیماران وناتوانان که از آنها باید جداگانه گفتگو کرد، از دیگران بیکاری نسزاست. باید کسان بیکار را خوار شمرد و با آن کار

بدشان نکوهش دریغ نگفت . اینست یکی از حقایق زندگانی . ولی این حقیقت یکی از چیزهاییست که پوشیده مانده و مردم بآن باوری ندارند . دراین کشورمطلب معکوس است و کسان بسیاری کار را «کسرشأن» میشمارند. در اینجا باید آقا بیکار باشد ، خان بیکار باشد ، ملا بیکار باشد ،مرشد بیکار باشد ، فیلسوف بیکار باشد ، شاعر بیکار باشد،اینگونه «بزرگیها» باکار کردن سازشی ندارد .

اینست نمونه‌ای از ناآگاهی مردم از حقایق زندگانی . با این ناآگاهیها شما هر سخنی هم بگویید خواهند گفت : « مگر ما اینها را نمیدانستیم» یکتوده‌ای با صد گمراهی و آلودگی گمان نقص بخود نمیبرد .

در اینجا داستانی هست که باید بنویسم : ده‌سال یا بیشتر پیش از این در تهران کسی مرد . بایك تجلیلی اورااز میان برداشتند ودرروزنامه‌ها ستایشها کردند وفیلسوفش خواندند من‌در شگفت شدم : در ایران‌فیلسوفی بوده و ما نمیدانستیم . این شیوه‌روزنامه‌هاست که چون کسی‌مرد ستایشها از او نویسندو کسانی‌راکه در زندگیش چشم‌دیدن نداشتند پس ازمرگش بایك تأسفهایی بیاد او پردازند . این یکی از رفتارهای زشت و بیهوده ایرانیان است و من آنرا میدانستم . با اینحال لقب «فیلسوف» وادارم کردکه جستجویی‌درباره آنمرده کنم و او را بشناسم . یکی از یارانم‌او را میشناخته است وشرح بسیاری از تاریخچه زندگیش برایم گفت دانسته شد مردی‌بوده نودسال عمر کرده، و در آن‌عمردراز خودچهار گناه‌بزرگی را همیشه مرتکب بوده .

۱ـ همیشه بیکار بوده ـ ازآغاز جوانی تن بکاری یا پیشه‌ای نداده‌و نود سال در اینجهان زیسته بی آنکه شرکتی با دیگران در تهیه لوازم زندگی بنماید .

۲ـ همیشه بنام مرشدی یا سیدی در خانه‌های دیگران می‌زیسته . بگفته‌عوام همواره بدیگران کل بوده بکسانی کل بوده که آنها خودبتوده کل هستند .

۳ ـ در همه عمر زن نگرفته و ازاین وظیفه مقدس گردن پیچیده .

٤ ـ بیشتروقت خود را با شعرهای بیهوده وسخنان یاوه بسر داده و یکی از کارهای ناستوده‌اش این بوده که کتابی بنام «قیصر نامه» پرداخته که‌چنانکه‌می گویند نه‌هزار بیت‌است که درستایش ویلهلم قیصر آلمان سروده، روسیاه نان این کشور را خورده و با ستایش بیگانگان روز گزارده . آنهم چه‌ستایشهایی ؟!.. ستایشهایی که اگر قیصر میشنید و می‌فهمید بسبك مغزی گوینده‌اش پی‌می‌برد: «تو که از کوچه می گذری‌اگر زحل تعظیمت کند از نحوست بیرون آید» .

اینها هریکی گناه بزرگیست ، هر یك دلیل دیگری به‌پستی نهاد آنمردمیباشد. چنین کسی‌رافیلسوف‌می نامیدند . اینست‌نمونه‌ای از نادانسته بودن حقایق در میان این توده .

در همان روزها بایکی از روزنامه نویسان گفتگو کردم و گفتم : اینمرد چه کرده بود که فیلسوفش خواندید ؟!. باحال تعجب گفت : «به‌آقا! سخنان بسیارخوبی‌دارد» گفتم : مگر کسی باسخن‌فیلسوف‌میشود؟!..فیلسوف یعنی «دوستار حقیقت» . اینمرد همه پشت پا بحقایق‌زده و در سراسر عمر باحقایق دشمن بوده . دیدم‌پاسخی نتوانست و درماند . این را برای مثل یاد کردم . از اینگونه دلیلها فراوانست بیهوده نمی‌نویسم : نیك و بد شناخته نیست . بیهوده نمیگویم معنی زندگی رانمیدانند. ازسخن‌خوددور نیفتیم : ازروی قاعده‌ای که برای کارها وپیشه‌ها یاد‌کردیم بیکاری‌خود یکی‌ازگناهان‌می باشد.

(پرچم روزانه شماره‌٦٣ ـ آدینه ۲۱ فروردین ماه‌۱۳۲۱)

هر کسی تواند باندازه شایایی و کوشش از زندگی بهره یابد

دریکتوده همه مردم ، درهوش وچابکی وخردوفهم واندازه‌دانش وآگاهی ، وهمچنین در اندازه کوشش ودلسوزی یکسان نیستند ،واینست دربرخورداری ازخوشیهای زندگانی یکسان نتوانندبود .

دریکتوده هر کسی تواند باندازه شایانی (لیاقت) وکوشش خود ازخوشیهای زندگی وازتوزیده‌های(محصولات) دیگران بهره یابد . لیکن باید بیشتر از آنرا نگذاشت . باید تا می‌توان از بیشتر از آن جلوگرفت .

اگرخواهیم این‌سخن‌را نیک‌زندیم(شرح‌دهیم) بایدبگوییم: آدمیان‌چه‌در نیروهای تنی وجانی وچه درنیروهای مغزی وروانی یکسان‌آفریده‌نشده‌اند .همچنین‌دردانشها وآگاهیها که‌خود توزند (بدست آورند) یک‌پایگاه نباشند ودانشهاشان نیز درسودمندی یکسان نتواند بود . پس ازهمه‌اینها دراندازه کوششها جدایی دارند وکسانیکه دلسوزترند بیشتر کوشند . رویهمرفته باید گفت : مردم همه ، در سود رسانیدن بزندگانی توده ای یکسان نیستند ، اینست که دربهره‌مندی‌ازخوشیهای زندگی یابهتر گوییم: دریافتن پاداش کوششهای خود نیزیکسان نتوانند بود . بلکه هر کسی تواند باندازه شایندگی خود (ازروی نیروهای مغزی وتنی ودانشها و آگاهیها) وباندازه کوشش‌ودلسوزی که‌بکارمیبرد، ازخوشیهای‌زندگانی وازتوزیده‌های دیگران برخوردار گردد .

این یك قانون بسیار دادگرانه است. این اندازه نایکسانی نه تنها زیان ندارد سودمند نیز هست. این معنایش ارج گزاردن بجربزه‌ها و کوشش های کسان و پاداش دادن بآنهاست. یکسانی از هرباره نتواند بود و نشاید بود.

درهر توده‌ای باید تا می توان این قانون را روان گردانیده، برای آنکه زمینه آماده گردد گذشته از جلوگیری از مفتخوریها و کارهای بیهوده که گفته‌ایم باید دوچیز درمیان باشد.

نخست آنکه کار و پیشه آزاد، و میدان برای کوشش و دلسوزی و نشاندادن شایایی بازباشد. هر کسی تواند هر کاری را که برای خود بهتر می‌شمارد و آنرا بهتر تواند (جز کارهای بیهوده و زیانمند) بگزیند، و سود و زیان آن بخودش باشد. اینکه کارها را کراد (دولت) بدست گیرد و مردم رابکار واداشته بهر کدام مزدی پردازد (که گاهی اندیشیده میشود) جلو دلسوزی نمودن و شایایی نشان دادن را تواند گرفت. آنگاه این آزادی را از مردم بیشوند (بیعلت) گرفتنست. آزادی را از مردم گرفتنست درجاییکه نیاز بآن نیست. گذشته از اینها دراین حال کراد باید دستگاهی برای نگهبانی و رسیدگی بآن کارها برپا گرداند. و بیک دستگاه بزرگتر دیگری برای بخشیدن (وقسمت کردن) پدید آورده‌ها بمردم و رسانیدن آنها بخانواده ها نیازمند باشد درحالیکه درآزادی کار باین دستگاهها نیاز نیست، واینکه هر کسی خود کاری گیرد و بازارگانانی برای خریدن و فروختن در میان باشند، خود کار بخشیدن کالاهارا بانجام می‌رساند. اینست معنی آنچه می گوییم: آزادی کار، خود راهبری بسیار هنایندهٔ‌ای (مئوثری) در زندگانیست.

دوم ازچیزهایی که جلوگیر جربزه‌ها بوده آن قانون راهم بهم تواند زد جلوگرفته شود بدینسان:

۱) دربازارگانی برای سرمایه اندازه‌هکانیده (تعیین) شود که کسی نتواند بیشتر ازآن راه‌اندازد. زیرا سرمایه افزار کار است و درجاییکه آزاد باشد رشته کارها بیش ازهمه‌دردست پول بوده‌جربزه‌ها بیکاره‌خواهد گردید. کسانی که پول بسیار میدارند دست دیگران راخواهندبست

۲) زمین بدست کارندگان باندازه‌داده شود. زیرا زمین نیزافزار کار میباشد ودراینجا نیز کسانی خواهند توانست زمینهای بسیاری را بچنگ آورده و دستهای دیگران را بسته وجربزه های آنـان را بیکاره گردانـنـد.

۳) ماشینهای ریسندگی وبافندگی ودوزندگی وکارندگی ومانند اینها را باید تا توان بود کوچك گردانند که باسرمایه‌های کم نیـز توان یکی‌را براه انداخت، وبکارانداختن ماشینهای بزرك که کوچك نتواند بود جز بهمبازها(شرکت‌ها) که چندتنی باندازه‌سرمایه‌های‌خود پدیدآورده‌اند پروانه(اجازه) داده نشود. زیرا ماشین نیزافزارکار است و فزونی یـا بزرگی‌این نیزهمان زیان را تواندداشت.

٤) کسانیکه ازپزشگان وهنرمندان وکارمندان‌اداره‌های‌سررشته داری ودیگران مزد یا ماهانه می گیرند ودرسایه نیازمندی یکسو، بیش‌از اندازه سزا تواند بود، دادگرانه اندازه هکانیده(تعیین) شود

۵) بدانشمندان وهنرمندانی که چیزهای ناداتسته پیدامیکنندودانشها را پیش می‌برند ویا افزارهایی سودمند پدید آورده بآسانی زندگانـی می‌افزایند گذشته ازارجیکه گزارده گردد، پاداشهای شاینده داده‌شود.

بااین کارهاست که آن قانون دادگرانه روان تواند گردیدو پستیهاو بلندیهای زندگانی بسیار کم‌شده باندازه سزنده توانده‌رسید.

(از بخش ۳ کتاب ورجاوند بنیاد)

یك تاریخچه

درشهریور ماه که در ایران دگرگونیهایی رخ داد و شاه گذشته ازمیان رفت من‌در سفر شیراز وبوشهر بودم .چون بازگشتم وبابرخی از یاران دیدار کردم چنین گفتند :«اکنون وقت کوشش است . ما نیز باید بکوشیم .باید یك حزبی باشد» .

گفتم:همیشه وقت کوشش‌است.در زمان‌شاه گذشته هم‌ماميکوشیدیم وبیکار نبودیم .اما حزب ،نخست باید معنی آنرا دانست در ایران معنی حزب را هم‌ندانسته‌اند .

در ایران از حزب جز این معنی را نمیفهمند که چند تنی‌ازدوستان وآشنایان گرد هم آیند ، چند جمله‌ای را بهم بسته‌وآنرا « مرامنامه » خوانند ویك‌نامی نیز برای خود گزارده «حزبی» باشند ،واین پست‌ترین و بیهوده ترین معناییست که بحزب داده میشود . حزب اگر اینست گو هرگز مباد .

نخست این کسان اغراضشان بسیار پست‌است. اینان دلهاشان بمردم نمیسوزد ودر پی کوششهایی برای این مردم نیستند.حزب‌را جز برای‌خود نمایی وهوسبازی یا برای پیشرفت کارهای خودشان نمیخواهند .

دوم سرمایه‌ایشان‌جزسخن‌نیست.آنچه درمرامنامه‌های‌خودمینویسند بهمان لفظ‌آن‌قناعت‌میکنند.مثلامینویسند«ترویج زراعت»این‌یك‌جمله‌دلفریبیست.رواج کشاورزی‌راهمه‌میخواهند.ولی‌شمااز‌آن کسان‌بپرسید:از‌چه‌راه‌میخواهید‌بکشاورزی

رواج دهید ؟ ! . چه کوششهایی را در این باره باندیشه گرفته‌اید ؟ !.

اینها را بپرسید وخواهید دید که پاسخی نتوانستند ودرماندند، خواهید

دید که هیچگاه در اندیشه معنی نبوده‌اند ونتیجه‌ای نخواسته‌اند ، و تنها

بهمان نوشتن در مرامنامه بس کرده‌اند .

وچون قدری بیشتر فشار آورید وبیشتر بپرسید خواهید دید بخشم

آمده چنین گفتند : «مرامنامه اینطور میشود دیگر . پس میخواستید چه

بنویسیم ؟ ! .» یا میگویند :« ما اینهارا نوشته‌ایم که مردم‌را بر سر خود

گرد آوریم ، مردم را که برسر خود گردآوردیم‌همه کاری میتوان کرد».

همان «رواج کشاورزی» ما اگر بخواهیم صورت‌عمل پیدا کند باید

بسیار چیزهارا تغییر دهیم. باید ببینیم چه چیز باعث ویرانی دیه‌هاشده و

کشاورزان را از پاانداخته‌تا ازمیان برداریم . روشنتر گویم باید:

نخست- آنچه‌روستایی میکاردومحصول برمیدارد دردست‌خوداو بماند

ودیگران برسرش کوفته از دستش نگیرند.

دوم - جلو ستمگران گرفته شود واین نباشد که یك تابین امنیه‌یایك

مامور دارایی مایه ویرانی یك دیهی گردد .

سوم- دردیه‌ها پزشك باشد. داروخانه باشد ،دبستان باشد ، دادگاه

باشد تا یك کشاورز بتواند باآسودگی زندگی کند .

چهارم- بایدقانون زندگی تغییریابد وجلومفت خواری گرفته شودتا

مردم تن برنج کشاورزی دهند .

آنکسان از هیچیکی از اینها آگاه نیستند وتنها یك‌جمله « ترویج

زراعت »را می نویسند ودل بهمان خوش میگردانند .

یا می نویسند : «وحدت ملی » . در اینجا هم اگر بپرسید: «وحدت

ملی ». چیست وچگونه تواند بود درمانند و پاسخی نتوانند. زیرا هیچ نیندیشیده‌اند واکنون هم در پی آن نیستند که براستی یك کوششی دراین زمینه کنند. عبارتهاییست شنیده و نافهمیده بدل سپارده‌اند وبروی کاغذ می‌آورند و افزار مقاصد خود میگردانند.

آری امروز یکی از بدترین گرفتاریهای ایران پراکندگیها ست که درمیان افتاده وما اگر بخواهیم این توده بجایی رسد باید بآن پراکندگیها چاره کنیم، ولی چگونه وازچه‌راه؟. ازاین راه که یکایك آن پراکندگیهارا بشناسیم و یکایك آنها را از میان برداریم.

یکرشته پراکندگی از راه کیشهاست. در ایران چهارده کیش هست و هر کیشی برای خود سیاست دیگری و مقصد دیگری دارد.

یکرشته دیگر ازراه زبانست. دراین کشور هفت یاهشت زبانست واینها بایکدیگر همچشمی و دوتیرگی دارند.

یکرشته دیگر از راه مسلك هاست. چندین مسلك رواج یافته وبهر یکی کسانی گراییده اند ودنبال میکنند.

اینها چیزهاییست که آشکار است و بچشم برمیخورد وهمه میدانند. یکرشته پراکندگیهای نا محسوس دیگری نیز هست. مثلا فلان شهری دسته دیگری و روستایی دسته دیگریست. زنان دسته دیگری و مردان دسته‌دیگریست. جوانان خودرا ازدیگران جدامیگیرند. اروپا دیدگان خود را از دیگران برتر شمرده جدامی‌ایستند. مانند اینها بسیار است که بشمردن نیاید.

کنون ما اگر «وحدت‌ملی» یا «یگانگی توده» میخواهیم باید باهمه اینهانبرد کنیم وهمه اینها رااز میان برداریم. گذشته‌از اینها باید اندیشه وآرمان یکی باشد. مردم را بهمدیگر جز اندیشه وآرمان نبندد.

صدتن یا هزارتن که در یکجا گرد آمده‌اند شما اگر بخواهید آنان را یکی گردانید با زنجیر یا طناب که بهم نخواهند بست، و باید همه ایشان را دارای یك اندیشه و یك آرمان (مقصد) گردانید. و گرنه از هم جدا و پراکنده اند اگرچه در یکجا باشند و اگرچه با زبان دعوی یگانگی کنند.

آنکسانیکه حزب میسازند و عبارت «وحدت ملی» را در مرامنامه خود مینویسند از این‌ها کمترین آگاهی ندارند، و خود چندان نادان و نافهمند که می بینی از یکسو در مرامنامه‌شان این عبارت را می نویسند: از یکسو در بیرون در این مجلس و آن مجلس دعوای ترك و فارس راه می اندازند.

اینست حال حزب و حزب سازان در ایران. در بیست و چند سال پیش یکی از رسواییها همین بود. ماجراجویانی چون دستشان بچیز دیگری نمیرسید چند تن گرد هم آمده حزب میساختند و کار بجایی رسید که همگی نفرت کردند و یکی از چیزهایی که زمینه برای دیکتاتوری شاه پیشین آماده گردانید این موضوع بود. اینست میگوییم: در ایران معنی حزب را نمیدانند.

معنی درست حزب آنست که یکدسته از مردان با فهم و خرد، و پاکدل و علاقمند، نیازمندیهای کشور را بدیده گیرند، و دردها را تشخیص داده راه چاره پیدا کنند و باهم نشسته و با گفتگو اندیشه و سخن یکی گردانند، و آنوقت بکوشش برخاسته از یکسو دیگر مردان بافهم و با خرد را بسوی خود خوانند و بجمیعت خود بیفزایند، و از یکسو در راه چاره‌سازی گامهایی بردارند.

این معنی درست حزبست، و چنانکه می بینید اساس آن سه چیز است:

۱- فهم و خرد که درد ها و چاره‌ها را نیك فهمند و حقایق را درك کنند.

۲ـ پاکدلی و علاقمندی که مقصود جانفشانی ورنج بردن باشد و اغراض پست خود را داخل درموضوع حزبی نکنند.

۳ـ کوشش بفزونی جمعیت که نیرو بیشتر گردد و پیشرفت آسان باشد.

یك چنین حزبی موفق بکارهای بزرگی تواند بود واز خود نامی در تاریخ تواند گزاشت. درسالهای اخیر در اروپا و آسیا بیشتر کار ها با دست این حزبها پیش رفته وتاریخ بیش از همه کارهای آنان را یاد میکند.

امروز در آلمان کارها دردست کیست ؟!.

در روسیه این کارهای شگرف را که انجام می‌دهد؟.

در ترکیه سررشته کارها را که دردست دارد؟ ،درهمه اینها ، و همچنین در بسیاری از کشور های دیگر رشته کار ها در دست حزب ها می‌باشد.

می‌توان مثلهای نزدیکتری یاد کرد. حزب «اتحاد و ترقی» عثمانی فراموش نگردیده که در آن کشور مشروطه بنیاد نهاد ، وتا سالیانی سررشته همه کار ها دردست آنان بود ، و امروز که آن حزب از میان رفته نامهای پیشروان آنها ـ از انور پاشا ، و نیازی بیك ، محمود شوکت پاشا وديگران ـ بااحترام برده‌میشودودر تاریخها عکسهای آنان بچاپ میرسد.

درمصر آن کارهای تاریخی را (حزب وفد) انجام داده ومابا آنکه ازایشان دوریم نامهای مصطفی کامل وسعد زغلول پاشا وديگران‌راشنيده ایم وهمیشه با احترام بزبان می‌آوریم.

درخود ایران جنبش مشروطه چگونه برخاست وچگونه پیشرفت ؟ نه آنست که شادروانان بهبهانی وطباطبائی بهمدستی کسانی‌از ملایان و بازرگانان درتهران بکوشش برخاستند ، وبی آنکه نام حزب در میان

باشد خود حزبی برای مشروطه طلبی پدیدآوردند وهمین‌حزب بی‌نام بود که مشروطه گرفت و پارلمان بنیاد نهاد؟.

سپس درتبریز چند تنی ازبازرگانان ودیگران ـ ازحاجی رسول صدقیانی وحاجی علی دوا فروش وعلی مسیو وجعفرآقا گنجه‌ای وآقامیر باقر استانبولچی ومانند اینها ـ یك انجمن نهانی بنام (مرکزغیبی) بربا کرده وبا دست آن ،دسته مجاهدان رابنیاد نهادند، ودر نتیجه کوشش های این دسته بودکه مشروطه درایران ریشه گرفت.

اینها همگی نامهاشان درتاریخ بازخواهد ماند وشما میبینید که ما تاریخ می‌نویسیم واز کارهای جوانمردانه آنان ستایش می کنیم‌وعکسهای آنان را از اینجا و از آنجا بدست آورده کلیشه میکنیم و به چاپ می‌رسانیم.

هرکاری‌چون ازراهش بود وپاکدلانه بود این نتیجه‌ها را دهد که ما دراینجا یاد می کنیم وستایش‌وخشنودی دریغ نمی گوییم‌وچون‌ازراهش نبود وپاکدلانه نبود همچون حزبسازیهای بیست سال پیش‌ایران باشد که ماچون‌بیاد میاوریم ازنفرت‌خودداری نمی‌توانیم.

کنون شما کدام یکی ازاین‌دورشته را میخواهید؟ آیاحزب‌رابآن معنی که درایران فهمیده وعمل می کنند طالبید یا در پی‌معنی درست آن هستید؟.

اینها را بایاران‌وهمراهان میگفتم که گوشهاشان باین‌مطالب‌چندان بیگانه نبود وخود میدانستم که مقصودشان حزب بمعنی درست است. این بود چون پاسخهایی دادند وپاره گفتگوها رفت‌قرار نهادیم‌درپیرامون نیازمندیهای ایران جستجو هاو گفتگوها کنیم وزمینه برای‌پدیدآوردن یك جمعیتی آماده گردانیم.

من در این باره چنین گفتم: چنانکه همه میدانیم در ایران در سی و شش سال پیش یك جنبشی بنام مشروطه خواهی برخاست، دربارهٔ آن جنبش باید چند نکته را از دیده دور نداشت.

۱) آن جنبش نتیجه‌غمخواریها و کوششهای دلسوزانه مردان ارجمند

و بزرگی بود . از زمان حاجی میرزا حسینخان سپهسالار این اندیشه در ایران پیدا شده و کوششها بکار رفته بود تا سرانجام زمینه آماده گردید و یك جنبش بزرگی برخاست .

۲) آن جنبش بانتیجه‌ای که داد برای ایران پیشرفت بزرگی بود . بایستی گفت : ایران بیکبارصد گام بسوی پیش‌رفت زیرا گذشته از اینکه رهایی از استبداد خود یك فیروزی یا پیشرفتی بود اساسا مشروطه یا دموگراسی‌یا اگر بفارسی بگویم سررشته‌داری توده خود بهترین شکل حکومت میباشد . ایران‌ازبدترین حکومتی به‌بهترین حکومتی‌انتقال‌یافت.

۳) کسانیکه در آغازکار پا در میان جنبش گزاردند و بکوششهایی برخاستند چه از دسته علما چه ازگروه بازرگانان و چه از طبقه عوام ، رویهمرفته جانفشانی و جوانمردی پرارزشی‌بخرج دادند و شایستگی و مردانگی شایانی ازخود ابراز نمودند .

گزارش مشروطه یکی ازبخشهای پرافتخار ایرانست و می‌توان‌آن را مایه‌سرافرازی گرفت ومیتوان از آن گزارش خشنود وخرسند گردید .

باآن کوششها وجانفشانیها که پیشروان آزادی بکاربردند مشروطه در ایران پیش نرفت و ناانجام ماند . و این بدو علت بود :

یکی آنکه توده آماده‌نبود و یك کوششهای پرزوری میخواست که

توده راآماده گرداند .

اساسا مردم معنی مشروطه‌را نداستند تابرای پذیرفتن آن آماده گردند . در آن روز کسان جانفشانی میخواست که بمیان توده افتاده و معنی درست مشروطه را بمردم بفهمانند و توده را آماده گردانند .

فرق مشروطه بااستبداد تنها دربودن ونبودن قانون و یا در شکل حکومت نیست یك فرق بزرك در شایستگی و ناشایستگی‌توده است.

در حکومت مشروطه مردم آزادندو کسی نمیتواند بآنان فرمان‌راند و یا بسرشان کوبد.! ولی از آنسوی یکایك مردم وظایفی در قبال کشور بگردن دارند که باید آن را انجام دهند . یك توده هنگامی که شورش

کرده و با پادشاه مستبد خود به نبرد برخاسته در واقع بآن پادشاه چنین گفته : «تو دست بردار ما خودمان کشوررا راه خواهیم برد» ، وآن وقت خودشان یك پیمانی با هم بسته‌اند که دست بیکدیگر داده کشور راراه برند و آن را نگهدارند .

در حقیقت معنی شورش اینست . ولی در ایران این معنی را کمتر فهمیدند ، و اینست که شایستگی در توده پیداه نشد ، و این خودعلتی برای نا انجام ماندن آن کوششها گردید . علت دیگر نیز دخالت بیگانگان در کارهای ایران بود که ناگزیر مایه اختلال می گردید و از پیشرفت مانع می‌شد .

در نتیجه اینها کم کم جنبش آزادیخواهی مبدل بهوچیگری وهیاهو گردید . آن جانفشانی‌ها و دلسوزیها رفته سودجویی‌ها و دسته بندیها جای آن راگرفت . ده‌سال در ایران جز هرج و مرج نبود تا شاه پیشین (رضاشاه) برخاست و این نیز بجای هرج و مرج دیکتاتوری و استبداد را برقرار گردانید .

کنون که آن پادشاه رفته وشما میخواهید بکوششهایی برخیزید یك کار بسیار بزرك و بسیارسودمند آنست که دست بهم‌دهید و آن کوششهای نا انجام مانده را بانجام رسانید .

باین معنی که یك حزبی برپا کنید که از یکسو معنی‌درست مشروطه را بهمه مردم بفهمانند و باعقیده‌های پراکنده‌ای که بضد آن در میان توده پیدا شده مبارزه کنند ، و رویهمرفته توده را برای حکومت آزاد شایسته و آماده گرداند . از یکسو نیز از باز گشتن استبداد یا دیکتاتوری جلوگیری کند .

این خود بهترین‌وسیله‌ایست که شما یك جمعیت صالحی پدید آورید و مردان غیرتمند و علاقه‌مند را از هر سوی کشور باخود همدست گردانید و یك مایه امیدی برای توده باشید .

مشروطه چون درایران بشکل ناقصی‌مجری گشت و چندان نتیجه‌ای

از آن بدست نیامد در دیده‌ها خوار شد، و امروز شما می‌بینید یکدسته هنوز هم با آن دشمنی می‌نمایند واز ریشخند و توهین بازنمی‌ایستند واز آنسوی دسته‌هایی ازجوانان مشروطه راکهنه شده می‌پندارند و دلسردی از خود نشان میدهند.

اینها همه ازدانسته نبودن معنی‌درست مشروطه‌است. اینان نمیدانند که حکومت ملی یاسررشته‌داری توده که معنی‌مشروطه است بهترین‌طرز حکومتهاست. نمیدانند که اگر در ایران مشروطه مجری شده‌بود امروز این کشور باکشورهای‌متحده آمریکا همسنك شمرده میشد.

هر مردمی بایدباساس حکومت کشور خود علاقه‌مندباشند وازروی عقیده آنرا مجری دارند.

امروز این اختلال بزرگیست که ایرانیان‌باساس حکومت خودعلاقه ندارند و هردسته‌ای تمایلات دیگری از خود نشان میدهند.

از این بدتر آنست که آنکسانیکه دشمنی بامشروطه می کنند شما چون باآنان گفتگو کنید خواهید دید اساسا در بند کشور و توده‌نیستند و هیچگونه وظیفه‌ای برای خود در قبال کشور نمی‌شناسند و زندگانی‌را بیش از این نمیدانند که بخرند وبخوابند و پول اندوزی کنند و باخوشی روز گزارند. حقیقتا باید گفت بدرجه پست حیوانی تنزل کرده‌اند.

اینان چندان تیره درونند که فرقی‌میانه استقلال کشور و آزادی زندگانی بازیردستی بیگانگان و بندگی آنان نمیگزارند واینست چون گفتگو ازکوشش در باره کشور میشود با صدگستاخی بی‌پروایی میکنند و این گفتگوها را بیهوده میشمارند.

از اینسوی جوانان که دلسردی ازمشروطه نشان میدهند اگر بپرسید خواهید دید علتی برای اینکار نیست واگر بگویید چه ایرادی بمشروطه دارید بیش از این نخواهند گفت که مشروطه کهنه شده.

اینها دردهای کوچکی نیست. اکنون که‌شمامیخواهید نیازمندیهای کشور را بدیده گرفته برای چاره سازی بآنها دست بهم دهید اینك‌یکی از آن نیازمندی‌ها را من بشما نشان دادم

بدینسان سخنان خود را بپایان رسانیدم و چون گفتگوهایی شد چنین قرار دادیم که یك جمعیتی پدید آوریم که در گام نخست بموضوع مشروطه و نشر معنی آن در میان توده پردازد و خودهوادار آن بوده باستواری بنیادش کوشد . نیز به نشستهای خود ادامه دهیم که در دیگر زمینه‌ها نیز گفتگو رود .

این بود بخشی از تاریخچه پیدایش یکجمعیت ـ یکجمعیتی که پرچم زبان آنهاست ـ این تاریخچه را تا اینجا نوشتم و باز مانده را بهنگام دیگری میگزارم .

(پرچم روزانه شماره‌های ۳۲ و ۳۳ و ۳٤ ـ ۲شنبه ۱۱ و ۳شنبه ۱۲ و ٤شنبه ۱۳ اسفندماه ۱۳۲۰)



ما از مردم چه میخواهیم؟..

در ایران یکرشته کلمه‌هایی‌هست که معناهای نیکی داشته ، ولی چون بدست بدان افتاده بدگردیده کلمه‌ها نیز موهون‌شده که آدم چون میخواهد در گفتن یادر نوشتن یکی ازآنها را بکاربرد سختش میآید.

یکی ازآن کلمه‌ها «حزب» است که‌از بس‌موهونست‌ما بسختی آنرا بکار میبریم ، وآنگاه در تردید می‌مانیم که‌آیا خوانندگان چه معنایی‌را ازآن فهمیدند ، آیا معنای درست و نیکش را یا این معنای آلوده و موهونش را ؟..

من چون در نوشته‌هایم این کلمه را بکار میبرم اینست بایددراینجا معنی درست آن را روشن گردانیده بگویم ما ازاین کلمه چه معنایی را میخواهیم . نخست باید اندکی ازتاریخچه حزبها درایران بنویسیم :

سی وچند سال پیش چون درایران مردم بیدارشدند وجنبشی بنام مشروطه خواهی برخاست خواه وناخواه حزبها پیدا شد ، نخستین حزب درایران دسته مجاهدان بودند .

تاریخچه این دسته بکوتاهی آنست که دوسال‌پیش‌اززمان‌مشروطه گروهی ازایرانیان‌درباکو ، گردآمده یك‌حزبی بنام«اجتماعیون‌عامیون» پدیدآوردند ورئیس ایشان نریمان نریمانوف بود که سپس‌یکی‌ازکسان بنام گردید .

این جمعیت تازه‌بکارپرداخته بود که درایران داستان‌مشروطه پیش آمد و آنان کسانی‌را ازاعضای خود برگزیده برای شرکت‌درشورش به شهرهای ایران فرستادند که هنوزچندتن ازآن‌کسان درتبریز و دیگر جاها زنده‌اند .

ولی در تبریز درهمان ماه‌های نخست شورش، چندتن از سردستگان دست بهم داده درخود آنجا جمعیتی بنام «مجاهد» پدید آوردند که چنانکه گفتیم نخستین حزبی در ایران بود.

این حزب باسادگی بسیار تشکیل یافت و بایك نظم و تندی پیش رفت. نخست تنها در تبریز بودند. سپس در تهران و گیلان و شهرهای دیگر آذربایجان نیز پیدا شدند، وچنانکه در تاریخ نوشته شده همین حزب بود که با محمد علیمرزا نبردها کرد وسپس بخونریزی‌ها پرداخت و سر انجام اورا ازتخت پائین آورد وازایران بیرون راند. این حزب بود که پایه‌مشروطه‌را در ایران استوار گردانید - این حزب بود که قهرمانانی همچون ستارخان و باقرخان وحسین خان باغبان و یفرم‌خان وسردارمحیی و یار محمد خان وحیدر عمواغلی وعظیم زاده ومیرزا علی اکبرخان و دیگران بیرون داد.

سپس چون محمد علیمرزا بر افتاد واندك آرامشی در ایران رخ‌داد برخی ازایرانیان که‌ازاروپا بازگشته بودند در تبریز وتهران حزب دموکرات را بنیاد نهادند. آنچه ما میدانیم این بنیادگزاران سوء نیت داشتند و مقصودشان این بود که جدایی درمیان آزادیخواهان پدیدآورند ویکحزبی ساخته بادست آن مجاهدان را ازمیان برند.

با اینحال چون کسانیکه دعوت آنان را پذیرفته بدموکراتی در آمدند از آزادیخواهان خون گرم بودند آن حزب هم در اندك زمانی در همه شهرهای بزرك ایران تاسیس یافت وخود یك جمعیت کوشنده بزرگی شد. چون درسال ۱۳۲۹ محمدعلیمرزا دوباره بایران بازگشت وباردیگر خطر برای آزادی رخ‌داد، اینان در برابر پیش آمد دلیری وایستادگی نشان داده پشتیبانی مهمی بدولت نمودند.

اگرچه این بار نیز جنك را مجاهدان و بختیاریان کردند و بادست اینان بود که ارشدالدوله سردار محمدعلیمرزا دستگیر و کشته گردید وخود محمد علی شکستهای پیدرپی یافته به استرآباد گریخت لیکن در پارلمان و در تهران ایستادگی دموکراتها در برابر بدخواهان وپشتیبانی آنان بدولت

اثر بزرگی راداشت.

سپس چون درهمانسال روسیان اولتماتوم داده سپاه تا به قزوین آوردند وایران در برابر یک خطر بزرگی واقع شد، دراین پیشآمد نیز دموکراتها در اظهار احساسات و ایستادگی شایستگی از خود نشان دادند. اگر چه بیک کاری موفق نشدند (و خود نمی‌توانستند شد) لیکن زبونی از خود ننمودند.

دراهمیت این حزب آن بس که روس وانگلیس نبودن آنانرا میخواستند وچون پس از پذیرفته شدن اولتماتوم مجلس بسته گردید ناصرالملک وزیران او که فرصت یافته بودند بکندن ریشه اینان کوشیدند، از آنسوی در تبریز روسیان چند تن از اینان را که میرزا احمد سهیلی و آقا محمد ابراهیم و دیگران بودند بدار کشیدند.

سپس چون در سال ۱۳۳۲ قمری جنگ جهانگیر اروپا برخاست ودر ایران نیز تبدلاتی رخ داد مجلس باردیگر بازشد دراین هنگام نیز دموکراتها جوش و جنب بزرگی از خود نشان دادند و بیک کار بزرگی برخاسته برای جنگ بادو دولت همسایه از تهران مهاجرت کردند، و با آلمان وعثمانی همدست شده بادسته‌های سپاه روس، جنگ وخونریزی نمودند ودولت مرکزی را بنام آنکه باروس وانگلیس همدست میباشد برسمیت نشناخته خود، در کرمانشاهان دولت دیگری بنیاد نهادند. اینها نیز کارهای حزب دموکرات است. اینها نیز در تاریخ ایران مؤثر افتادند و نامی از خود در آن یادگار گزاردند.

ولی درداستان مهاجرت یک چیزهای ناستوده‌ای رخ داد، زیرا آلمانها برای پیشرفت مقاصد خود درایران ازدادن پول مضایقه نمیکردند ولیره‌های بسیاری سکه زده همراه خود آورده بودند. کسانی از سران مهاجران بپول گرویده رفتار ناستوده‌ای کردند واین مایه تنفر دیگران شد و درمیانه اختلافها رخ داد.

از آنسوی خود مهاجرت نتیجه نیکی نداد. یکدسته بزرگی از ژاندارم ایران وازمهاجران درجنگ کشته گردیدند وآخرین نتیجه آن شد که

مهاجران پس ازدوسال رنج وآوارگی ازخاك ایران بیرون رفته‌در عثمانی
ودیگر جاها پراکنده گردیدند .

این نافیروزی‌ها نتیجه آنرا داد که بیشتر آزادی خواهـان نومید
گردیده کناره جویی کردند .

بخصوص مردان پاکدامنی که‌جزرهایی این کشوروتوده‌را نمیخواستند
ودرپی سود شخصی نبودند اینان بیکبار دلسردشده بکناری رفتند.

این دلسردی و کناره جویی آنـان نیز نتیجه آنرا داد که میدان
برای کسان سود جو وآلوده دامن باز گردید که بنام آزادیـخواهی یـا
دموکراتی بمیان افتادند وبخود نمایی وسود جویی پرداختند . باید گفت
یك«تحولی» درعالم آزادیخواهی پدیدآمد ودستگاه تغییر یافت .

این زمان ده سال بیشتر از آغاز جنبش مشروطه می گـذشت درآن
ده سال بیشتر کم کم درتهران کسانی پیدا شده‌بودند که شیوه سودجستن
وپول درآوردن‌راازراه دسته‌بندی وروزنامه نویسی وهیاهو و دخالت در
کابینه‌ها وهواداری از این وزیر واز آن وزیر ومانند اینها ـ نیك یاد
گرفته بودند .

درآن ده سال وبیشتر این قبیل سود جویان ازاین‌شهرواز‌آن‌شهـر
بتهران آمده ودراینجا مانده وکم‌کم‌یکدسته بزرگی شده‌بودند.

بسیاری از نمایندگان پارلمان ازشهرها بتهران آمده وپس‌از پایان
دوره وکالت‌باز نگشته و دراینجا مانده وازآنراهیکه گفتیم‌پول اندوزی
وخوشگذرانی پرداخته بودند . این کسان را درآنزمان«هوچی»نامیده‌اند
مانیز بهمان نام میخوانیم .

آزادیخواهان غیرتمند وجانفشان ازمیان رفته واین‌هوچیـان جـای
آنان را گرفته بودند .

دراینمیان درسال ۱۳۳۵ شورش روسیه رخ داد،واین‌شورش بزرك
که درهمه جهان تکانی پدیدآورد درایران نتیجه‌اش این شد که دولت‌به
یکبار نا توان گردیدودرهمه جـا آزادیخواهان ـ یا بهتر بگوییم‌سرجنبانان
بتکان آمدند وبیکرشته کارها پرداختند .

چنانکه گفتیم در تهران میدان برای این هوچیان بازمانده بودو اینان از پیش آمد استفاده جسته بیکرشته کارهای ناستوده‌ای شروع کردند .

ازهمان آغاز شورش روسیه تاهنگامیکه رضاشاه رشته اختیارات کشوررا بدست گرفت ، که نزدیك بده‌سال است یکدوره‌خاصی از تاریخ ایران می‌باشد و دراین یکدوره این هوچیان یك عامل مؤثری در کشور بودند و آسیب‌های بزرگی رسانیدند .

من اگر کارهای اینان را بنویسم بایدیك کتاب جداگانه پردازم‌در این‌جا بی‌آنکه از کسی نامی برم بیاد دورشته از کارهای ننگینی‌ایشان می پردازم :

نخست : اینان دخالت درسیاست (یا بهتر بگوییم هوچیگری) را پیشه‌ای‌برای خود گرفته‌از آن راه‌نان‌میخوردند، بلکه دارائی میاندوختند. هرنخست‌وزیری که میخواست کابینه تشکیل دهد میبایست پولی در میان اینان‌تقسیم کند وبکسانی‌ازآنان‌درادارات کاردهد،وگرنه بهیاهوپرداخته نمیگزاردندکابینه پاگیرد وبکاری پردازد .

این‌یك رسمی شده‌بودوخود وزیران بآن عادت داشتند و دادن‌پول سختشان نمی‌آمد ، بلکه اگر کسی میخواست کابینه درست کند خوداز‌پی اینان میفرستاد ونوید پول میداد وبرای برانداختن کابینه‌حاضروبکارشان وامیداشت . این یك معامله رایجی‌بود .

ازاینرو یك کابینه نمیتوانست بیش از دو یا سه ماهی دوام کند . زیرا اینان پولی راکه میگرفتند ومیخوردند وتمام میکردندبایستی‌اسبابی فراهم کنندکه دوباره پول گیرند ازاینرو بایستی‌بسراغ یك‌خریدارتازه‌ای روند ویا اوبسراغ اینان بیاید .

اینکه نوشتیم که دربیست وچندسال‌پیش چون‌دریکسال چهار کابینه عوض شد آنهارا«کابینه‌های چهارفصلی» نامیدند ، یکی از علل آنها دخالت همین دسته هوچیان بوده

ازاینان در این زمینه‌ها کارهای بسیار زشتتری هم سرزده که

می بینم اگر بنویسم بغیرت ایرانیگریم خواهد برخورد واینست خامه رانگه

میدارم ـ ازآنسوی برای اینکه گفته‌هایم بیکباربی دلیل نباشد تنها

یکداستانی را یاد میکنم.

از رضا شاه پهلوی یادداشتهایی در دست است که خود اسناد گران بهاییست.

در آن یادداشتها از بسیاری از این‌هوچیان نام‌برده وخیانت‌هایی راکه ازهر یکی سرزده ذکر کرده از جمله در باره یکی‌از آنان چنین می نویسد:

این مرد طماع در داستان جمهوریت بنزد من آمد وپول خواست. من چون ندادم رفت پیش محمد حسن میرزا وازویك پولی گرفت وبا من بمخالفت پرداخت.

در همین یادداشت ها یك تلگراف رمزی را که محمدحسن میرزا به برادرش احمد شاه فرستاده و کلیدش بدست افتاده و کشف گردیده نقل می کند.

احمد شاه در پاریس بوده، محمدحسن میرزا باو تلگراف میکند: «سی‌هزار تومان که فرستادید وباطرافیان... دادیم کمست. اینها بطمع پول برای ما کار میکنند. زود حواله دیگری بفرستید».

این یك نمونه‌ای ازکارهای آن ناکسانیست. نیك بیندیشید که یك مردی در کشور پیدا گردیده و میخواهد رئیس جمهوری باشد، و یك جنبشی درتوده بنام این‌موضوع پدید آمده. آیا یك ایرانی‌چه باید کند؟.. نه‌آنستکه اگرآنرا بسود توده میداند باید یاری کند، واگر نمیداند باید بجلوگیری پردازد؟!

ببینید تا چه اندازه بیشرمیست که در چنان پیش آمدی کسانی تنها در اندیشه پول گـرفتن باشند و رو باین سو و آنسو آورده آشکاره پول بخواهند.

آیا میتوان پنداشت که‌رضاشاه تهمت زده؟!. آیا میتوان گفت که

دروغ باو بسته ؟ ! . . من از رضا شاه هواداری نمیکنم ولی مردی بآن جایگاه باور نکردنیست که بیك هوچی پست تهمت بندد . رضاشاه را اگر هم بد بدانیم چنین گمانی باو نخواهیم برد .

ازاین گذشته ما خودآن کسان را می شناسیم . ما خود میدانیم که کارشان این بوده وبرای پول گرفتن بوسیله‌های بسیارزشت تر از این دست میزده‌اند .

همان کسی را که رضا شاه می‌نویسد او خود گفتاری در یکی از روزنامه های آنزمان نوشته وبمناسبتی چنین میگوید :

« بعضی بمن میگویند از سیاست بر کنار باش . ولی من این را صلاح خود نمیدانم . زیرا ادیب‌الممالك چون از سیاست دست بر داشت از گرسنگی مرد».

همین دوجمله کافیست که اورا بشناسید . نخست ببینید سیاست چه چیز رامیگوید . ادیب‌الممالك یك شاعری بود اینرا ستایش‌میکرد وپول میگرفت وآن‌را هجو‌میکرد وپول‌میگرفت . این رفتارزشت یاهوچیگری اورا دخالت درسیاست میشمارد . دوم دخالت درسیاست‌رایك کسبی‌میداند وآشکاره میگوید :اگر دست بردارم گرسنه خواهم ماند .

دوم :اینان حزب یاجمیعت درست کردن‌رایك بازیچه‌ای گردانیدند. نخست درایران یك حزب بزرگی بود (حزب دموکرات)، وچون آنان را تندرو میشماردند یکدسته در برابر آنان خودرا (اعتدالی) می نامیدند. ولی در زمان این هوچیان آن ترتیب هم بهم خورد و بسیاری از آنان نظیره‌سازی کرده خود حزبهایی پدید آوردند و کم کم این کار رواج گرفته تا بآنجا رسید که‌حزب سازی از آسانترین کارها شمرده شد که هرکس همینکه میخواست ، با چند تن از آشنایان فراهم نشسته یك چند جمله‌ای را بهم بافته وآنرا «مرامنامه» می نامیدند ویك نامی بروی‌خود گزارده یك مهری نیز می کندند و با این چند مقدمه‌ای حزبی پدید می آوردند .

کم کم کار برسوائی کشید و نامهای‌موهون بسیاری‌از« کمیته آهن»

و«تجدد ایران» و«جامعه تبلیغ» و«دموگرات نصرت» و«دموگرات مستقل» و«کمیته اتحاد شرق» و«اتحاد بشر» و«اصلاح طلبان» وبسیار مانند این ها بیرون ریخت.

اساسا حزب سازی یك افزاری دردست هوسبازان و طمعکاران گردید. مثلا فلان السلطنه یا بهمان الدوله میخواست نخست وزیر گردد و میفرستاد یکی ازسردستگان هوچیان را بنزد خود میخواند وباا وبه شور می نشست که ازچه راه وارد شود وآن سردسته پاسخ داده چنین میگفت: «باید یك حزبی درست کنیم» این یکی از کارهای رایج آنزمان بودو بسیاری ازوزیران برای خود حزبی می ساختند.

یکی اززمانهایی که بازارحزب سازی گرم میگردیدهنگامی بود که انتخابات آغاز می یافت. دراینجابود که رسواییها ازاندازه میگذشت وچند نام موهون دیگری بیرون می آمد وهرروز برگهایی برای نشان دادن کاندیدهای این حزب انتشار می یافت

برای آنکه سخنم بی دلیل نباشد برخی جمله ها را از سر مقاله «عصرجدید» که درسال ۱۳۳۵ بهنگام انتشار آگهی انتخابات دوره چهارم مجلس نوشته درپایین میاورم. عنوان گفتار «تجهیزات برای انتخابات» است ودرزیر آن پس ازجمله هایی مینویسد:

«دوباره می بینیم درمحیط سیاست طهران جنب وجوشهایی تولید و هرکس وهردسته درصدد تامین آتیه است. احزاب سابق تشکیلات منحل شده خود را تاسیس وقوای خودرا تجهیز مینماید - احزاب تازه درشرف تشکیل - حکاکان مشغول کندن امهار - مطبعه ها مشغول طبع اعلانها، پروگرامها، مرام نامه ها می باشند...

ازقراری که می شنویم یك فرقه بنام سوسیال دموگرات. یك فرقه بنام حامیان برزگران، یك فرقه بنام ودادیون یا اتحاد ملی تشکیل شده. فرقه سوسیال دموگرات (ویامطابق مهر فرقه که دیده شد سوسیالیست دموگرات) چندان بی سابقه درایران نبوده، بعلاوه بابودن آن درممالك دیگر محتاج بتوضیح نیست. فرقه طرفداران برزگر نیز بطوری که شنیده ایم ازسه چهار نفر تجاوز نمیکنند. حزبی که میگویند فعلا دارای چهل پنجاه نفر جمعیت شده است فرقه ودادیون یا اتحاد ملی است..»

از سخن خود دور نیفتیم . یکدسته در بیست وچند سال پیش با رفتار زشت خود «جمعیت» یا حزب را رسوا گردانیده‌اند .

این کلمه‌ها امروز موهوم‌ست وما که آنها را بکار میبریم نفرتی در خود احساس میکنیم .

از آنسوی میترسیم خوانندگان چنین دانند که مقصود ما ازاین نامها همان بازیچه‌های خنك وزشت بیست وچند سال پیش می باشد. اینست برای جلوگیری از نافهمیدگی به این گفتار پرداخته‌ایم و مقصودمان در اینجا دو چیز است .

یکی آنکه رفتار زشت هوچیان و بدکرداران وحزب سازی‌های خنك آنان دلیل بدی حزب یا جمعیت نیست . درجهان بسیار چیزهاست که خود نیکست ولی بدنهادانی آنرا بازیچه اغراض خود ساخته‌اند . درجهان موضوعی گرانمایه‌تر ازدین نیست وشما میدانید که همیشه دسته‌های انبوهی ازدین نان خورده‌اند وآن‌را درراه غرضهای خود بکار برده‌اند .

همچنین اگر برخی حزبها بد بوده‌اند دلیل روگردانی ما از آن نتواند بود . بگفته یکی از آشنایان شما اگر ده تا تخم‌مرغ بخرید وچون یکی بشکنید تباه در آید ،وهمچنین دوم وسوم وچهارم یکی پس ازدیگری فاسد باشد ـ آیا از اینجا همه تخم‌مرغها را فاسد دانسته دیگر آرزوی تخم مرغ خوردن نخواهید کرد ؟ ! .

کشور مشروطه بی حزب نتواند بود . امروز شما بهر کشوری از کشورهای آزاد جهان نگرید همه‌را حزبها راه میبرند . آیا آلمان را که راه میبرد ؟ . . روسیه را که اداره میکنند ؟ . . در انگلستان رشته در دست کیست ؟ ! . . در ترکیه سر رشته داران کیانند ؟ . .اینها را بیندیشید تا بدانید چه نیازی بحزب یا جمیعت هست .

دیگری اینکه ما اساساً باین‌زمینه‌ها نزدیك نمیشویم . ما نه تنها حزب یا جمیعت‌را بآن معنایی که هوچیان فهمیده بودند و بکار میبردند نمیخواهیم واز آن کارها بیکبار بیزاریم باحزب یا جمیعت بمعنی اروپا۔ییش نیز چندان کاری نداریم . ما مقصودمان بالاتر از اینهاست .ماچون کلمه یانام دیگری پیدا نکرده‌ایم اینها را می‌آوریم و گرنه خواست ما چیز دیگری میباشد .

ما میگوییم : آیا این کشور را باید نگه داشت یا نه ؟.. اگر میگویید نگه نباید داشت آشکاره بگویید تا بدانیم . همچنین اگر تصور میکنید نیازی بنگه داشتن ما نیست و خدا نگه میدارد و یا خود بخود میماند آن را هم بگویید .

اگر میگویید نگه باید داشت پس باید یکدسته‌ای باشند که آن را نگه دارند ودر این‌راه بکوشش پردازند ، واین هم پیداست که آن‌دسته باید راهشان یکی باشد و همگی دست بهم دهند ویکدل و یکزبان بکار پردازند .

این چیزیست که هیچکس انکار نتواند کرد و مانیز شمارا باین کار میخوانیم .ما این روزنامه را بنیاد نهاده واین کوششها را بگردن گرفته‌ایم برای آنکه یکراهی برای نگهداری این کشور باز و یکرشته حقایق‌را در زمینه زندگانی توده‌ای روشن گردانیده ، اندیشه‌ها را در پیرامون آنها یکی سازیم وبدین‌سان یکدسته‌ای از غیرتمندان وپاک‌دلان پدید آوریم که نگهداری این کشوررا بعهده گیرند .

این مقصودماست وبرای این میکوشیم وهمه غیرتمندان وآزادگان رابهمدستی‌دراین مقصود میخوانیم وهیچگاه در بند مراسم و آیین حزبها نمی باشیم.ما بیش ازهمه یکی‌شدن دلها رامیخواهیم .بیش ازهمه بروشنی حقایق میکوشیم .

(پرچم روزانه شماره‌های ٤٤ و٤٥ و٤٦ ـشنبه٢٣ و ١شنبه ٢٤ و ٢شنبه ٢٥ اسفند ماه ١٣٢٠)

باید از نادانیها جلو گرفت

ما تا کنون بارها نام «حزبسازی» برده و گله کردیم . ولی هنوز جای گله باز است . هنوز بـاید گفتار ها برانیم . این یك بازیچه بسیار خنکی گردیده . شش یا هفت تن گردهم می نشینند و یکرشته جمله‌هایی را از اینجا واز آنجا دزدیده در یك دفتری مینویسند :«وحدت ملی ، ترویج کشاورزی ، اصلاح برنامه فرهنك . . . »و نامی نیز از فلان و بهمان بروی خود میگزارند ، وهمین را حزب میشمارند و بهمدیگر وعده داده چنین میگویند: باید تبلیغات کنیم ، باید بکوشیم ، باید جامعه را اصلاح نماییم ـ بیخردان چنین می پندارند که با این چند چیز حزب درست میشود. این بازیچه کودکانه را حزب مینامند .

در تبریز حکایتی هست میگویند : زنی پسر خود را بدکان مسگر گزاشت که مسگری بیاموزد . پسر سه روز آمد و دیگر نیامد . مسگر بدر خانه‌شان رفت و در را زد . زن بیرون آمد. پرسید: پسرت چرا دیگر نمی آید؟... گفت میگوید : من مسگری را یاد گرفتم .

مسگر درشگفت شد و گفت :چگونه در سه روز مسگری را یاد گرفته؟!

گفت : آری یاد گرفته . میگوید:مس را میگزارند در آتش میشود گرم، میکوبند با چکوچ میشود پهن ، اطرافش را بر میگردانند میشود دیـک . استاد خندید و گفت : نـاقلا خودش یاد گرفته هیچی ، که بمادرش هم یاد داده .

درست داستان این بیخردانست . چنین میدانند حزب تنها مرامنامه نوشتن و یکنامی بروی خود گزاردن وچند جلسه‌ای دورهم نشستن است،

واین کار را چندان آسان میشمارند که جوانان ناآزموده و ناآگاه نیز بآن می‌پردازند.

شما اگر میخواهید تهیدستی و ناآگاهی آنان را بدانید بپرسید: چکار خواهید کرد؟! چه کوششی بکار خواهید برد؟! .شما چه چیزها را کوشش می نامید؟! .اگر اینها را بپرسید خواهید دید درمانده‌اند و پاسخی نتوانستند داد.

برای آنکه اندازه نادانی این کسان تا اندازه ای روشن گردد ناگزیرم یك نکته‌ای را شرح کنم:

اساس یك حزب یا یك جمعیت (یا بفارسی گویم یك باهماد) یگانگی وهمدستی میباشد.

صدتن یا هزار تن موقعی حزب نامیده‌میشوند که باهم یگانه گردند.

ببینیم یگانگی با چه چیز درست میشود؟ جز با یکی بودن اندیشه‌ها و مقصدها درست نمیشود .اینست ما اگر میخواهیم یك جمیعتی پدید آوریم باید بکوشیم اندیشه‌ها ومقصدهارا یکی گردانیم برای اینکار هم یکراه بیشتر نیست، وآن اینکه‌از یکسو حقایق زندگانی‌وهمچنین منافع کشور را شرح نموده در دلها جا دهیم‌واز یکسو با اندیشه‌های گمراه وپراکنده که دلها را پر کرده، وهمچنین با خیانتها و بد خواهیهایی که با کشور میشود نبرد کنیم. تنها از این راهست که خواهیم توانست اندیشه‌هاو مقصدهارا به یکزمینه‌در آوریم.

آن کسانیکه شش‌تن یاهفت تن گرد هم‌می نشینند و حزب میسازند اساساً از این‌نکته ناآگاهند وسبك مغزانه چنین میدانند که همینکه صد تن یا دویست‌تن را بنام فلان حزب بهم مربوط ساختند همان کافیست. همان را یگانگی وهمدستی میشمارند .از بس ناآگاهنداین‌پراکندگی اندیشه

هارا که درمیانست وخود بدترین دردی میباشد بحساب نمیآورند و آن را عیب کار خود نمیدانند .

از آنسوی گرفتم که اینهارا دانستند و چنین خواستند که چاره‌ای باین پراکندگی اندیشه‌ها نمایند، آیاچکار خواهند کرد ؟! . . چه چاره بکارخواهند بست ؟! . . آیا نبرد کردن با گمراهیها وپراکنده اندیشیها ازدست هر کسی برمیآید ؟! . . آیا این چیزها باین آسانیست ؟! . .

کسانی از اینان بنزد من‌میآیند ومی نشینند وچنین میگویند : « ما هم یك حزبی تأسیس کردیم . . . مرامنامه نوشته‌شده . حوزه‌ها هم مرتب است. یکروزنامه هم خواهیم نوشت .امتیازش خواسته‌شده » . . . .بیخرد می‌پندارد حزب خانه است که‌هر کس یکی بسازد ، یا شرکت تجارتیست که‌هرچه بیشتر بهتر باشد .

می گویم : شما اگر میخواستید بکوشید و کارهایی کنید که‌ما از سالهاست می کوشیم و اکنون یك جماعتی هستیم . چرا نیامدید با ما باشید ؟! . . .از پاسخ درمی‌ماندو پس از اندکی توقف‌صدایش‌را آهسته گردانیده چنین میگوید :«ماهم خواستیم خودمان‌یکحزبی داشته‌باشیم».

میگویم : شما معنی‌حزب را ندانسته‌اید . حزب باغو باغچه نیست که‌هر کس آرزو کند خودداشته باشد . اگر چنین باشد هر چند تنی یك حزب دیگری تأسیس خواهند کرد و حزب شما بیش از همان چند تن نخواهدبود .

می بینم بدبخت معنی اینهارا نمیفهمد .در پاسخ‌من‌میگوید :«بگزار حزبمان را تکمیل کنیم می‌آییم باشما «ائتلاف می نماییم» .

این یك‌مایه رسواییست .یك‌عنوان بزرگی بدینسان بازیچه هوسها گردیده . این‌دریك کشور معمول گردیده که‌هرزمان که‌یك سختی‌روی میدهد ویا یك‌مرد چیره‌ای پیدامیشود همه خودرا کنار میکشند و میدان

را بچاپلوسان وامی گزارند (۱) وهرزمان که آزادی پیش میآید بدینسان حزب‌سازی آغاز میگردد .

اینان آن کسانیند که دیروز در زمان شاه گذشته خاموشی گزیده و نبودن آزادی‌را بهانه ساخته بکمترین کوشش بر نمیخواستند ،امروز هم رفتارشان‌را می بینید .

داستان اینان داستان قرباغه‌های یك استخر است که هر زمان که پیرامون‌استخر را تهی یافتند سر ازآب بیرون آورده هر یکی بهوس و دلخواه آواز خوانی کنند وسراسر باغ را پر از هیاهو گردانند . ولی همینکه کسی پیدا شد ویك سنگی انداخت بیدرنك همگی سر بزیر آب فرو برند واز دیده‌ها ناپدید گردند .

کسانی میگویند:این حزبهای بیمایه وبیپایی که هستند اثری ندارند و مردم پروایی بآنها نمی نمایند ،وآنگاه هر کدام پس از یکی دو هفته عمر از میان می‌روند .پس چه نیاز دارد که‌شما ازآنها بد نویسید ؟! . . می گویم : چرا کسانی بیك کار های بیهوده ای بر خیزند که پس از دوسه‌هفته از میان رود ؟! . .اینان اگردشمنان‌ما بودند می گفتیم بگزار عمرخودرا باکارهای بیهوده‌هدر گردانند .ولی‌دشمنان‌مانیستند وما باید بجلوگیری کوشیم . اینها همه نتیجه نادانستن است و ما چون بنویسیم و بدانند بسیاری ازآنان باز خواهندگردید .

اینها زیانش تنها بخود آن کسان نیست که ما بتوانیم خاموش باشیم . اینها زیانش بیش ازهمه بکشور وتوده‌است که آبروی آنرا می

۱ـ این سخنان در تاریخ ۲ شنبه ۲٤ فروردین ماه ۱۳۲۱ نوشته شده ،جریان چندین سال اخیر حقیقت بینی نویسنده را بخوبی ثابت کرده است . گردآرنده .

برد . امروز هر کس از خودی و بیگانه این کارها را بشنود باین توده با دیده توهین خواهد نگریست.در کشوری که این بازیچه های خنك رخ میدهد و جلو گیری یا اعتراض نمیشود هر کس حق دارد بآن کشور بد بین باشد .

این رفتار ، چندین نادانی را در بردارد ، از چندین نادانی ترکیب یافته است :

۱ـاین کار جز نتیجه خودخواهی نیست . آن خوی پست خودخواهیست که آنان‌را باین کار واداشته‌وگرنه‌برای چیست که ما از سالهاست میکوشیم وخود یك جمیعتی هستیم بما نمی پیوندند و خودشان رفته آن بازیچه را درست میکنند ؟!.

این یکی از دانستنیهاست که یك مردمی هرچه بیشتر پایین افتندو بیشتر خوار گردند خوی پلید خود خواهی در میان‌آنان بیشتر نیرو گیرد امروز دراین‌مردم آن‌خوی ناستوده بسیار نیرومند است و این در نتیجه همانست که از همدستی بایکدیگر عارشان‌میآید وهر کس‌میخواهد خود پیشوا باشد وبنیاد گزار یك حزب شمرده شود .

این‌کار زشت را میکنند وآنوقت بهانه‌های شگفتی میآورند . مثلا میپرسیم: شمااگر براستی میخواهید یك جمعیتی باشبدچرانباید باماهمدست گردید ؟!.. درپاسخ درمی مانند وبهانه‌آورده چنین میگویند : «چون شما ازشعرا بد گفته‌اید جوانان ازشما رنجیده‌اند وبه شمانزدیك نمی آیند».

پاسخ را تماشا کنید ! خوب ای‌بیخردان ، مااگرازشعرابدنوشته‌ایم برای‌آنست که آنهارا بدمیدانیم وشعرهای‌آنهارا بزیان این توده و این کشورمیشناسیم. ماجمعیت را برای این میخواهیم که دست بهم داده باین آلوده گیها چاره کنیم برای پلوخوردن نمیخواهیم .

مااگرازشعرا بدنوشته‌ایم دلیلهایش راهم یاد کرده‌ایم. جوانان‌اگر نمی‌پسندند ایرادهاشان را بنویسند ، بنویسند تابدانیم چه عذری برای‌آن پستیهای شعرا میآورند . و آنگاه کدام جوانانند که از ما رنجیده‌اند ؟!.

جز یك چندتن هوسباز که از یاوه‌بافی لذت میبرند و نمیخواهند از آن دست بردارند کدامها ازما رنجیده‌اند ؟!..

آن نوشته‌های ما درباره شعر این اثر را داد که صدها کسانی از جوانان بافهم وخرد از بیهوده گویی توبه کردند وسروده‌های خودرا ازمیان بردند. تنها دسته کوچکی از پیروجوان عناد بخرج دادند ودست از بیهوده گویی نکشیدند .

گذشته ازهمه‌اینها، مگرما بایدازرنجش این کس وآنکس بترسیم!؟. شماا گر گرفتارخودخواهی نیستید بایستی باماهمدست گردید وبآن جوانان نیزپاسخ دهید . نه‌اینکه بخاطر رنجش آنان خود را کنار گیرید ویکدسته دیگری باشید .

۲ــ اینان معنی حزب یاجمعیت را نفهمیده‌اند وآنرا بیش‌ازاین نمی-دانند که یك‌نامی بروی خود گزارند وچند جمله‌ای را بهم بافند مرامنامه خوانندوچند جلسه گرد هم نشینند . حزب را همین میدانند وبس . چنانکه در پیش گفتیم این همان داستان شاگـرد مسگر و مسگری یاد گـرفتن او است .

اینان هیچ نمیدانند که یکدسته از چه راه با هم یگانـه میگردند . نمیدانند که اساس یگانکی چیست ؟!

اگرشما بپرسید پاسخ درستی نخواهید شنید . اینان می‌پندارند همین که ازدوستان ورفقای خود خواهش کنندکه بیایید وباما باشید وآنها نیز بپذیرند وبیایند همین‌کافیست ، یاتصورمیکنند که‌مردم‌را بهر نامی که بدور خودگردآورند نتیجه خواهد داد .

یکی ازاینان بامن میگفت : شماا گردرمرامنامه قید کنید : «کارپیدا کـردن برای بیکاران» یا «سعی باضافه حقوق کارمندان دولت» پیشرفت بسیاری خواهدکرد ویکدسته‌هایی ازبیکاران یاازکارمندان دولت بسرشما گرد خواهندآمد . دیگری میگفت : من یك فکری کرده‌ام وآن اینکـه بمستخدمین دون‌اشل ادارات وعده حمایت دهیم و آنها را بسر خودگرد آوریـم .

در تبریز بایکی از آنان که حزب ساخته‌اند گفتگو میکردیم. من گفتم: اساس بدبختی ملت ایران پراکندگی اندیشه هاست.

امروز در این کشور اساس حکومت دانسته نیست. زیرا قانون اساسی بروی دموکراسیست درحالیکه دسته‌های بسیاری بعنوانهای گوناگون آنرا نمی‌پسندند و ایرادهایی میگیرند و هر دسته یکنوع دیگر از حکومت را آرزو مینمایند. مقصودم این بود که باید نخست تکلیف این اختلاف و مانندهای آنرا روشن گردانیم تا اندیشه‌ها یکی گردد و یگانگی درمیان باشد.

ولی شنونده چنین گفت: «ما امروز باید همه را برسر خود گرد آوریم و باین اختلافها کاری نداشته باشیم». دردل خود گفتم: اندازه دانش شما دانسته شد.

اینها نمونه‌هایی از اندیشه‌های آنهاست و خود دلالت میکند که معنی درست حزب را نمیدانند و از سر یگانگی آگاه نیستند. اینها مربوط شدن صد تن یا کمتر یا بیشتر را بهم دیگر یگانگی میشناسند. درحالیکه آن یگانگی نیست و خود سودی ندارد. زیرا یکدسته‌ایکه بآن ترتیب بهم مربوط شوند و درمیان ایشان اشتراکی در اندیشه و باور و آرزو نباشد با یك پیش آمدی پراکنده گردند و اساساً از چنین دسته‌ای کاری ساخته نگردد.

از تاریخ دلیلهای بسیار برای این گفته پیدا توان کرد. در آغاز مشروطه روزنامه‌ها پیاپی مردم را به «اتحاد و اتفاق» دعوت میکردند. هرروز گفتارها بود که دراین زمینه نوشته میشد. نویسندگان بجای آنکه معنی درست مشروطه را بمردم بفهمانند و حقایق را شرح داده تصرف در اندیشه‌های آنان کنند و از این راه «یگانگی و همدستی» درمیان ایشان پدید آورند هر روز فشار آورده بمردم میگفتند: «اتحاد کنید» و «دست برادری بهم دهید» و «اعتصموا بحبل‌الله» و مانند اینها. آنوقت داستانها از یگانگی و همدستی توده‌های اروپایی میسرودند.

در نتیجه این کار مردم در تهران و دیگر جاها بتکان آمده آرزو میکردند که همدستی نمایند. ولی چه میکردند؟!.. مثلا در یك مسجدی پانصد تن

گرد میآمدند ویکی پامیشد وستایش از «اتحاد» میکرد وبالاخره همگی پیمان می بستند که «متحد» باشند وباهم برادری نمایند ، وسپس برداشته بتهران یا بشهرهای دیگر تلگرافهای گزافه آمیزمیکردند که ما مردم فلان شهر ده هزار نفرمتحد شده‌ایم وپیمان برادری بسته‌ایم .

درحالیکه دلهای آنان پرازاندیشه‌های گوناگون بود ودرنهان کمتر وسیله برای همدستی ویگانگی باهم نداشتند ، واین بود پس ازچند ماهی همینکه درتهران حاجی شیخ فضل‌الله نوری ودرنجف سیدکاظم یزدی بـا مشروطه مخالفت نمودند همان کسان بمیانشان دوتیرگی افتاده ودسته انبوهی ازآنانکه دیروز بنام مشروطه‌خواهی اتحاد کرده بودند امروز مشروطه خواهان را بیدین شناختند ودرتبریزوبرخی شهرهای دیگر تفنگهای خود را برداشته بکشتن مشروطه خواهان برخاستند. این بود پایان آن پیمانهای اتحاد که با هم می بستند .

(پرچم روزانه شماره های ٦٧ و ٦٨ ـ ٢ شنبه ٢٤ و ٤ شنبه ٢٦ فروردین ماه ١٣٢١)

پراکنده اندیشی چه اثری تواند داشت؟

در چند شماره پیش نمونه‌ای از پراکندگی اندیشه‌ها نشان‌دادیم. کنون میخواهیم دنباله‌سخن را گرفته پیش رویم. میخواهیم رابطه‌ای‌را که میانه آن اندیشه‌های پراکنده با بدبختیها و درماندگیهای ایرانیان است روشن گردانیم: این بدبختیها و درماندگیها چه ربطی‌ با‌ندیشه‌های پراکنده دارد؟!... مگر اندیشه هم میتواند یك توده بزرگی را بدینسان درمانده گرداند؟! .. برای دانستن اینها باید چند چیزرا بدیده گرفت:

۱ـ «سرچشمه کارهای آدمی مغز اوست»: شمارا بهر کاری مغزتان وامیدارد. مرکز اراده مغز است.

۲ـ «مغز تابع اندیشه هاییست که‌در آن جاگیرد». مثلا فلان‌پیره‌زن بزیارت سقاخانه میرود و نذر بدانجا میبرد ولی شما بآن ریشخند می کنید و اگر بدستتان افتاد آن سقاخانه‌را ویران خواهید کرد ـ این‌تفاوت از آنجاست که درمغز او اندیشه‌های دیگراست و در مغز شما اندیشه‌های دیگر. اگر بآن پیره‌زن هم حقایق‌رایاد داده بگوییم: این سقاخانه‌ها هیچ‌کاره جهانست. اینها نه تنها به بیماران شفا نتوانندداد، بلکه‌سالانه صدها کسان را مبتلای بیماری میگردانند ـ وقتی که‌اینهارا باویاددهیم، خواهید دید دیگر او بزیارت سقاخانه نمیرود، بلکه باید گفت‌نمیتواند رفت. دیگر اراده‌ایکه اورا بتکان آورده وبسوی‌سقاخانه‌روانه گرداند. نیست.

۳ـ «اندیشه‌های ضدهم مغز را از کار اندازد» چون دانستیم‌مغز تابع اندیشه‌هایی است که‌در آن جای گیرد باید بآسانی بپذیریم که اندیشه

های ضد هم مغزرا از کار میاندازد. زیرا این اندیشه‌ها هریکی آنرا بکار دیگری وادارد و آن درمیانه‌در ماند. درست بدان‌می ماند که بیك ترنی دولوکومتیو ببندند که یکی از جلو باین‌سو کشد ودیگری از پشت‌بآن سو، وپیداست که ترن در میان آن‌دو بیکباره خواهدماند.

شما اگردر سر یك‌سه‌راهی بایستید ویك کسی‌بآنجا رسیده‌بپرسد: «راه‌فلان اداره کدام است» وشما خود یکراهی نشان‌دهید و رفیقتان راه دیگری، خواهیددید که‌آن شخص درمانده ونتواند بهیچ یکی از آن‌دو راه روانه گردد. از این آزمایش صدها نمونه توان پیداکرد.

شما اگر این‌سه مقدمه را نیك‌اندیشید وباهم بسنجید رابطه‌ای را که‌درمیان‌اندیشه‌های ضدهم و پریشان با درماندگیهای‌ایران‌است بآسانی خواهید دریافت. این اندیشه‌ها مغزهارا ازکار انداخته واراده‌هاراسست گردانیده، این است یك توده بزرگی‌را درمانده و بیچاره گردانیده. این چیزیست که خودتان بآسانی توانیددریافت با اینحال ما باز هم‌دلیل هایی‌یادمیکنیم:

امروز در سراسر جهان هیاهویی برخاسته و توده‌ها، سخت ترین نبردهارا باهم میکنند ودر همه کشورها مردمان بآینده‌خود توجه دارند وازهیچ کوشش باز نمی‌ایستند. درهمه‌جای جهان‌صداافتاده که‌باید بکوشیم وکشور خودرا نگهداریم وآزادی را ازدست ندهیم. این جمله‌هاییست که‌در کشورها تکرارمیشود. درایران نیز این‌سخنان‌هرروز گفته میشود وبا این‌حال شمااگر دقت کنید، تأثیری از آنها درمیان‌نیست وایرانیان با صد بی پروائی روز میگذرانند. اگر این گفته‌ها درایرانیان تأثیر داشت بایستی‌درگام نخست بهمدستی ویگانگی کوشند، (زیرا گام نخست همه کوششها آنست)، وشما می‌بینید که بجای همدستی بدسته بندیهای بسیار کودکانه میکوشند و هرچند تنی دریکجا نشسته یك‌حزبی‌پدید می آورند. دیگر چه دلیلی بالاتر ازاین که آن‌سخنان‌را در این مردم تاثیری‌نیست وهیچگاه تکانی در دلهاشان پدید نمی آورد.

آیا این از چیست ؟ . . . چرا مردم باین‌حال افتاده‌اند ؟ . . . چرا اندیشه خود وفرزندان خودرا نمیکننند ؟ . .

ما پاسخ این پرسشهارا میدانیم . بیچاره ایرانیان بیك درد بسیار خطرناکی مبتلا گردیده‌اند . مثلا در برابر همان سخنانی که در باره کشور و نگهداری آن گفته میشود در مغزها چند رشته تعلیمات ، که همگی بضدآنهاست خوابیده و من برخی از آنها را فهرست وار اینجا می‌شمارم :

۱ـ جبریگری‌واعتقاد بقضاوقدر که‌از بدترین مخدرهاست . ایـن عقیده در کتابها هست درشعرهاهست در زبانها هست ، در سراسر مغزها خوابیده‌است :

بخت دولت بکار دانی نیست جز بتقدیر آسمانی نیست

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای

که بر من وتودر،اختیار نگشادند

۲ـ عقیده بدفع بلا بوسیله نذر وطلسم وحرزو دعا. هرزمان که يك‌خطری روی میآورد ، بسیاری از مردم بجای آنکه همدست باشند و بچاره آن کوشند هریکی بیك‌وسیله نامشروع دیگری می پردازند . این نذرمیکند که‌اگر خودش وخاندانش‌سالم‌جست‌یك گوسفندی بکشد. آن بسر دعا نویس رفته یك دعای دفع بلا میگیرد . آندیگری امید بدعا وتوسل‌می‌بندد . چون این امیدهادردلهاخوابیده اینست پروای‌خطر ندارند و در پی کوشش نمیباشند .

۳ـ خراباتیگری وباورهای‌رندانه که‌دلهارا پر گردانیده .

می خور که ندانی زکجا آمدهٔ

خوش باش ندانی‌بکجا خواهی‌رفت

چون کار نه بر مراد ماخواهد رفت

اندیشه و جهد ما کجا خواهد رفت

روزی که گذشته‌است ازویادمکن

فردا که نیامده است فریاد مکن

بر نامده و گـذشته بنیاد مکن
حال خوش باش وعمر برباد مکن (۱)

این گفته های زهرآلود که با تارودنبك خوانده میشود ، تاته‌دلها تأثیر کرده وبدترین زیان را می‌رساند .

٤ـ عقیده‌های باطل کیشی: «انسان باید درفکر آخرت باشد اینجهان فانیست وبهر نحوی که باشد میگذرد». «الدنیاسجن‌المؤمن وجنته‌الکافر»، « این دولت جابراست نباید باومالیات پرداخت وسرباز داد»، «اگر کسی دراین جنگها کشته شود مرتداست وبجهنم خواهد رفت ». (۲)

٥ـ تعلیمات صوفیگری : « انسان باید درفکر تهذیب نفس باشد و بکارهای دنیایی نپردازد »، «جهاد اکبرمجادله با نفس است . باید کوشید ونفس راکشت . ازآدم کشی چه نتیجه‌تواند بود؟!..»(۳).

٦ـ بدآموزیهای مادیگری: (آدم باید زیرك باشد وپول در بیاورد وزندگانی را باخوشی بسردهد من بروم کشته شوم که دیگران استراحت خواهندکرد ؟!.. از استراحت آنها بمن‌چه نتیجه‌خواهدبود» این‌سخنی‌است که‌ازاروپارسیده ودراین‌سی‌سال‌آخردرسراسر ایران‌انتشاریافته ودلهارا پر گردانیده . (٤)

۷ـ فریبکاریهای سوسیالیستی : «میهن پرستی یعنی‌چه ؟! تمام دنیا یك میهن است وهمه انسانهاهم میهن میباشند». این‌هم ازسخنانیست که در سالهای‌آخر بز بانها افتاده ودستاویزی بدست یکدسته داده‌است .

ببینید : در برابر یك سخن هفت رشته سخنان متناقضی که همه‌بضدآن میباشد رواج دارد و گوشها ودلها را پر گردانیده است .آیا اینها تأثیری نبایست داشته‌باشد؟!.آیانبایستی‌مغزهارا ازکار اندازد واراده‌هارابکشد؟!.

۱ـ در این زمینه کتابهای (حافظ چه‌میگوید ودر پیرامون‌ادبیات) دیده شود .

۱ـ دراین‌زمینه‌کتاب (داوری) دیده شود .

۲ـ دراین‌زمینه‌هم کتاب (صوفیگری) دیده شود .

۳ـ کتاب (دین وجهان ودر پیرامون روان) دیده شود. گردآورنده.

شماچگونه میخواهید، که آن سخنانیکه درباره کشور ونگهداری آن می‌ـ
گوییم تأثیر کند ولی اینها کـه بازبانهای مؤثرتر گفته شده وازسالها در
میان توده رواج داشته تاثیر نکند ؟!.

کسانی بما مینویسند: بهتر است هرروز درپرچم یك گفتاری در
بارۀ اوضاع جنك بنویسید. میگویند: امروزمهمترین موضوع همان‌جنك
است وباید روزنامه‌ها بیش ازهمه باین پردازند. کسانی هم ایراد گرفته
میگویند: آنموضوعها راکه پرچم دنبال میکند امروزوقتش نیست.

میگویم: راستست که ماامروز بحوادث‌جنك علاقمندیم وبایداز پیشآمد
ها ناآگاه نمانیم و بی‌پروایی از خود نه‌نماییم. چیزی که هست خبرهای
جنك هر روز در روزنامه‌ها نوشته میشود وما نیزمینویسیم. از آن سوی
هفته یکباراز پیشآمدهای آنهفته یك خلاصه روشنی بیرون آورده بشکل
تاریخچه زیرعنوان «گزارش هفتگی» بچاپ میرسانیم. نیزدربارۀ اینکه
مابایددراین هنگام آشفتگی جهان آسوده وبی‌پروا ننشینیم وباید خود را
برای ایستادگی دربرابرحوادث آماده گردانیم گفتارهای پیاپی مینویسیم.
آنچه ما بایست بکنیم اینهاست. دیگران خود میدانند مابیشترازاین نیازی
نمی‌بینیم.

اما اینکه میگویند: «آنموضوعها راکه پرچم دنبال میکند امروز
وقتش نیست» گفته بسیارپوچیست. ماچه امروزوچه هنگام دیگری باید در
اندیشه دردهای کشوروچاره آن باشیم مهمترین موضوع برای‌ماهمین‌است.
امروزداستان ما داستان شهریست که درآن وبا یایك‌بیماری واگیردیگری
افتاده وانبوه مردم راگرفتار وبستری گردانیده، ودرهمان‌حال آگاهـی
آمده که دشمنانی بقصد تاراج آنشهرمیآیند... آیاسردستگان وپیشروان‌این
شهرچه‌باید کنند؟!. آیا نه‌آنست که باید ازیکسو باکوشش بسیار بچاره
بیماران کوشند و کسانی را ازآنان که ازبستربرمیخیزند توانا گردانند و
ازسوی دیگردراندیشه جلو گیری ازدشمن باشند وهریکـی از این بهبود
یافتگان را بصف خوانند ودسته دسته سپاه بسیج کنند؟!.. آیا جزاین‌راهی
بنظرمیرسد؟!..

کنون اگر کسی در همان شهرزبان بایراد باز کند و چنین گوید :
«اکنون وقت پر داختن بچاره بیماران نیست . باید تنها دراندیشه جنك باشیم و هر که را می‌بینیم تفنك بدستش داده بجلودشمن فرستیم»، این را بگوید و نفهمد که اگر بچاره بیماران پرداخته‌نشود بیشترمردم توانا برای رفتن بجنك نخواهندبود وآنان که خواهند رفت چون ناتوان و کم‌نیروبند جنگی نتوانسته شکست خواهند خورد .

ایراداین کسان نیز بما همان گونه‌است. اینان میگویند : امروز باید تنها سخن ازنگهداری کشوروازمیهن پرستی واینگونه موضوعها باشد و گفتگوازشعرواندیشه‌های پراکنده وماننداینهارا بوقت‌دیگری نگهداریم. این را میگویندو نمیفهمند که تااندیشه‌های آشفته ومغزفرساواین بدآموزی های اراده کش در میانست شما از هیچ کوششی نتیجه نخواهید برد . شما میگویید : «میهن پرستی» وهیچ نمیدانید که چندرشته تعلیمات که همه‌بضد آنست‌درمیان مردم رواج دارد. فلان جوان‌اروپادیده میگوید: «زندگانی مبارزه است وآدم باید زیرك باشد وپول دربیاورد». فلان حاجی مقدس می گوید : «میهن پرستی بت پرستیست . من‌باید درفکرآخرتم باشم. بمن چه کشورمیرود ویا میماند».

فلان خراباتی میگوید : « می خور که ندانی زکجاآمده‌ای» فلان مرد تیره‌درون هر کجا می‌نشیند زبان بریشخند باز کرده میگوید: «اولاد سیروس هیچوقت چیزی نبوده ».

در برابریك سخن شماچندگونه سخنان ضدآن میگویند ودلها را پر میگردانند . چه شده که سخن شمامؤثرافتد واینها مؤثرنباشد ؟!..آیا دور ازخرد نیست که بااین بدآموزیهای فراوان که هریکی بکشتن احساسات واراده عامل جداگانه‌ایست شما میگویید باید تنها میهن پرستی را عنوان کنیم وتنها درپیرامون‌آن سخن رانیم ؟!..

مگرندیدید که داستان مشروطه وآن جوش و خروش که درسراسر ایران برخاسته بود درنتیجه همین موانع ناانجام ماند وازآنهمه رنجها و فداکاریها جزنتیجه کمی بدست نیامد؟! ندیدید که درهمان پیشامد شهریور ماه چه‌رسوایی ازافسران واستانداران ودیگران پدیدآمد ؟!..

چه داستان مشروطه وداستان شهریورماه هردو بهترین دلیل براستی گفتارما میباشد . زیرا در هردوداستان طبقه عوام ودرس نخوانده آزمایش خوبی دادند وباروی سفید وپیشانی بازازکشاکش بیرون آمدند. برعکس طبقه درس‌خوانده که بیشترشان‌جزمایه‌روسیاهی‌ورسوایی‌نبودند.

داستان مشروطه بماند ، آنرا درتاریخ باید جست . داستان شهریور ماه را بداوری گزارده به‌ببینیم علت چه بودکه افراد سپاهی وبسیاری از افسران جزء غیرت ومردانگی شایانی ازخود نشان دادند و فداکاریهایی سرفرازانه نمودند . ولی افسران بزرك جز از چندتن که باید جدا گیریم دیگران مایه رسوایی وسرافکند گی‌شدند ؟!.. اگرشما بایکایك‌این‌افسران وسرلشگران آشنا باشید وازعقیده وباورهاشان بجستجو پردازید خواهید دید مغزهاشان پرازاندیشه‌های مادیگری است وهریك ازآنان زندگی‌را جزمبارزه نمیدانند وبرآنست که هرکس باید از هرراهیکه میتواند پول بدست‌آورد ودرپی خوشیهای خود باشد وپروای‌دیگران نکند. یاخواهید دیدکسانی ازآنان باشعرهای رندانه خراباتی آشنایی دارندوزندگانی را جزیك دم نمی‌شمارند وبرآنندکه باید آن یکدم را بخوشی گذرانند . وگرنه‌چگونه باورکردنیست که یك سرلشگری دسته‌های زیردست‌خودرا بسرخود رها کند وباچند تن رو بگریزآورد وپس از چندروزی ناگهان در ملایر پیدا شود؟!. چگونه‌باورکردنی است که یك‌سرهنك‌باداشتن‌سرباز بسیارتفنك وافزارخودرا باشرارسپارد وتنها دراندیشه جان خود باشد که بخاك بیگانه گریزد ؟!..

این از چیست که افرادآنگونه وافسران اینگونه درآمدند ؟!. آیا این دلیل نیست که علت درماندگیهای ایران این اندیشه های پراکنده میباشدکه بنام فلسفه‌یاادبیات یاهرنام دیگری در کتابها وروزنامه‌هانوشته میشود . کسان باسوادآنهارا خوانده بیادخود می‌سپارند وبدینسان عزم و اراده‌شان ازکارمی‌افتد ؟!..آیا دلیل آن نیست که ما تااین دردچاره‌نکنیم ازهیچ کوششی نتیجه نخواهیم برداشت ؟!..

یك چیزشگفت‌تراینست که می‌بینیم کسانی‌می نشینند وبایك‌حال‌آرام وپیشانی بازازجنك‌آلمان وانگلیس وژاپون وآمریکا بگفتگومی‌پردازند وازآینده جهان سخن میرانندوچنین وامی نمایندکه‌آینده مانیزبسته‌به‌نتیجه

این جنگست . ولی این غفلتی از آن کسان می باشد .

این جنك درسر نوشت ما تأثیرخواهد داشت ولی نچندانکه اینان می پندارند . آنچه درسر نوشت ایران وشرق تأثیر مهم تواند داشت همینست که باین درماندگیها چاره شود . وگرنه ماتااینیم که هستیم حالمان همین خواهد بود که هست .

مثل اینان مثل آن روستاییست که زمینیکه شایسته کشت باشد ندارد ویا اگر زمینی دارد تخم ندارد ، بااینحال درآغاز بهار گفتگو از آمدن و نیامدن باران میکند و چنین وامی نماید که همچون دیگران سر نوشت خود وخاندانش بسته به پیشآمد باران است ، وپیداست که این رفتاراو بیخردانه می باشد .

آری روستاییان وبرزگران در بهارمی نشینند وگفتگواز باران و از چگونگی هوا بمیان میاورند وعلاقه بآن نشان میدهند ولی بشرط آنکه کشتزاری آماده گردانیده و تخمی افشانده باشند که زمینه برای استفاده از باران آماده باشد . کسی که زمین ندارد یا بذر نیفشانده چنین علاقمندی بباران ازاو بیخردانه است. مگرمقصودش این باشد که باران بیاید دیگران استفاده از آن میکنند ومحصول فراوان برمیدارند و یك سهمی هم برای من میفرستند که چنین توقعی بیخردانه تر خواهد بود .

(پرچم روزانه شماره‌های ۸۴ و ۸۵ــ شنبه ۱۲ و۲شنبه ۱۴ اردیبهشت ماه ۱۳۲۱)

یگانگی بسته بآنست که اندیشه‌ها یکی باشد

بارها می بینم یکی گفتاری برای‌چاپ در پرچم آورده ، وچون باز میکنم و میخوانم میبینم موضوعی را عنوان ساخته ولی تنها بستایشها یا نکوهشهای شاعرانه اکتفا کرده .

مثلا یکی گفتاری نوشته و آورده‌در باره«اتحاد» و تنها بستایش آن بس کرده : «اگر مامیخواهیم از این گرداب فلاکت‌نجات یابیم باید دست اتحاد بهم دهیم .. دشمنان‌سنك تفرقه به میان‌انداخته‌اند» . سی یا چهل تا از این گونه‌جمله‌ها را بهم‌بافته .

من درشگفتم که‌از این گونه گفتارها چه نتیجه تواند بـود ؟ ! .از ستایش یگانگی واز نکوهش پراکندگی ومانند اینها چه سودی بدست آید ؟ ! .این مثل آنست که کسی بالا سر بیماری نشیند و برای او پیاپی تن درستی راستایش کند واز بیماری‌ونا تندرستی نکوهش‌سراید . آیا از این‌ستایش و نکوهش نتیجه تواندبود ؟ ! . آیا بیمار باختیار خودبیمار گردیده که‌چون ستایش تندرستی‌راشنید از بستر بیماری بر خیزد و تن درست‌گردد ؟ ! .

نیکی اتحاد یا یگانگی‌را هر کس میداند .ولی‌یك کاراختیاری‌نیست که مردم خود توانند آنرا داشته باشد ، اتحاد یا یگانگی بسته بآن است که اندیشه‌ها یکی‌باشد، و یکی بودن اندیشه هـا بسته به‌آنست که حقایق بمیان آید و این اندیشه های پراکنده که مغز ها را پر کرده از میان برخیزد ،بسیاری ازمردم‌این رانمیدانند وچنین می پندارند که یگانگی یك امر اختیاریست . من بار ها می‌شنوم فـلان جوانان یك

حزبی ساخته‌اند یا فلان دسته با فلان دسته اتحاد کرده‌اند. اینها دلیل است که در این کشور نه معنی حزب دانسته شده و نه معنی اتحاد را میدانند.

چنین فرض کنید که صد تن در یک جایی گرد آمده و میخواهند باهم یگانگی کنند و هم‌دست باشند این کار بسته بدو چیز است:

نخست آنکه اندیشه‌ها و باورهای اینها یکی باشد. و گرنه یگانگی صورت نخواهد گرفت و دیر یا زود کشاکش و اختلاف در میان آنان خواهد در گرفت.

دوم باید یک مقصودی را دنبال کنند و در راه آن بکوشش برخاسته گام بگام پیش روند، و گر نه پس از اندکی سست و دلسرد گردیده پراکنده خواهند شد.

یگانگی در یکجا گرد آمدن نیست. بیست یا سی نفر دست بهم دادن و یک نام حزبی بر روی خود گزاردن نیست. اینها ببازیچه‌های کودکانه شبیه تراست تا بکارهای خردمندانه.

امروز در این کشور صد اختلافی هست. این مردانی که می بینید مغزهاشان آکنده از اندیشه‌های گوناگون است. اساساً در این کشور راه زندگی دانسته نیست. اگر یگانگی میخواهید باید باینها چاره شود. باید یکرشته حقایق روشن شود و یکراهی برای زندگانی باز گردد و یکدسته از مردم در پیرامون آنها دست بهم دهند و یک جمعیت شاینده ای باشند و این همان کاری است که ما بآن میکوشیم. کسانی اگر میخواهند بکشور خود نیکی کنند در این راه با ما همراهی نمایند، این حقایق را که می نویسیم درمیان مردم منتشر گردانند، با اندیشه های پراکنده نبرد کنند. و گر نه از تلاشهای دیگری کمترین نتیجه نخواهد بود.

در اینجا داستانی هست که باید بنویسیم: سه سال پیش یکی از آشنایان از تبریز آمده بود و بارها بنزد من میآمد. یکروز گفتگو میکردیم در میان سخن چنین گفت: «شما با نوشته های خود عوام را آزرده میگردانید. چیزهایی مینویسید که مخالف عقیده عوام است. آخر ما با اینها کارداریم. یکروز باید از اینها استفاده کنیم.».

سپس داستانی آغاز کرد که چون پس از کشته شدن خیابانی تشکیلات دموکرات بهم خورده بود ما میخواستیم دو باره آنرا درست گردانیم، کسانی میرفتند و سخنانی برخلاف عقیده عوام میگفتند و آنان را میرنجانیدند ولی من بامیل عوام رفتار میکردم این بود موفق شدم که به تنهایی سی- چهل حوزه برپا کنم.

گفتم پیش از آنکه پاسخ شمارا بدهم منهم یکداستانی نقل کنم: پانزده سال پیش از این یکی از آشنایان من در تهران روزنامه‌ای بنام انعکاس بنیاد نهاد و روزنامه آبرومندی بود. من آنزمان در زنجان بودم و برای من نیز میآمد. ولی پس از سه ماه دیگر بریده شد و از میان رفت و دانستم که تعطیل کرده.

پس از چندی که به تهران آمدم با مدیر آن دیدار کردم و گفتگوی روزنامه بمیان آمد. گفت: «بکمتر روزنامه‌ای چنان استقبال کرده بودند. در ماه نخست ما هزارو هفتصد نفر مشترك داشتیم؟ گفتم: پس چرا تعطیل کردید؟ گفت: «پول ندادند که...»

دانسته شد مرد ساده روزنامه را بهمه آشنایان و دوستانش فرستاده و آنها گرفته‌اند و خوانده‌اند ولی بهنگام مطالبه پول رو برگردانیده‌اند.

این داستان پاسخ شماست. بگو به بینم آن سی چهل حوزه چه شد؟! خندید و گفت: «هیچی پس از مدتی پراکنده شدند و رفتند پی کارشان».

گفتم: خوب شد که خودتان گفتید. تفاوت در اینجاست که شما می خواهید حوزه درست کنید ولی ما میخواهیم یك توده را از گرفتاری و بدبختی رها گردانیم. شما ناگزیرید عوام را نرنجانید، ولی ما میخواهیم مغزاو را از اندیشه‌های پست و بیهوده پاك گردانیم و از رنجیدن و نرنجیدنش باك نداریم شما بهمان گرد آمدن و فراهم نشستن قیمت میدهید ولی ما میدانیم که هیچ سودی ندارد و کمترین نتیجه از آن نتوان برداشت.

این داستان از آن سه سال پیش است و من می بینم امروز بارد گر بآن سخنان نیاز افتاده، بیشتری از مردم یگانگی را تنها در یکجا گرد آمدن می‌شمارند و اینست چنین میدانند که اگر گفتارهایی نویسند و بمردم پند دهند

اتحاد بدست خواهد آمد . ولی چنانکه گفتیم این یك اندیشه بسیار خامیست و این دسته بندیها وحزب بازیها که شما امروزمی بینید درست ازردیف سی وچهل حوزه آن آشنای تبریزی ماست و هریکی پس از زمانـی پراکنده خواهند شد واز پی کارهای خود خواهند رفت .

ماا گرمیکوشیم ، بیکی گردانیدن اندیشه میکوشیم ، باگمراهیهاو عقیده‌های پراکنده نبرد میکنیم . ماپرچم را بنیاد نهادیم کـه بدستیاری آن یکرشته‌حقایق را ـ درباره کشورداری وزندگانی توده‌ای ـ نشرنماییم وخود ازاین راه است که به نتیجه امیدواریم .

(پرچم روزانه شماره ٤٠ ۳شنبه ۱۹ اسفند ماه ۱۳۲۰)



ما بکار از راهش درآمده‌ایم

میدانم کسانی خواهند گفت . درجاییکه ازدیگران بد مینویسید پس چگونه خودتان حزبی بنیاد گزارده‌اید؟!.. میگوییم : ماحزبی بآن معنی که فهمیدهٔ دیگران است بنیان نگزارده‌ایم. ماازچنان بازیچه‌های خنک بیزاریم.

کسانی اگر تاریخچه جمعیت مارا بخواهند از نه سال پیش آغاز گردیده. درزمان شاه گذشته که یکدسته کارشان چاپلوسی کردن و بهره‌ها بردن بود ، ودسته‌های دیگر نیزدست روی‌دست گزارده تنها بگله‌وبدگویی بس‌میکردند من ویارانم یك راه بسیارمهمی را پیش گرفته ومیکوشیدیم . این جمعیت ما ازسال ۱۳۱۲ آغازشده .

ازآنسوی مااین نکردیم که چندجمله‌ایرا بهم بیافیم وآنرا «مرامنامه» خوانیم و بهمان بس کرده پی خوشی های خود رویم . ما بکار از راهش درآمدیم . دراینجا همه سخن‌ها را نمیتوان نوشت . همین اندازه میگوییم ماکوشش را بایك بینش بیمانندی آغاز کردیم .

ما نیك میدانستیم که مایه بدبختی ایران (بلکه مایه بدبختی سراسر شرق) ، بیش ازهمه‌چیز، اندیشه‌های کج وپراکنده‌است . درایران درمیان بیست ملیون مردم ، شما ده تن پیدا نمیکردید که دارای یك اندیشه ویك راه باشند .

نیك میدانستیم که این‌اندیشه‌های پراکنده دو زیان بسیاربزرگی‌را دربردارد : زیرا ازیکسومردم را ازهم میپراکند وپریشانی بمیان ایشان میاندازد ، ازسوی دیگرچون‌چیزهای پوچ و کجیست مردم راکوتاه‌اندیش میگرداند وخوبهایشان پست و ناستوده میسازد .

نیک میدانستیم که باید پیش ازهمه باینها چاره کرد و چاره هم جز آن نیست که «حقایق» را منتشر گردانیم ودردلها جادهیم و بدستیاری آنها این اندیشه‌های پراکنده وپوچ را ازدلها بیرون سازیم .

پس ازهمه نیک میدانستیم که چون حقایق را بنویسیم یك هیاهویی خواهد برخاست ومردم بدودسته خواهند بود : یکدسته آنانکه این‌حقایق را به‌پذیرند ویکدسته آنانکه بدشمنی وکارشکنی برخیزند .

درنتیجه این دانستنها بود که من بی آنکه کسی را دعوت کنم ویا از دوستان خود خواهش نمایم به نشرحقایق پرداختم . نخست گفتارهایی در شفق سرخ نوشتم که دراینجا چون پایش افتاده باید ازدارنده‌آن (آقای مایل تویسرگانی) سپاس گزارم. سپس هم مهنامه پیمان‌را بنیاد گزاردم که سال بسال تاکنون انتشاریافته‌است .

چنانکه پیش بینی کرده بودیم انتشارحقایق بیك‌هیاهوی سختی بر-خورد : پیمان درهرسال خود یکزمینه‌ای را دنبال میکرد : درسال‌نخست اروپاییگری ، درسال دوم شعرها و کتابهای زمان مغول ، ازسال سوم کیشهای پراکنده. مادرهرزمینه‌ای بکشاکش وهیاهوی سختی برخوردیم ولی درمیان ازدور ونزدیك مردان پاکدرون حقایق را پذیرفتندو کم کم باما رابطه وآشنایی پیداکردند و بسیاری ازآنان به پشتیبانی ازپیمان برخاستند ومردانگیها نمودند .

بدینسان یك‌جمعیتی پدیدآمد که امروزدرهمه شهرهای ایران هستند ودراین کوششها که میکنیم ازدور و نزدیك همدستی‌میکنند،

راستست که مادراین نه‌سال رنج بسیار کشیده‌ایم واکنون‌نتیجه کمی دردست داریم .

پس از ۹ سال کوشش هنوزانبوهی ازمردم نام پیمان را نشنیده‌اند. اگررنجهای خودرا با این نتیجه درترازوگزاریم بی‌تناسب به‌نظرخواهد آمد . ولی مابیك زمینه سختی درآمده‌بودیم وازسوی دیگر کارشکنیهایی میدیدیم وباآنحال بیشترازاین پیشرفت نمیتوانستیم . داستان ما داستان کسی بودکه بخواهد سنك را بشکافد وجویی پدیدآورد وافزارکارش جز

یک کلنگی نباشد. ما میبایست باچندرشته‌در نبرد باشیم و باچند دسته بکوشیم وبااینحال پیش رویم و پیداست که این پیشرفت گام بگام بایستی بود.

من اگر تاریخچه پیمان را بنویسم بسیاردراز خواهد بود. برای آن یک کتاب جداگانه می باید. یکروزی بود جناب آقای فروغی نخست‌وزیر وجناب آقای حکمت وزیرفرهنگ بودند واین دو وزیر هواداری بسیار از شعرای گذشته‌ایران‌می‌نمودند ودر راه رواج آنها کوشش بی‌اندازه نشان میدادند. درهمان‌روزها «کنگره فردوسی» تازه بپایان رسیده ودرنتیجه آن جشن وتجلیل باشکوه، درسرتاسر ایران هواداری ازشعر وشاعران رواج بی‌اندازه یافته بود. دربیشترشهرهاانجمن‌ادبی که خودانجمن‌شاعران بود برپا میکردند. روزنامه‌ها پیاپی‌شعروغزل بچاپ میرسانیدند.

درهمان هنگام مادرسال دوم پیمان بنوشتن گفتارهایی درنکوهش ازبیهوده گویی شاعران آغاز کردیم وزبانهای کتابهای بازمانده از زمان مغول وقرنهای گذشته را یکایک شمردن گرفتیم.

ما باهرشعری مخالف نیستیم. من مقصود خودرا درباره شعر بارها نوشته‌ام ودرپرچم نیزخواهیم نوشت. ما ازیکسو بابیهوده گویی شاعران دشمنی می‌نمودیم وازیکسوشعرها وکتابهای زمان مغول وقرنهای گذشته را (که دوره زبونی ایران بوده) زیان‌آور میدانستیم. اینها را باید در جای خود شرح دهیم. (۱)

بهرحال نوشته‌های ما درچنان هنگامی بایک هیاهوی سختی‌مصادف گردید. انجمن ادبی وشاعران همگی بدشمنی برخاستند. برخی روزنامه‌ها ستونهای خودرا بروی گفتارهایی پست وبی‌ادبانه که کسانی دربرابردلیل های ما مینوشتند باز کردند.

ازآنسوی آقایان نخست وزیر ووزیرفرهنگ دشمنی سختی نمودند و ازفشار باز نایستادند.

همان جناب آقای حکمت‌چون گواه‌این داستانست دراینجامینویسیم:

۱ـ کتاب شعروشاعری درایران دیده شود.

درآنروزها من دردانشکده معقول ومنقول درس مختصری داشتم وچون همان‌هنگام قانون‌دانشگاه گذشت من نیزمشمول بودم که بایستی یکرساله‌ای بنویسم و ازشماراستادان باشم وماهانه سه هزار ریال بیشتر حقوق گیرم. لیکن روزی بدیدن جناب آقای حکمت‌رفتم وایشان بی‌مقدمه به‌پرخاشهایی برخاستند که چرا در پیمان ازخیام ودیگرشاعران بدگویی رفته، ودرپایان چنین گفتند: «ماشما را باستادی دردانشگاه بااین شرط خواهیم پذیرفت که‌آن نوشته‌های خودرا جبران کنید». من پاسخ داده گفتم: «درآنصورت باید ازاستادی دانشگاه چشم پوشم». چنان هم کردم. برای‌آنکه از راه خود برنگردم ازحقوق استادی وازدیگر بهره‌های‌آن چشم پوشیدم.

کسانی بمن ایراد میگیرند که کیف وکالت بزیر بغل گرفته هر روز در دادگاهها درجلواین منبروآن منبرمیایستم. ولی من خود از این کار بسیارخرسندم. زیرا همین کیف به‌بغل زدن ودرجلومنبرهای دفترودادگاه ایستادنست که مرا توانا گردانیده و از چنین آزمایشهایی با پیشانی باز بیرون آیم.

دراینجا جای آن نیست که بگوییم چراآقای فروغی وآقای حکمت بکتابهای زمان مغول وبشعرای گذشته‌آن علاقه را نشان میدادند وچرامن آن مخالفت را میکردم. ظاهرمطلب آنست که آقایان چون خود شاعرند هواداری ازشعرا می‌نمودند ومن چون شاعر نیستم ازآن بدم میآمد. ولی چنین نیست وداستان ازهردوسو بسیارعمیقترازاینست که دربیرون دیده می-شود. نه‌آنان کسی هستند که بنام شاعری یاشعردوستی بآن سختگیریها و فشارها پردازند ونه من کسی هستم که بعلت شاعرنبودن آن دشمنی را با شاعران نمایم وآن سختی‌هارا بخود هموار گردانم. اینها علت‌های دیگری

دارد که باید یکروزی باخودآقایان روبروشوم (اگر خدا خواهد) و این سخنان‌را بمیان آوریم ودرآنهنگام در روزنامه‌هم خواهیم نوشت‌وبسیاری از رازهارا آشکارخواهیم گردانید. (۱)

برای آنکه فرق میان کوششهای ما و کارهای بیهوده دیگران نیك دانسته گردد يك‌مثل یادمیکنم ، چنین فرض کنید شمابیك‌دهی رفته‌اید ومیخواهیدچندسالی درآنجا بمانید. ولی‌می‌بینید روستاییان در نادانی فرو رفته‌اند واز حقایق بسیار دورند ،(مثلا سیزده‌را نحس‌میشمارند، اگر کسی عطسه کردپی کاری نمیروند،زمین‌را هنوز بروی شاخ گاومی‌شمارند، آفتاب‌راچنین می‌دانند که شامگاهان در يك چاهی فرومیرود و بامدادان ازچاه دیگری بیرون‌می‌آید) وشما دوست میدارید که‌آنان‌را از نادانی بیرون‌آورید آیا چکار کنید ؟ . . .

آیا روستاییان‌را گردآورده واز آنان يك‌حزبی میسازیدويك‌مرام نامه نوشته يك‌ماده آنرا «مبارزه‌با‌نادانی» قرار میدهید و بهمین اندازه بس‌کرده آسوده‌می‌نشینید ، یا اینکه بنشر حقایق پرداخته بهرکجا که فرصت یافتید گفتگو میکنید وحقیقت زمین‌وآفتاب‌را بازبان روستایی‌فهم باآنان شرح میدهید وبی اساسی نحوست سیزده و بی تأثیری عطسه را به همگی میفهمانید ؟! . آیاکدام یکی از این دو بخرد نزدیك است ؟! . .

پیداست که آن کار نخستین بیهوده است واز حزب ساختن ومرام نامه‌نوشتن نتیجه‌ای نباشد وباید باین کار دوم پرداخت و با نشر حقایق اوهام‌را ازدلهای روستاییان بیرون گردانید . نتیجه تنهاازاین‌تواندبود .

کار ما بادیگران همین فرق‌رادارد . ما بنشرحقایق میکوشیم‌ولی آنها بمرامنامه نوشتن بس میکنند . بلکه کارشان سستتر وبی‌معنی‌تراز اینست . آنان جمله‌هاییکه درمرامنامه هاشان‌می‌نویسند ، اگر پرسشهایی کنید خواهید دید معنی آنها را نیز نمیدانند يك جمله‌هاییست از اینجا و

۱ــ برخی از این رازها در کتاب دادگـاه و کتاب‌افسران‌ما آشکار گـردیده است خوانندگان آنکتاب‌ها را ببینند .

ازآنجا برداشته‌اند وخودمعنایش را نمی‌فهمند .

مثلامینویسند:«کوشش باستواری بنیاد وحدت‌ملی» شمااگر بپرسید: «وحدت ملی» چیست ؟ .باچه چیزهاست که‌یگانگی درمیان یکتوده‌پدید میآید ؟ . خواهید دید پاسخی نتوانستند . اگر بپرسید : «شما از چه راه باستواری بنیاد آن خواهید کوشید وبچه‌کارهایی خواهید پرداخت؟..» خواهید دید درماندند. اینها چیزهاییست که هیچگاه نیندیشیده‌اند .

دوباره میگوییم :آنانرا باین کار جز خودخواهی بـر نیانگیخته ومقصودشان جز هوسبازی نیست اینست نیازی باندیشه در پیرامون ندارند . یك‌کاری که‌هیچگاه نخواهند کوشیدچه نیازی‌باندیشه‌در پیرامون آنست .

چنین فرض کنید شما یك زمینی دارید و میخواهید براستی آن را آباد کنید ویك‌باغی بدید آورید ناچار خواهید اندیشید که برای‌آن کار وسایل بسیاری از بیل‌و کلنك وکارگر ونهال درخت وتخم و مانند اینها لازم دارید وباید چندسال بکوشید . ولی اگرچنین نیتی‌را براستی ندارید وتنهابرای‌خودنمایی می گویید :«اینجارا باغ خواهم کرد» ناچار در باره وسایلش نخواهیداندیشید .درآنحال ممکن‌است پایه‌لاف و گزاف رابالا برده ومدعی‌شوید که‌یك عمارت هشتاد طبقه‌ای هم دریك گوشه آن باغ موهومی خواهیدساخت

چنانکه این حزبسازان نظیر همین لاف‌و گزاف را هم‌دارند و در چند مرامنامه‌ای که بدستم افتاده می‌بینم گذشته ازدیگرماده‌ها که‌همگی لغواست یك ماده‌هم «اصلاح‌دین» مینویسند که این خودش دلیل است که بیك‌بار از معانی چشم پوشیده‌اند وتنها در بی الفاظند اینها را کسانی می‌نویسند که‌اگر بپرسیم: «دین‌چیست؟...» خواهند درماند و معنی درست آنرا نخواهند توانست . با اینحال گستاخانه برمیدارند این عبارت ها رامی نویسد .

این‌عبارت ها درست مانند آنست که‌یك مرد بی چیز ولانی کسانی را دورخود گرد آورده وبآنها وعده تاسیس یك‌بانك دهد و یا گفتگو

از یك شرکت یك‌علیاوردی کنه .

روزهاییکه تازه بتهران آمده بودم می‌شنیدم یکی گفته من «دایرة المعارف» خواهم نوشت . روزی در یك مجلس گفتگو میکردند گفتم : دایرة‌المعارف یا انسیکلوپیدی کتابی‌را میگویند که همه دانشها‌را در بر داشته‌باشد واینست آنرا یکتن نمیتواند نوشت . بلکه باید دانشمندان هر فنی در نوشتن آن‌شرکت کنند . پس آنکه‌مدعی‌است دایرة‌المعارف‌خواهد نوشت همین دلیلست که‌معنی دایرة‌المعارف‌را نمی‌داند .

آن‌لاتیکه‌می‌نشینند ووعده تأسیس بانك‌میدهند پیداست که معنی بانك را نمیداند آن حزب‌سازانیکه‌در مرامنامه‌هاشان‌می‌نویسند : «اصلاح‌دین» بیگمانست که معنی دین را نفهمیده‌اند . اگر فهمیده بودند‌چنین سخنی گستاخی نمی‌نمودند .

. موضوع دین بماند ، درآن زمینه «وحدت ملی » گفتگو کنم‌.این یك چیزی است از سالها بزبانها افتاده از سالها این آرزو در میانست که توده ایران همگی یکی گردند و در میانشان جدایی و پراکنده‌گی نباشد . ما نیزآنرا آرزو میکنیم . ولی باید دید مقصود چیست و از چه راه میتوان بآن‌رسید ؟.

برای‌روشنی مطلب موانع آن‌یگانگی را شرح دهیم : در ایران امروز چند چیز است که‌توده را از هم پراکنده و پریشانی بمیان ایشان انداخته : یکی از آنها کیشهاست ، در ایران شمرده ایم چهارده مذهب است که پیروان هر مذهبی از هم جدا می‌باشند. دیگری‌از آنها زبانست در این کشور زبانهای بسیاری هست از ترکی‌و عربی‌و ارمنی و آسوری وفارسی واینها خود مایه جدایی و کینه توزی می‌باشد . دیگری از آنها پریشانی اندیشه‌هاست که شماچهارتن رابایك اندیشه پیدا نتوانید کرد .

اینها موانع یگانگی است وما که چاره میخواهیم باید‌یکایك‌اینها را دورباشیم، واین کاریست که مااز‌نه‌سال‌پیش بآن برخاسته‌ایم ومیکوشیم. دراین‌نه‌سال ما ازیکسو باآن موانع نبرد کرده وبهر کدام حمله‌های سختی

کرده‌ایم و از یکسو بنشر حقایق و روشن گردانیدن معنی درست زندگی تلاش نموده‌ایم.

مثلا در پیش ازمخالفت که با شعرا کرده‌ایم سخن راندم. آن‌مخالفت را چرا کرده‌ایم؟.. چه‌نتیجه‌از آن میخواستیم؟ برای این کرده‌ایم که یکی‌از علل پریشانی اندیشه‌ها شعرهای همان شاعران میباشد. اینان درزمان‌مغول دردوره‌بدبختی وزبونی‌ایرانیان برخاسته وهرچه‌شنیده واندیشیده‌اند ـ از کج و راست و سودمند وزیانمند ـ برشته نظم کشیده و برای آیندگان یادگار گزارده‌اند.

شما اگر یك دیوان شاعری را باز کنید و با یکدقتی آنرا جستجو نمایید درهرصفحه چند مطلبی متناقض‌هم بنظم کشیده شده: تعلیمات دینی، فلسفه‌یونان، بدآموزیهای‌خراباتیان، پندارهای‌صوفیان، گمراهیهای باطنیان، خرافات بنی‌اسرائیل، بافندگیهای منجمان و بسیار مانند اینها همه بهم در آمیخته، وبا یك زبان خوش و شیوایی برشته شعر آورده گردیده. اینست کسانیکه‌بآن دیوانهاانس دارند مغزهای آنها آکنده ازاندیشه‌های‌متناقض میباشدودر نتیجه‌همین آکندگی‌مغزاراده‌هاشان واخلاقشان آلوده‌است.اینست علت مخالفت ماباآن شعرها ودیوانها.

این یك موضوعیست که باید بسیارمشروح‌تر ازاین‌بنویسیم. دراینجا مقصودآنست که دراین نه‌سال‌ماهمه درراه یگانگی توده، یابگفته‌دیگران «وحدت‌ملی» کوشیده‌ایم کنونهم‌درهمان‌زمینه میکوشیم. این همه گفتارهای پیاپی برای نشرحقایق است که اندیشه‌ها بهم نزدیك گردد.

ما این را خود دانسته‌ایم ومیکوشیم. ولی دیگران تنها بنوشتن در مرامنامه بس میکنند که نه معنایش را میدانند و نه کمترین کوشش را در آن راه بکار خواهند برد بلکه همین رفتار بیخردانشان که هر چند تنی یك حزبی پدید میآورند خود دلیل است که کمترین علاقه را باین موضوع ندارند، زیراا گرعلاقه داشتندخودشان به‌پراکندگی نمیکوشیدند. اگرعلاقه داشتند بایك‌شوق ودلخواه بما پیوسته همدستی می نمودند.

داستان اینان داستان آن کودکی است که در کودکستان جمله هایی یادش داده بودند که یکی‌هم این‌بود: «چون پدر ومادرمان خوابیده صدا نکنیم...» کودك این‌را یاد گرفته بوددرهنگام ظهر که پدرومادرش خوابیده بودندباآوازبلندآنرامیخواند. اینان در بیشعوری از آن کودك کمتر نیستند. «اتحاد» و«اتفاق» و«وحدت‌ملی» واینگونه عنوانها را یادگرفته‌اند ولی خودشان‌یگانگی را بهم‌زده هرچهارتنی حزبی میسازند، کوتاه سخن آنکه ما از راه نشرحقایق پیش آمده‌ایم ومقصودمان آنست که یکرشته حقایق روشن گردد ویك‌دسته مردان باغیرت - ازدورونزدیك - درپیرامون آنها همدستی نمایند وراهنمای اندیشه‌های توده باشند.

مادر ایرانیان یك بیچارگی غریبی حس کردیم. در این جهان پر حوادث این مردم بیچاره نمیدانند چکار کنند وروبکدام‌سو آورند. همچون غریقی بسیل افتاده دست وپازنان میدوند ونمیدانندکارشان بکجا خواهد انجامید.

سالهاست‌درایران راهی‌برای زندگانی‌نیست ومردم‌همه سرگردانند ونمیدانند رو بکجا بر گردانند یکدسته گوش بسوی اروپا دوخته‌اند که‌یك آوازی‌ازآنسو بشنوندوفهمیده ونافهمیده دنبالش‌را گیرند،وهرچه‌دراروپا هست - از دموگرات، و سوسیال دموگرات، و ناسیونال سوسیالیست، و کمونیست - درایران شبیهش را سازند. یکدسته دیگری چشم از جهان پوشیده وخود را بدامن اندیشه‌های کهن - ازصوفیگری و خراباتیگری و ماننده‌آن - می‌اندازند وبا اینها خودرا سرگرم میسازند. یکدسته‌دیگری سرگردانی را بابی‌حمیتی‌توأم‌گردانیده به بیگانگان می گرایند وخود را افزاردست آنان میگردانند.

به‌بینید بیچارگی بکجا رسیده: دراین کشور خونها ریخته شد وپس

از سالها کوشش مشروطه (یاحکومت ملی) برپا گردید وهنوز سی وچند سال نگذشته دسته‌های انبوهی از آن دلسردی می نمایند، وماچون میپرسیم: «علت این دلسردی چیست؟!» می بینیم پاسخی نمی توانند، وعلتی جز سرگردانی و نافهمی برایش پیدا نمی کنیم.

این سرگردانی وبیچارگی توده، من ویارانم را بر آن وامیدارد که بمیان آییم ومردان غیرتمند را ازدور ونزدیك بیاری خود خوانیم وباین سرگردانی وبیچارگی چاره اندیشیم. بر آن وامیدارد که یکرشته حقایق زندگانی را بمیان آورده ویکراهی باز کرده وهمه آزادگان وغیرتمندان را بهمراهی دعوت نماییم.

ما نیك میدانستیم در این کشورمردمان خونگرم باغیرت فراوانند فراوانند آن مردان گردن فرازی که خواری وزبونی توده آنان رادلسوخته گردانیده وبرای کوشش وجانفشانی دراین راه آماده‌اند.

ایندسته مردان فراوانند، ولی ازهم پراکنده‌اند وبهم مربوط نمیباشند. هریکی به‌تنهایی در آتش دردمیسوزند، هریکی به‌تنهایی میاندیشند وچاره‌ای نمیتوانند. ما میخواهیم آنان‌را بهم مربوط گردانیم، میخواهیم همه را یك راه کشانیم. بآنانست که آواز برداشته میگوییم:

بیایید ای غیرتمندان، بیایید ای دلسوختگان، بیایید هم اندیشه باشیم وبچاره دردها کوشیم، بیایید ازدور ونزدیك دست بهم دهیم واین توده گرفتار را رها گردانیم.

رستگاری ایران بادست شما تواند بود. ولی باید بیکراهی در آیید وهمگی اندیشه وآرزو یکی گردانید. باید از دورو نزدیك خود را بما بشناسانید وباما ارتباط پیدا کنید برای همین مقصود ما روزنامه را بنیاد گزارده‌ایم.

ماچنانکه گفته‌ایم شانزده موضوع‌را برگزیده‌ایم که بتدریج بگفتگو گزاریم. اینها برنامه ماست. ما که‌شما را بهمدستی میخوانیم برنامه‌خودرا برای شما شرح‌میدهم:

مایش از همه میخواهیم هواداری از مشروطه کنیم. چنانچه گفته‌ایم مشروطه پاسروشته داری توده بهترین شکل حکومت است. میباید بکوشیم واین را در ایران استوار گردانیم و نگاهش داریم. کسانیکه‌از این‌دلسردی‌مینمایند‌دلیلی جزهوسمندی یا نافهمی ندارند. آنانکه‌میگویند: «آزموده شد این توده شایسته مشروطه نیست» باید پرسید، اینرا که آزموده ؟! .. دراین کشور هنوز مشروطه اجرا نگردیده تاکسی بیازماید مردم شایسته آن نمیباشند. هنوزانبوه مردم معنی مشروطه را نمیدانند. هنوز جز نامی از مشروطه درایران نمیباشد.

دوم ایرانیان قدر کشور خودرا نمی‌دانند. این سر زمین بااین‌آب وهوا وبا این باردهی، یک‌نعمت گرانبهاییست که باید قدر آنرا بدانند وباکاشتن وآباد کردن‌وکان بیرون آوردن ازآن بهره‌مندی نمایند. از آنسوی همیشه بنگهداری‌آن کوشند ودراین‌راه‌جانفشانی‌دریغ‌نگویند. چنانکه میگویند ایران شش برابر خاک فرانسه است. در حالیکه نفوس ایران یک پنجم مردم فرانسه میباشد. از سنجش این‌ارقام میتوان نتیجه گرفت که این سرزمین برای زندگانی دوازده برابر نفوس کنونی کفایت‌دارد. در جاییکه‌باحال کنونی برای زندگانی‌مردم کم خود کفایت ندارد ومانا گزیر گردیده ازدیگران غله خریداری میکنیم.

این خود نتیجه ندانستن معنی زندگانی و پی نبردن بحقایق است. مادراین باره میخواهیم حقایق راروشن گردانیم‌واز راهیکه نشانداده ایم دست بهم داده بنگهداری‌این سر زمین، وهم چنین به‌بهره‌مندی از آن کوشیم.

سوم یکی ازگرفتاریها در ایران درهم آمیختگی کارها وپیشه‌ها

وشناخته نبودن معنی آنهاست . ایرانیان معنی درست کار و پیشه را نمیدانند واینست بمفتخواران و بیکاران که خود گناهکارند و باید خوارشان داشت احترام میگزارند . یك رشته کارهای بیهوده‌ای‌را (از قبیل دست بدست گردانیدن کالاها و مانند آن) مشروع می‌شمارند واز آنسوی کار کردن در ادارات دولت‌را که نیاز سختی بآن‌داریم نامشروع میانگارند .

اینها گذشته از آنکه نادانیست وبرای توده مایه ننك میباشد خود اختلال بزرگی در پیشرفت زندگی پدید می آورد . اینست مامعنی‌حقیقی کارو پیشه راروشن گردانیده می کوشیم این زمینه را بحقیقت خود بر گردانیم (۱) .

این چند چیز از مقاصدما آنهاییست که تاکنون شرح کرده‌ایم ومن دراینجا بطورخلاصه آوردم. بازمانده راهم بیاری‌خداشرح‌خواهیم کرد.(۲) برای‌همدستی‌درپیرامون‌اینهاست که همه نیکمردان‌رامیخوانیم

(از پرچم‌روزانه‌شماره‌های۶۹و۷۰و۷۱مورخه۲۷و۲۸و۲۹فروردین ماه ۱۳۲۱)

---

(۱)ـ کتاب کاروپیشه‌وپول دیده‌شود .

(۲)ـ کتاب ورجاوند بنیاد دیده شود .

۱ـ زنان اگر نیکند از ما یند و اگر بدند از ما یند

ازسالها درایران کسانی خودرا هوادار زنان نشان داده بستایشها از آنان برمیخیزند و جایگاه والای زنان را بما نشان می دهند. اینان چنین وامینمایند که زنان دسته جدایی میباشند وما مردان بآنان ستم می کنیم و آن هواداری ایشان برای باز گردانیدن ستم است. ازآنسو یکدسته نیز در برابر ایشان اززنان بدمیگویند و گفتارها مینویسند و نکوهشها میکنند.

بهرحال اینها جز نادانی نیست. زنان دسته جدایی نیستند تاسخن از نیکی یابدیشان رود. زنان اگر نیکند ازمایند اگر بدند از مایند. زنان از ما زاده اند وماازز نان زاده ایم.

زنان کیستند؟. زنان مادران وخواهران وهمسران ودختران مایند. ماهمه در یکجامی زییم، در پیش بردن زندگانی دست بهم داده ایم. کوششهای ما بهر زنانست و کوششهای زنان بهرما. خوشیهای ما بیش از همه از رهگذر زنانست.

پس چه جدایی میانه ما و آنهاست ؟!.

گاهی نیز اینان گفتگو از «حقوق» زنان میکنند. چنین وا مینمایند که زنان را «حقوقی» هست که ما جلو آنها را گرفته ایم. زنان باید پای بپای مردان راه روند وهمچون آنان در پارلمان نماینده باشند، همچون آنان درعدلیه داوری گزیده شوند، همچون آنان وزیر گردند ورئیس اداره شوند. اینها «حقوق» آنهاست که ماجلو گرفته ایم.

ولی اینها «حقوق» زنها نیست و ما در این باره سخن خواهیم راند. زنان باید بکشور و توده دل بندند و از پیشآمدها آگاه باشند و در برخی کارها همدستی نمایند. ولی نماینده شدن و داور بودن کارهای آنها نیست. خدا زنان را برای کارهایی آفریده و مردان را برای کارهایی.

آری امروز بزنان ستمهایی میرود. ولی نه از آنکه آنان دسته جدایی هستند، بلکه از اینکه آمیغها (حقایق) شناخته نمیباشد و یکراه بهراه برای زندگانی در میان نیست.

یک حق زنان که امروز پایمال میگردد حق شوهر پیدا کردن و فرزند داشتن است. این حق بیچون و چرای زنهاست.

خدا زنان را برای مردان و مردان را برای زنان آفریده که هیچیکی جدا از دیگری نتواند زیست، و از اینجاست که شماره زنان و مردان را در همه زمانها یکسان (یا نزدیک بهم) گردانیده.

اینست مردی که بسال زناشویی رسیده و زن نمیگیرد و هر آینه زنی را بدبخت میگرداند. هر آینه حق او را پایمال میسازد.

اگر کسانی دلی هواداری از زنها به باید همین را بدیده گیرند. این ستم را باز گردانند یا این ستمگران در افتند، باید زناشویی ناچاری (اجباری) باشد که مردی که بسال زناشویی رسید زن گیرد، وگرنه بزهکار شناخته گردد و کیفر بیند.

یک ستم دیگر بزنان که باید آن را نیز یادآوری کنیم آنست که کار ناسزایی که زنی با مردی داشته زن لکه دار میگردد و همه او را «بی آزرم» می شناسند. ولی مرد لکه نمیپذیرد و کسی او را بی آزرم نمیشمارد. این بسیار بیخردانه و خود ستم بزناست. یک کاری که بوده باید هر دو کننده اش بد شمرده شوند.

ببینید بدی قانونها و نادانی اینمردم تا چه پایه است. اکنون در همین توده هستند نامردان روسیاهی که دخترانی را بنام صیغه «صیغه دوروزه» گرفته اند و سرمایه شان را نابود ساخته بدبختی انداخته اند.

هستند آن شیادانی که بنام عشقبازی زنانی را برسوایی کشانیده بنام

ودرماندهشان گردانیده‌اند که نه‌قانونها آنرا بزهکارمی‌شناسد ودنبال می‌کند و نه مردم آنرا بی آزرم و گناهکارمی‌شمارند.

یك ستم دیگردرباره‌زنان درزمینه«بیزاری» (طلاق) است. بیزاری برای مردان، بی‌هیچ بندی‌آزاد است. ولی زنان را چنان حقی‌نیست. ما دراین باره نیزسخن خواهیم راند.

اینها ستمهاییست که درباره زنان روانست. ولی نه‌ازآنست که‌زنان ازما جدایند. ازاینست که‌آیینی بخردانه درمیان نمی‌باشد. دوباره‌میگوییم: زنان ازمردانند ومردان از زنان می‌باشند.



۲ـ خدا زنان را برای کارهایی آفریده ومردان را

برای کارهایی

چیزی دیگر که باید دانسته شودآنست که زنان چنانکه درساختمان تنی ومغزی ازمردان جدایند کارهاشان درزندگانی توده‌ای‌نیزجداست. خدا زنانرا برای‌کارهایی آفریده ومردان را برای‌کارهایی. زنان برای خانه آراستن وبچه پروردن ودوختن وپختن واینگونه کارهایند.

چنانکه گفتم ازسالها کسانی برای زنان ایران نمایندگی‌درپارلمان وداوری در دادگاهها ووزیری درکابینه و اینگونه کارهاراآرزومندند و گاهی آوازی درمیاورند. برخی اززنها نیزباآنان هم‌آوازی نموده‌چنین می‌پندارند که داشتن آن کارها از«حقوق» ایشانست، واینکه نمایندگی پارلمان یا وزیری بآنها داده نمیشود ازخوار داشتن ایشان میباشد وبهر حال‌بخودبایا(واجب) می‌شمارند که بکوشندوبآنها برسند.رسیدن‌بنمایندگی پارلمان بزرگترین آرمان برخی ازآنهاست.

این‌هم ازچیزهاییست که از اروپایاد گرفته‌اند . دراروپا دربرخی‌از کشورها زنان نماینده توانند بود . بوزارت هم توانند رسید . دربرخی از کشورهای دیگر نیززنان خواهای آن کارها می‌باشند ودر آن باره‌دسته ـ بندیها میدارند. پنداشته میشود که یکی‌از نشانه‌های پیشرفت یك‌توده‌رسیدن زنان باین کارهاست .

ولی اینها همه خامست . دوباره میگوییم : خدا زنانرا برای کارهایی آفریده‌ومردان را برای کارهایی. نماینده‌گی درپارلمان وداوری درداد گاه ووزیری وفرماندهی سپاه‌واینگونه چیزها کارزنها نیست ، بدوشوند(علت):

یکی آنکه اینها بدوراندیشی ورازداری وخونسردی وتاب وشکیب بسیار نیازمنداست واینها درزنها کمست. زنهاچنانکه ازساختمان تنی نازك وزودرنجند درسهشها (احساسات) نیزچنان می‌باشند .

دیگری‌آنکه اینها باخانه‌داری وبچه پروری که بایاهای ارجدارتر زنهاست نتواند ساخت . زنیکه هردوسال وسه‌سال یکبار باروزخواهد شد وبچه خواهدآورد چه سازش دارد که داور دادگاه یا نماینده پارلمان یا وزیر کابینه باشد ؟!

آنگاه درآمدن درسیاست و کوشش درراه‌نماینده‌گی اززنان آنانرا بآمیزشها خواهد کشانید وچه‌بسا ناستودگیها که رخ خواهد نمود . اگر این در را بازنماییم زنان خودآرا وخودنما میدان خواهند یافت .

رویهمرفته کاری ناپسندیده‌است. زنان زودتوانندفریفت وزودتوانند فریفته گردند . پای ایشان ازکارهای کشورداری هرچه دورتربهتر.

میدانم کسانی خواهند گفت : نماینده‌گی‌زنان‌درپارلمان وبودن‌ایشان درسیاست درانگلستان هست وناستودگیها نیزبدید نیامده . میگوییم: همه توده‌ها یکی نیستند . انگلیسها خونسردترازدیگران میباشند . آنگاه در انگلستان نیزنمایندگان زن انگشت شمارند . بهرحال چیزی ستوده و در خورپیروی نمی‌باشد .

گذشته‌ازهمه‌اینها ، نماینده‌گی درپارلمان ووزیری‌درکابینه‌بارجمندی زنان نخواهد افزود . آن خانه‌داری وبچه‌پروری که ازبایاهای (وظایف)

ایشانست کمتر از این کارها نمی باشد . اگر پای هوسبازی در میان نیست همان بهتر که بانوان به بایاهای طبیعی خود پردازند .

دو باره می گویم : زنان باید از حال کشور و توده آگاه باشند ، پیشامدها را بدانند، بانجمنها درآیند، روزنامه‌ها بخوانند، در برگزیدن نمایندگان شرکت کنند. چنانکه سپس خواهیم نوشت برخی کارها و پیشه‌ها نیز توانند داشت. اینها همه سزاست، ولی نمایندگی و وزیری و داوری واینگونه چیزها با بایای ایشان ناسازگار است.

جنگ هم تا هست وجهان گرفتار آن می باشد زنها بایدهمچون مردها آگاهیها در آن باره فراگیرند وورزندگیهایی پیدا کنند. اکنون که جنگ اینرویه هراس انگیز را بخود گرفته که هواپیماها برسرشهرها می آیندو بمبها می ریزند و گازهای زهردار می فرستند ، چه زن وچه مرد ، باید دستورهایی در زمینه نگهداری خودشان و فرزندانشان یاد گیرند و آزموده و ورزیده باشند بلکه یکدسته از زنها بکارهای زخم بندی و مانند آنها پردازند اینها همه نیکست .

ولی سربازی وجنگجویی کار دختران وزنان نیست . زنان برای این کارها آفریده نشده‌اند وهنر نماییها نیز در آن زمینه نتوانند کرد .اگر گاهی زنی یا دختری درجنگ ویا هوا نوردی هنری می نماید آنرادلیل نتوان شمرد.

پیداست که اینها همه در زمان عادیست .در روزهای دشواری که گاهی پیش،تواند آمد پابستگی باین سامانها نتوان نمود . در چنان روز هائی ، چه زنان وچه مردان ،چه پیران و چه جوانان باید بکوشش پردازند وجان فشانی دریغ نگویند در چنان روزهایی زنان جنگ هم توانند کرد.

یك چیزی که باید در اینجا در پایان گفتار بگوییم آنست که در یك توده باید اندیشه‌ها وهمچنین روش زندگانی دریك پایه ویا بهم نزدیك باشد. در ایران یکی از گرفتاریهای بزرگ پستی و بلندی بی اندازه اندیشه‌ها و ناسازگاری روشهای زندگانیست .درهمین زمینه زنان دیده‌میشود که از

یکسو گروه‌انبوهی هنوز دست از چادر وروبند برنمیدارند و بار دیگر بآن باز گشته‌اند و آخوندها دست از گریبان ایشان برنداشته زنان‌روباز را بآتش‌دوزخ بیم‌میدهند، و از یکسو دسته‌ای‌از زنان‌بآرزوی‌وکالت‌پارلمان افتاده‌اند. شگفتر آنست که برخی از آزادیخواهان زیان این پستی و بلندی بی‌اندازه رانمیدانند وبجای نبرد باآن ملایان و کوفتن سرایشان که بسیار ارجدار است ترانه بیجای نمایندگی بانوانرا بمیان می آورند.(۱)

۱ـ دراین زمینه کتاب خواهران ودختران مادیده‌شود.

همه چیز را میدانند و هیچ چیز را نمیدانند

تا کنون بارها گله کرده‌ایم که ایرانیان معنی «دانستن» را هم نمیدانند. همین داستان «قضاوقدر» یک مثل نیکی برای این موضوع می باشد.

شما اگر در مجلسی بنشینید و چنین گفتگو کنید: «در زندگانی هر کس باید بکوشد تا نتیجه بردارد. اگر کسی نکوشد و یا راه کوشش را نداند ناچار در زندگی بسختی خواهد افتاد. همچنین توده‌ها آنهایی که نکوشند و راه کوشش ندانند بزیر دستی می‌افتند و بدبخت می گردند.» اینها را که سرا پا حقایق است شرح دهید، خواهید دید شنوندگان همگی از درون دل «بلی» میگویند و سرها را برای تصدیق تکان میدهند. خواهید دید یکی سری تکان داده میگوید: «بلی، لیس الانسان الاماسعی» آن یکی دهان پر باد کرده شعر میخواند:

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

آن دیگری بایک لحن فیلسوفانه می‌سراید: «هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت». چهارمی بنطق پرداخته میگوید: «بلی آقا. این نتیجه کوشش است که آلمان را بآن مقام رسانیده نتیجه کوشش است که انگلیس ها بیک نصف کره حکومت میکنند». آن دیگری میگوید: «من در باره سعی و عمل مقاله‌ای نوشته‌ام». این میگوید: «من بتازگی یک قصیده‌ای سروده‌ام». اینهارا میگویند و چنین می‌فهمانند که ما اینها را میدانیم و عقیده‌مند می باشیم.

درحالیکه نمیدانند و باوری هم ندارند. سخنانیست شنیده و فراگرفته‌اند ولی نفهمیده و باور هم نکرده‌اند. زیرا کسیکه یک چیز را

باور کرده ضدآن‌را نپذیرد. شما اگرعلم هیئت خوانده وداستان زمین‌و آفتاب ودیگر کرات را بدانسان که در این علم است یاد گرفته و باور کرده‌اید، دیگر هیچگاه بافسانه گاو ماهی گوش نخواهیدداد. اگربه بینید در کتابی آنرا نوشته آن کتاب‌را دور خواهید انداخت. شما اگر از بهداشت آگاهیدو این‌را باور کرده‌اید که آدمی چون بیمارشدباید ازراه رفتن پرهیز ودرمان بچاره کوشد دیگر سخن بضد آن نخواهید پذیرفت واگر دیدید درکتابی چنین نوشته: «در بیماری چاره و درمان تاثیر ندارد» مؤلف آن کتاب‌را نادان شمرده، آنرادورمیاندازید. معنی دانستن وباور کردن‌همینست.

کنون بیاییم برسرموضوع. ما بایرانیان می‌گوییم: شما اگر باور کرده‌اید «که در زندگانی باید کوشید ونتیجه برداشت» پس‌چگونه است صدها، بلکه هزارها سخنان ضدآن‌در میان شماارواج‌دارد؟! «العبد یدبروالله یقدر»، «ترید وارید وما یکون الاما ارید».

فلك بمردم نادان دهد زمام مراد

تو اهل‌دانش وفضلی‌همین گناهت بس

بخت ودولت بکار دانی نیست جز بتقدیر آسمانی نیست

گرچه تیراز کمان همی گذرد از کماندار بیند اهل خرد

رضا بداده بده وزجبین گره بگشای

که بر من‌وتو در اختیار نگشاده است

می خور که ندانی ز کجا آمده ای

خوش باش که ندانی بکجاخواهی رفت

کتابهاتان پراز اینهاست وچگونه شما اینها را می‌پذیرید؟!.. اگر داستان کوشش راست‌است پس اینهاچیست؟!.. پس عقیده‌بندرونیاز و سقاخانه وپیر چیست؟!..

شما اگر بکوشش ونتیجه آن باور دارید، پس چگونه است که می‌شنوید شاعری مردم‌رابتنبلی میخواندوبآنان‌درس بیغیرتی‌داده میگوید: «می‌خور که ندانی زکجا آمده‌ای» یا میگوید: «بر من و تو در اختیار نگشاده‌است» از او بدتان نمی آید وبدشمنی وجلو گیری نمی پردازید؟!.. این یك بام ودوهوا دردلهای‌شماچگونه پیداشده؟!..

شگفت تر آنکه گاهی کسانی پاسخ داده میگویند : «آن عقیده در جای خود درست است واینها درجای خود درست » ما نمیدانیم چگـونه تواند بود که دوعقیده ضدهم هریکی درجای خود درست باشد .ماميگوييم خدا بآدمیان اختیار داده که‌در کارهای زندگانی بکوشیم‌وهر کس نتیجه کوشش خودرا درمی‌یابد .آنان میگویند : بر من‌وتو اختیاری‌داده نشده ، واز کوشش نتیجه نتوان برداشت . این دوسخن‌چگونه هردو تواندراست بود ؟ ! . .

چندسال پیش در تهران متلکی برای شهرداری ساخته بودند کـه که بیکی از خانه‌داران اخطاری‌شده که‌خانه تو بخیابان خواهد افتـاد باید آنرا خالی کنی وهرچه زودتر عمله گزارده ودر وپنجره‌اش‌رابـکنی در همان‌روزها مأمور دیگری از شهرداری اخطاری‌آورده که‌بایددرهاو پنجره‌های عمارت خودرا فلان رنك گردانی ، وچون پافشاری‌می نموده که همین امروز باید اقدام‌شود خانه‌دار بخشم‌آمده وچنین گفته:«چه میگوئی آقا.اخطاری کرده‌اند که این عمارت خراب‌شود»مأمور پاسخ‌داده:«باشد، آن جریان‌دیگری‌دارد ، این جریان دیگری» .

درست داستان این کسانست که‌دو عقیده متضادرا میگویند : هـر یکی درجای‌خود درستست . ولی حقیقت آنست که اینها نه‌آن را فهمیده وباور داشته‌اند ونه این‌را.چنانکه بارها گفته‌ایم همین اندیشه‌های متضاد مغزهارا از کار انداخته . اینان مغزهاشان بیکاره شده واینست‌وظیفه‌خود را انجام نمیدهد .

بدتر ازهمه کار آن کسانیست که‌بااین عقیده پست جبریگری جامه مذهبی پوشانیده چنین میگویند :«خدا باید کارها را درست کند » یا بما ایراد گـرفته میگویند : « پس مـا عقیـده نداشته باشیم که کارها در دست خداست ؟ !» می گویيم : برای‌پستی وتنبلی بهانه‌شگفتی‌پیدا کرده‌اید. ای بیخردان این آیین را همان خدای‌آفریدگار گزارده که هر کسی وهر مردمی تا نکوشد نتیجه برندارد . هر کسی و هر مردمی تا خود نیـك نباشد از جهان بیکی نبیند . شما با این سخنان مزورانه خود بجنـك خدا میروید. شما میخواهید نکوشیدودست از هوسبازیهای خودبر ندارید وآنوقت از خدا بخواهید که شمارا ببزرگی برساند ، ویا درماندگی و

بدبختی خودرا که نتیجه قطعی نادانیها وهوسبازیهاتان بوده بگردن خدا اندازید، واین بیشرمی‌را دین و مذهب می نامید. ای بیخردان مگر خدا تنها خدای شماست ؟! .. یاشما در دستگاه خدا گرامی تر از دیگران می باشید ؟! ..

شما از بس نا فهمید، گستاخیتان تا باینجا رسیده که توقع دارید خدا ازبهر شما آیین خود را دیگر گرداند، وشمارا با صدآلودگی بسر فرازی رساند. توقع دارید که دیگران بکوشند و خدا نتیجه کوششهای آنهارا نصیب شما گرداند. از نادانی بچنین گستاخیهایی بر خاسته اید اینجا جایش نیست که بگوییم شما هم خدا را نشناخته اید، اگر خدا را شناخته بودید آیین او را هم میدانستید و بچنین توقع بیخردانه‌ای بر نمی خاستید.

(پرچم روزانه شماره ۸۹ ـ آدینه ۸۱ اردیبهشت ماه ۱۳۲۱)

بدآموزیها اثرش در کجاست؟

یکی ازخوانندگان نامه‌ای نوشته میگوید: «شما مینویسیدایرانیان چون عقیده به جبریگری دارند تنبلند وبکار زندگانی نمی‌پردازند. در حالیکه می‌بینیم ایرانیان بکسب وجمع مال بیش‌ازدیگران علاقه‌دارند..».

میگویم بدآموزیها اثرش درچیزهایی پدیدار گردد که بامیل وهوس آدمی موافق نباشد. برای روشنی سخن مثلی یاد میکنم:

درمیان ایرانیان یك خرافه‌ای هست که ازپشت سرمسافر نامه‌ای نباید نوشت. بسیاری از ایشان باین پندار پابستگی دارند، که اگر کسی بسفر رفت تا ازونامه‌ای نرسد اینها باونامه ننویسند. »ولی چنین فرض کنید که کسی ازیك مسافری طلبکار باشد، آیا باز پابستگی باین پندار نموده و نامه نخواهدنوشت وطلب خودرا نخواهد خواست ؟!. بیگمان خواهد نوشت وطلبکاری خواهد کرد و اساساً در چنان هنگامی هیچ این خرافه بیادش نخواهد افتاد.

این یك مثل کوچکیست ودرهمه‌جا چنینست. درجاهایی پابستگی به بدآموزیها نشان میدهند که با میل ودلخواهشان سازگار نباشد.

اینکه می گوییم ایرانیان عقیده‌بجبریگری‌دارند وتنبلی‌وبی‌پروایی نشان میدهند درپول اندوزی وسودجویی برای‌خودشان نیست. درآنمرحله هرگزجبریگری یابهانه دیگری بیادشان نمی‌افتد. بلکه درآن‌مرحله اگر شما ایراد بگیرید عقیده بضد جبریگری آشکار گردانیده « لیس‌الانسان‌ـ الاماسعی» خواهند خواند. این در کوشش بسود توده و نگهداری کشور دراینمرحله‌هاست که چون میل ودلخواهشان نیست جبریگری یامانندآنرا بهانه می آورند.

بهنگامیکه میگوییم : باید دست بهم داد و کوشید و جانفشانی نمود تااین کشوررا نگه‌داشت درآنجاست که بهانه میاورند ویکی میگوید : «وقتش نیست ، باید وقتش برسد»، دیگری میگوید : « کوشش ماچه‌نتیجه دارد؟!.. بایدخداکارهارادرست کند» سومی میگوید:«این مردم نیك نخواهند شد و کوشش ما بیهوده است» ، با این عذرها خود راآسوده گردانیده بکنارمیکشند .

بهمین دلیلست که بیسوادان درایران رویهمرفته بهتر از باسوادان و درس‌خواندگان میباشندودرهر پیشامدی آنان بهترازایشان آزمایش میدهند. مثلا درشهریورماه گذشته افراد سپاهیان که بیشترشان بیسواد و روستایی هستند همه غیرتمندی نشاندادند وآنچه شایسته سربازی بود انجام دادند و در نتیجه آن بسیاری از ایشان کشته شدند . در تبریز شش یا هفت تن ازسربازان را میگویند که در دژبانی چند ساعت جلو دشمن ر گرفته و راه‌ندادندو آخر هم تاتانگ نیاورده‌انددست یافتن نتوانسته‌اند . این یك نمونه‌از دلیریها وجانبازیهای تابینهاست. ولی افسران که همه‌درس‌خوانده میباشند جزچند تنی غیرتمندی و دلیری نشان ندادند و بیشترشان رو سیاه ازآب‌درآمدند. پیش از آن درداستان مشروطه‌این آزمایش بمیان آمد. در آن‌شورش و جنبشی که‌چند سال ایران در تلاطم و تکان بود همچنان طبقه درس خوانده(یا بهتر گوییم ادباء و فضلا و دانشمندان)بیشترشان دورولی نمودند و بد ازآزمایش در آمدند . یکدسته از ایشان این شیوه‌شان بود که روزهای خوشی بود خود رابمیان میانداختند وبدیگران فرصت نمیدادند وحماسه‌خوانیهایی میکردند.ولی چون روز سختی فرا میرسید خودراکنار میگرفتند . بلکه بادربار یا با دشمنان‌مشروطه میساختند . ولی از آنسوی توده انبوه که بیشترشان‌بیسواد یاکم‌سواد بودند و بهر حال سر و کاری با این کتابهای پراکنده نداشتند،آزمایش بسیار خوبی دادند وهمیشه در سختیها ایستادگی‌نمودند وراستی آنست که مشروطه‌راآنان‌پیشبردند . این است‌ازآن دسته‌یك‌تن بنام‌نگردیده‌یك کار بزرگی‌انجام‌نداده ولی‌ازاین‌دسته صدتن‌بیشتر بنام شدند وکار های بزرگی را انجام دادند .

شاید کسانی آقایان بهبهانی و طباطبایی و آخوندخراسانی وثقة‌الاسلام و شیخ سلیم را ایراد گیرند که از طبقه با سوادان بودند و آزمایشهای بسیار نیکی دادند. ولی اینان اگر هم‌درس خوانده بودند از طبقه آن درس خواندگان واندیشه‌های پراکنده بهره نداشتند.

آیا این از کجاست؟!.. برای چیست که در ایران با سوادان چنانند و بیسوادان چنین؟!.. آیا سر این‌را جز از کتابها باید جست!؟..

آیا جز از آنست که‌در همان کتابها سخنانی هست که‌در روزهای ترس و سختی بهانه بدست کسانی میدهد که دل بمرك ننهاده وخودرا بکناری کشند؟!..

آن تابین‌ها که در شهریور ماه غیرت ومردانگی‌از خودنشان‌دادند کسانیند که با دریافتهای ساده خدادادی‌بالا آمده‌اند واز پدرانشان واز دیگران جز درس غیرتمندی نیاموخته‌اند. ولی این‌افسران که گریخته‌اند دلهاشان پر از فلسفه‌های گوناگون می‌باشد و شاید هر یکی صد شعر قلندرانه از بر دارند.

آن بیسوادان که‌در جنبش‌مشروطه پافشاریها ومردانگیهاازخود نشان میدادند یك درس بیشتر یادنگرفته‌بودند: «مرد از سخن خودبر نمی گردد»(۱). ولی این ادباء وفضلا درسهای گوناگون دیگری آموخته بودند وبرای گریختن از جلو مرك صدبهانه در یاد داشتند: «الامور مرهونة باوقاتها» یا «عرفت‌الله بفسخ‌العزایم» یا «باهر که خصومت‌نتوان کرد بساز» یا:

«باش تا دستش ببنددروزگار   پس‌بکام دوستان‌چشمش‌درآر»

چندسال پیش روزی در مجلسی گفتگو میرفت که چگونه در پیش آمد مشروطه کسانیکه از ادباء وفضلا و بزرگان پیش گام شده بودند. در بمباردمان‌مجلس خودرا کنار کشیدند وتهران بیش‌ازسه‌ساعت‌ایستادگی

۱ـ‌این‌سخن از آن ستارخان سردار ملی، آن قهرمان میهن است که‌در برابر تقاضای تسلیم گفته‌است. هم‌او بود که بکنسول‌روس گفت: «من میخواهم هفت‌دولت‌را بزیر بیرق‌ایران بیاورم من بزیر بیرق بیگانه نمی‌روم». وتاآخرین‌نفس‌هم نرفت و آزادی‌ازدست رفته‌ایران‌را دو باره بازگردانید وباعث سربلندی وافتخارابدی ایرانیان گردید. گرد آورنده

نتوانست ولی ستارخان و باقرخان و یفرمخان و یار محمدخان و اینگونه کسان بیسواد آن پافشاریها را نشان دادند و مشروطه را پیش بردند؟! .. چون از من می‌پرسیدند گفتم: شما اگر در بیابانیکه میروید ناگهان گرگی یا شیری را در جلو ببینید آیا چکار میکنید؟! .. نه آنست که اگر راه دیگری هست بآن باز میگردید و خود را برنج و ترس نمی‌اندازید ولی اگر راه همان یکیست و باز گشتن هم نشدنی است ترس را کنار گزارده و بجلو میروید و با گرگ و یا شیر بنبرد می‌پردازید؟ ..

داستان آنان نیز چنین بود: ستارخانها و یفرمخانها در زندگانی یکراه بیشتر نداشتند و آن راه غیرت و مردانگی بود ولی آن ادباء و فضلا راه دیگر بسیار می‌شناختند. آنان گذشته از راه غیرت و مردانگی راه های خراباتیگری، قلندری، جبریگری، صوفیگری نیز بروی خود باز میداشتند. این بود چون در راه غیرت و مردانگی که پیش گرفته بودند بیم و ترس در جلو دیدند بآسانی براههای دیگری باز گشتند.

(پرچم روزانه شماره ۹۴ سالمه ۵ شنبه ۲٤ اردیبهشت ماه ۱۳۲۱)

چگونه میخواهید آب پاشید و آتش را خاموش نبینید ؟!

در سال ۱۳۰٤ که از سفر خوزستان برگشته در تهران بیکار بودم روزی بخانه یکی ازدوستان میهمان رفتم. چون باهم نشستیم و بگفتگو درآمدیم دوست ماچنین گفت: دیروزدرمجلسی بودیم چند نفر ازروزنامه‌نویسان و نویسندگان نیزبودند و سخن از درماندگیهای ایران میرفت. بیست سالست این کشور مشروطه‌شده ودراین مدت کوششهای بسیار بکار رفته. ولی نتیجه‌ای بدست نیامده بلکه ماروزبروزعقب‌تر رفته‌ایم.میگفتم علت چیست؟.. فلان نویسنده میگفت: توده بیسواد است. باید معارف را تعمیم وتوده را باسواد گردانید. فلان روزنامه‌نویس باوپاسخ داده گفت: اساس اخلاقست باید اخلاق مردم را اصلاح کرد. دیگری گفت: باید بمردم درس وطن‌پرستی داد. پیشرفت مردمان اروپا ازراه میهن پرستیست. باز دیگری گفت: بایدکاری کرد که‌قانونها اجراشود.مردم‌چون‌مدتی درزیرقانون زندگی کردند خود بخود تربیت میشوند. بدینسان در یك مجلس چهار عقیده پیداشد وهریکی ازاینها دلیلها برای‌عقیده خود یادمیکردویکساعت بیشتر مباحثه میرفت.

دوست‌ما آن داستان را میگفت و مقصودش آن بود که من بگویم کدام عقیده درستتر است. ولی من چون اندیشه روشنی نداشتم بخاموشی گراییدم. دوباره پرسید و گفتم موضوع باین آسانی نیست. گفت: من‌دلم میخواهد ما ایرانیها یك نصف دارایی خود را بدهیم ودرد این کشور را بدانیم ویك نصف دیگر را بدهیم وچاره آنرا بدست‌آوریم.

اکنون آن دوست ما مرده است وپس ازپانزده سال آنچه‌داستان را بیاد من انداخته جمله های اخیر اوست. آری مردمی که دچار بدبختی

گردیده ناتوان ودرمانده شده‌اند سزاست که دارایی خودرا درراه چاره آن بکار برند. سزاست که شب وروز آرام نداشته باین کار کوشند.

اینست من بخوانندگان دوباره یادآوری میکنم که آن سخنانی‌را که ما در پرچم درزمینه درماندگیهای ایرانیان وعلت آن نوشتیم ازقبیل سخنان دیگر نشمارند وآنها را نیك خوانند وباندیشه سپارند وبا فهم و خرد خود قضاوت نمایند. چنین انگارید که یك انجمن بزرگی برپا کرده وچنین میخواهند که درباره درماندگیهای این توده و علتهای آن گفتگو شود وشما را نیز بآن انجمن خوانده‌اند و یکی برخاسته چنین میگوید: علت درماندگیهای ایرانیان این اندیشه‌های بست و پراکنده‌ایست که از هزار سال پیش اززمان سلجوقیان ومغولان پیدا شده و در کتابها ودلها جاگرفته، و سپس دلیلهایی را که ما درشماره‌های پیش یاد کردیم شرح داده و از یکایك شما خواهش میکند که آنها را بیاندیشید و نظر خود رابگویید.

ما پرچم را برای چند مقصودی بنیاد نهاده‌ایم که یکی از آنها گفتگو در این زمینه‌هاست و اینست دوست میداریم خوانندگان هر یکی اندیشه خودرا بنویسند وبفرستندواگر ایرادی دارند بگویند. مامیخواهیم درد بخوبی شناخته گردد و همه آنرا بشناسند وسپس از چاره گفتگو کنیم ودست بهم داده آنرا پیش بریم.

این نشناختن درد بایرانیان بسیار گران بسرمی‌آید. چه امروز هزاران کسانی رنج می‌برند و پول میریزند وکتابهای زمان سلجوقی و مغول را که سراپا زیانست بچاپ رسانیده درمیان مردم نشر می کنند، وچون زیان‌آنهارا نمی‌دانند کار خودرا نیك می‌شمارند. هزاران کسان این کتابها را خریده بالذت می‌خوانند وآسیبی‌را که‌ازآن بفهم‌ومغزخود می‌رسانند درنمی‌یابند. روزنامه‌هاییابی آن بدآموزی‌های کهن را باید آموزیهای نوینی که از اروپا ارمغان رسیده بهم‌آمیخته هر روز منتشر می گردانند. اینهاهمه نتیجه نادانستنست.

چیزیست بسیار روشن شما اگر چند شب‌پیاپی با رستمنامه‌یاشهنامه بسر برید وداستانهای آنرا بامیل‌بخوانید این درگفتارو کردار شما تأثیر خواهدداشت وشاید درراه رفتن همچون پهلوانان گام خواهید بر داشت

کسی اگر سه چهارشب پیاپی بسینما رودو حرکات چارلی‌چاپلین‌را تماشا کند بیگمان در رفتارش اثرهایی خواهدداشت و بی آنکه خود بفهمد تقلید از چارلی‌چاپلین خواهد کرد . شما اگر کتاب له میرزابل ویکتورهوگورا بامیل وعقیده بخوانید بیگمان جایی دردلتان برای ژان والژان باز کرده آرزومند خواهیدبود که‌همچون او بکارهایی پردازید .

چنین فرض کنیم بیك کسی ستمی‌رفته واوخشمناك‌شده میخواهدانتقام بکشد وبایك‌چهره برافروخته‌ای آماده گردیده که‌بسر ستمگررودبا او زدوخوردر نماید ، وشما در همان هنگام باو رسیده وشروع بسخن کرده چنین می گویید : «ای بابا، این‌چه خیالیست شماداریدی ؟ ! ..این‌زندگانی چند روزه‌باین‌چیزها نمی‌ارزد . بعلاوه کارهادردست خداست . شما بخدا سپارید اوخودش بهتر انتقام می کشد . . .»این‌سخنان‌را بگویید خواهید دید کم کم خشمش فرو نشست و عزمش سست گردید و با این فلسفه بیغیرتی بخودتسلی‌دادوپی کارهای‌خودرفت.اینهاچیزهاییست که‌ازصبح‌تاشام صدهامانندش رومیدهد وشما بادیده‌می بینید .

نمیدانم پس چگونه میخواهید که مردم آنهمه سخنان رنگارنگی را که‌در باره جبریگری بانثر یانظم گفته‌شده ، و آنهمه فلسفه های بی غیرتی که‌بافته گردیده ،آنهمه نکوهشهایی که ازدنیا سروده‌شده‌وهمگی درکتابها پراست بخوانند وبشنوند ولی تأثیری‌در آنها نکندوارادهٔشان را نکشد ؟ ! . . چگونه‌میخواهید که‌آب روی‌آتش بپاشید وآن آتش‌را خاموش نبینید ؟ ! . .

(پرچم روزانه شماره ۹۲ـ ۳شنبه ۲۲ اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۱)

ما خود خواهان سوادیم

نکوهشهاییکه در گفتارهای گذشته ازدرس خواندگان وسستی عزم و ناستودگی خوبی آنها نوشتیم دیده میشود در برخی روزنامه ها آن گفتارهارا عنوان می کنند وچنین می فهمانند که ما میخواهیم مردم با سواد نباشند . وچنین نسبتی را بما داده آنگاه از پیش خود بپاسخ می پردازند . اینست می نویسیم ما چنان چیزی را نگفته‌ایم و شما هم بیهوده زحمت نکشید .

اساساً خواهشمندیم سخن بمیان نیاورید و بگزارید ما مطلب را روشن گردانیم . این گفتگو نچیزیست که هر کس درآن دخالت کند . اگر کسانی باین موضوع وباین گفته‌ها اهمیت می‌دهند باید تا بآخر گوش دهند و نیك بفهمند و بیندیشند و آنوقت اگر ایرادی پیدا کردند بگویند . اگراهمیت نمیدهند بهتراست نادیده گیرندو بخاموشی گرایند این ترتیب که مطلب را تحریف کنند و یا تصرفی از اندیشه خود در آن نمایند بسیار بیجاست .

شگفت‌تر آنست که گفته میشود : «اگر این اندیشه های پراکنده باعث گمراهی وبدبختی است بایدچاره آنرا نیز بادانش بنماییم» . ما نمیدانیم مقصود اینان از دانش چیست ؟ ! . . آن کدام دانش است که چاره این پراکنده اندیشیها واین گمراهی هارا تواند کرد ؟ ! . . فیزیك یاشیمی یا پزشگی یا ریاضیات یا روانشناسی یا کدام دانش دیگری است که چاره اینها را خواهد کرد ؟ ! .. وآنگاه اگرچنین چاره‌ای هست چرا تا کنون نکرده‌اید؟ ! . . شما تاکنون هیچ زیانکار بودن این اندیشه های پراکنده‌را نمیدانستید . چه شد که فوری چاره‌اش‌را هم پیدا کردید ؟ ! . .

مانخواهیم رنجید ازاینکه کسانی بنوشته‌های‌ما ایراد گیرندو بازبان

ساده آنرا بنویسند .اگراینان ایرادهای خود را بنزدما فرستند درپرچم بچاپ میرسانیم . این‌ایرادها بسود ما خواهد بود زیرا همانها وسیله خواهدبود که پاسخهایی نویسیم ومطلب خودرا روشن‌تر گرانیم .

رنجش ما از اینست که کسانی بخواهند در این‌سخنان تصرفی کنند وازاندیشه‌های خود چیزی بیفزایند .اینها که مامی نویسیم‌چنانست که یا باید همه‌را پذیرفت ویا باید بیکبار ردکرد .

امادر باره‌سواد مانه‌تنها دشمن با سوادی‌نیستیم خود خواهان آن می‌باشیم . ما میگوییم : هرکس‌از زن ومرد وشهری‌وروستایی بایدخواندن ونوشتن یاد بگیرد .چیزیکه‌هست مااین‌را مقدمه می شناسیم بآنکه مردم حقایق‌را یادبگیرند . ما یکرشته حقایق بسیار مهمی‌را ـ حقایقی که‌مایه رستگاری ایران ، بلکه سراسر شرق‌است ـ دردست‌داریم و میخواهیم در دلها جادهیم . برای این میگوییم : بایدهرکسی‌خواندن‌و نوشتن بیاموزد.

ما اساس «شناختن حقایق» رامیشماریم و سواد را برای این می خواهیم . وگرنه سوادیکه مقدمه‌باشد بخواندن دیوان ایرج و رمانهای بی‌شرمانه وبیادگرفتن بدآموزیهای پست زمان مغول پیداست که جززیان نتیجه‌نخواهد داد . پیداست که‌جزمایه بدبختی‌نخواهد بود.

ما بهرکاری ازراهش‌درمی‌آییم .ما نیک‌میدانیم که‌امروز در جهان بیسواد نتوان زیست بیسوادی امروز با کوری‌وکری همسنگ‌در می‌آید . اینست می گوییم باید همه‌باسواد باشند . ولی‌ازآنسوی از دامهایی که‌در ایران درزیر پای‌باسوادان گسترده‌شده وازآن باتلاقهای بیمناکی که‌در سر راه ایشانست ناآگاهی ننموده می‌کوشیم که اینها را نیزازجلو بر داریم .

ماگفتگومان با کسانیست که سواد را به تنهایی کافی میدانند ، با کسانیست که‌باین دبستانها و دبیرستانها امید بی اندازه بسته رستگاری شرق‌را ازآنها میخواهند . این اشتباه از سالها دامنگیر شرقیان بوده است ودرهمه‌جا با شتاب بسیار به‌تأسیس دبیرستان ودانشکده کوشیده‌اند. جرجی زیدان‌یکی از نویسندگان بنام مصر بودوشایدبسیاری ازخوانندگان نوشته‌های اورا خوانده‌اند . اینمرد یکرشته گفتارهایی داشت زیر عنوان

«علموهم و کفی» (داناشان گردانید و همان بس است) . مقصودش این بود که مصریان و دیگر شرقیان همینکه با سواد شدند و از دانشهای اروپائی بهره یافتند کافیست .

اینان اساس گرفتاریهای شرقیان را نمیدانستند و اینست چاره آن را هم نمی‌شناختند . در پاسخ آنهاست که ما می گوییم : تنها درس خواندن بس نیست . بلکه درس خواندن با حال کنونی بسیار زیان آورست . می گوییم : کاریکه باید کرد آنست که این گمراهیها و این اندیشه‌های پراکنده که رواج دارد از میان برخیزد و یکرشته حقایق زندگانی جای آنها را بگیرد .

امروز ما باید دو کار را در یکجا بکنیم . باین معنی : از یکسو با این گمراهیها نبرد کنیم و کتابهاییکه سرچشمه آنهاست بآتش کشیم و نابود گردانیم . و از یکسو حقایق زندگی را در میان توده منتشر سازیم . اینست یگانه راهیکه شرقیان را از این گرفتاری و بدبختی رها تواند گرداند .

یکی از کوششهای ما آنست که الفبا عوض شود و یك الفبای درست و آسانی در ایران رواج یابد . امیدمندیم بزودی باین کار فیروز گردیم . ما خواستمان از این دو نتیجه است :

یکی آنکه یك الفبای ساده و آسانی در میان باشد که ما بتوانیم حقایق را بنویسیم و بچاپ رسانیم و در میان توده انبوه از شهری و روستایی پراکنده گردانیم .

دیگری آنکه این کتابهای زیانمندی که امروز در همه جا منتشر می باشد متروك گردد و دیگر کسی آنها را نخواند .

باید از دور و نزدیک دست بهم داد

دریکرشته گفتارهای گذشته مقصود خود را روشن گردانیدم واینک میخواهم روشنتر از آن گردانم :

امروز ایران دریکحالیست که اگر کسی نیك اندیشدوحال گرفتاری این توده را بدیده گیرد باید رویش نخندد وهمیشه دلتنك و ناآرام باشد. باید شبها خوابش نبرد وهمیشه دل پرازدرد دارد .

ببینید کشوریست ما داریم : دارای هوای خوش ، آبهای گوارا ، زمینهای بارده ، کشوری پرازنعمت و برکت . دراین کشورزندگی میکنیم ودرپی نگهداری آن نیستیم ، دراندیشه آبادیش نمی باشیم ، بهره‌ای که از آن توان برداشت برنمیداریم .

امروز یکدسته بزرگی دراین کشور به بهانه مذهب خودرا کنار کشیده میگویند ماکاری بکشور نداریم . اینان پول دولت را حرام میشمارند . کوشش درراه کشورونگهداری آن راگناه می‌پندارند. تامیتوانند مالیات نمیدهند ، بسربازی نمیروند .

اینان تاحدی پافشارند که‌ماهارا که بنگهداری کشورعلاقمندیم دشمن میدارند وآشکاره بد میگویندوریشخند میکنند ، وهرزمان که روزسختی بکشور پیش‌میاید بشماتت میپردازند.

دسته‌های کوچك دیگری بااین کشوردشمن میباشند ونابودی آنرا میخواهند. چون مذهبشان یانژادشان جداست دل پراز کینه‌ایرانیان‌دارند وبرای کینه‌جویی بدبختی آنان را میخواهند . دراین کشور زندگی میکنند وازخوشیهای آن بهره میبرند وازدرون دل دشمن‌آن میباشند .

یکدسته دیگر به بیگانگان گراییده بپیشرفت مقاصدآنان میکوشند . حزبی ساخته‌اند ، روزنامه مینویسند ، خودرا ازتوده میخوانند ، ولی‌برای دیگران کارمیکنند .

گروه انبوهی ازجوانان جزدربی هوس بازیها وخودنماییها نیستند وهر کسی بکارهای هوسمندانه دیگری میکوشند .

اینها شهرنشینانند . ازآنسوی روستاییان که اکثریت باآنهاست بیکباراازاین مطالب ناآگاهندوبیچارگان اززندگی جزستمکشی وتوسری خوری نفهمیده‌اند وکمترین علاقه را بکشوروواین مطالب ندارند. ایلها که‌آنها نیزدسته بزرگی هستند ازاین زمینه بسیاردورند وزندگی را جز کوچیدن ورفتن‌وبرگشتن - واگرفرصت یافتند - چپاول کردن نمیشمارند.

اینست اجمالی ازحال توده . کنون بگویید چکار باید کرد ؟!

آیاباید پیروی ازدیگران نماییم وما نیزبی‌پروایی کنیم؟!. آیا باید چشم براه حوادث دوخته بکاری نکوشیم ؟!..

نگهداری از کشوروآزادی توده وظیفه‌آدمیگری هر کسی میباشد.

هر کس که بهره‌ازآدمیگری دارد باید بآزادی خود و کشورش بکوشد و واززیردستی بیگانگان دوری گزیند

امروزمااگر بنگهداری کشورخودنکوشیم آیندگان بمانفرینهاخواهند فرستاد ونامهای مارا بیدی خواهند برد . فرزندان ما دچار تیره روزی گردیده ومارا مسئول آن دانسته ازبدگویی بازنخواهند ایستاد .

پس چگونه میتوان به‌پیروی ازدیگران بی‌پروایی نمود؟!.. چگونه میتوان چشم براه حوادث دوخت وآسوده نشست ؟! چنین اندیشه‌ای بسیار غلطست ومانباید بی‌پروایی کنیم . دیگران نمی کوشند نکوشند ما باید بکوشیم .

امروزیکراه بیشتری نیست ، وآن‌اینکه غیرتمندان جداگردند واز دور ونزدیك ، ازپیروجوان، از زن ومرد ، باهم مربوط گردند ، ویکراه پیشرفتی باندیشه گرفته همگی‌آن را بپذیرند ، وبرای کوشش در راه‌آن پیمان بندند ، و بدینسان یکدسته بزرگی پدید آورده مردانه بکوشش پردازند .

امروز باهمه این‌آلودگیها مردان‌آزاده وغیرتمند کم نیستند ،کم - نیستند ولی‌پراکنده‌وبیراهند. باین معنی که باهم مربوط نمیباشندوهریکی درتنهایی این گرفتاریها را می بینند ومی‌سوزند وناله وافغان بلند میکنند.

ازآنسوی راهی برای کوشش درپیش ندارند وجزاز گله وناله ویا اظهار افسوس ودریغ کاری نمی‌شناسند . نه دردهارا نیك میدانند ونه چاره آنها را می‌شناسند .

تنهاچاره‌آنست که‌اینان باهم مربوط گردند ویکتوده‌باشندوهمدستی نمایند . از آنسوی‌یکراهی برای کوشش بروی‌آنان بازباشد .

یگانه راه اینست ومانیز باین میکوشیم . اگرحزب میگوییم این را میگوییم . اگرجمعیت مینامیم این را میخواهیم .

مابرای اینکارزمینه‌آماده میکنیم، زیرا ازیکسو یك‌رشته حقایقی را برگزیده‌ایم ویکایك آنهاراشرح میدهیم . شرح میدهیم تازمینه برای‌یکی گردیدن اندیشه‌ها بازشود .

آن گفتارها که مادر پیرامون مشروطه نوشتیم مقدمه همین کاراست. کسانی اگرآنهارا بخوانند همه حقیقت وهمه راستی است. هرکسی که‌از خرد بهره‌دارد وبدلیل گردن میگزارد بایدآنها را بپذیرد. آنها درزمینه یکی‌ازمقاصد ماست . زمینه‌های دیگررا نیزیکایك بگفتگو گزارده‌حقایق را خواهیم نوشت (۱).

ازیکسو نیزمیکوشیم همه غیرتمندان ازهرکجاکه هستند بماگرایند وباماهمدست گردند وبرای این کارتلاشهایی بکارمیبریم .

این روزنامه برای همان مقصود است. هرکسی که‌اینهارا میخواند ودردلش تکانی‌پدیدمیآیدو بصددمیآید که مردانه کوشش درراه کشور وتوده کندبایا بماپیوندد وهمراهی نماید. اینست آنچه‌مامیخواهیم. اینست آنچه در راهش میکوشیم .

(پرچم روزانه شماره ٤٧ ـ ٤شنبه ٢٧ اسفند ماه ١٣٢٠)

۱ـ چنانکه نویسنده وعده داده درهرزمینه گفتنیها را گفته و کتاب های بسیاری بیادگار گذارده‌است خوانندگان بدست‌آورده بخوانند .

خرسندی هر کسی جز در خرسندی همگان نتواند بود

یکتوده که در یکجا میزیند، بهر اینست که دست یکدیگر گیرند و در بسیج نیازاکهای زندگانی بهم یاری کنند، نه بهر آن که آزو خود خواهی بکار اندازند و با کشاکش زندگی را بهم تلخ گردانند.

دوباره میگوییم: بکشاکش نه نیازی هست و نه خود شایا می باشد.

در یکتوده هر کسی باید نه تنها پروای خود، پروای دیگران نیز دارد، و در هر کاریکه می کند سود توده را بدیده گیرد، سود خود او نیز در اینست.

چه، آرمان زندگی خرسندیست، و خرسندی هر کسی جز در خرسندی همگان نتواند بود.

یک توده مانند یک خانواده، و سرزمینی که در آن میزیند مانند خانه است. این سرزمین هرچه آبادتر و بارده تر بهره آنان از زندگانی بیشتر، همگی باید یکدل و یکدست بآبادی و بار دهی سرزمین خود کوشند، همگی باید در بند آسایش توده باشند.

☆☆☆

یک توده که دریکجا میزیند بهر اینست که دست یکدیگر گیرند و توانا و ناتوان در بسیج نیازاکهای زندگانی بهم یاری کنند، نه بهر

آنست که آز و خود خواهی ودیگر خویهای جانوری را بکار اندازند و با کشاکش زندگی را بهم تلخ گردانند .

آدمیان در زندگانی بهمدستی نیازمندند و ایـن با هم زیستن بهر همدستیست ، نه بهر کشاکش‌وازپا انداختن‌یکدیگر. کشاکش دشواریهای زندگانـی‌راچند برابر می‌افـزاید .

آدمیان یك بایای ورجاوندی (از سوی خدا) بگردن میدارند . باید روی زمین را آباد گردانند ، شهرها برپا کنند ،راهها سازند ، کشتزار ها پدید آورند ، جانوران سودمند را بپرورند ، بابدیها وبیماریها نبرد کنند باید دست بهم‌داده باینها کوشند ، نه بایکدیگر کشاکش کنـند . دوباره‌میگوییم: بکشاکش‌نه نیازی‌هست و نه خود شایا میباشد . کشاکش همانست که‌در سك‌ها و گربه هامی‌بینید وبدانسان روترش می کنید .

دریك توده هرکس باید نه تنها پروای خود ، پروای دیگران نیز دارد، وچون یکتن ازتوده است خودرا پاسخده‌راه افتادن چرخ زندگانی توده‌ای دانسته ، درهر کاری که‌میکند سودتوده رابدیده گیرد . سوداو نیز دراینست. چه، آرمان‌زندگانی‌خرسندیست ، وخرسندی‌یك کسی جزدر خرسندی همگان نتواند بود .

امروزانبوهی ازمردمان‌اینهارانمیدانندوازروزیکه سربر آورده‌اند زندگانی توده‌ای رامیدانی برای بکار بردن آزوهوس وخود خواهی می‌پندارند وباینسو وآنسو دویده پول می‌انبازند ، و داراك می‌اندوزند و بناتوانان چیرگی مینمایند ، بی‌آنکه خودرا گناهکار شمارند . اگر شما ایرادی گیرید بایك شگفتی پاسخ دهند:« چکار کرده‌ایم ؟!. میکوشیم و زندگانی بسر میبریم»،یا دست بدامن کیشهای خود زده‌چنین گویند:« ما که‌از دستور خدا بیرون نـرفته‌ایم ،میکوشیم وروزی میخـوریم»، یـالغز فلسفه مادی را دستاویز گرفته بپاسخ پردازند:«زندگی نبردست .همه می کوشند ما نیزمیکوشیم» . اینان بایایی برای خود جز کوشیدن و پول بدست آوردن‌و باخانواده‌خودخوش‌زیستن‌نمیدانند، واز آمیغهای(حقایق)زندگانی بسیار دورند .

شگفت تر آنکه همین کسان چون بکزبانی از کسی میابند بگله و ناله میپردازند، واین‌درنمی‌یابند که‌اگرچنین‌است که‌هر کسی درزندگانی‌تنها پروای خود کند وجزدر پی سودخود نباشد، چه‌جای این گله و ناله است؟! اگر شما میخواهید از دیگران آسیب نیابید این راهش آنست که چه شماو چه دیگران، هر کسی در کارهای خود سود توده را بدیده گیردو آسایش خودرا درآسایش دیگران شناسد.

اینکه شماجز پروای خود ندارید ودیگران پروای شمارا دارند،یك آرزوی بسیار بیجاییست. آن بازرگانی که بازرگانی راجز برای پول درآوردن‌نمیداند وبخود سزامیشمارد که کالا را نگهدارد و ببهای بسیار گرانی بفروشد،چه گله خواهد داشت‌از آنکه یك پزشکی نیز پزشکی‌را جز دستاویزی برای داراك اندوختن نشناسدو برسر بیماران بجای آنکه دراندیشه بهبود آنان‌باشد،بدرمانهای هناینده‌تر(مؤثرتر)بپردازد،بدراندیشه سود خود بوده بیماری را هرچه درازتر خواهد؟! چه گله خواهد داشت ازاینکه‌یك گلکاری(بنا)هم‌پیشه خودرا جزافزاری‌برای سودجویی نشمارد و چون خانه بهر کسی بنیاد گزارد بجای آنکه باستواریش کوشد سود خود را بدیده گرفته‌هرچه سستش گرداند؟! بلکه‌چه گله خواهد داشت اگر دزدی شبانه بخانه‌اش آید و دارا کش برد، یا راهزنی در شاهراه جلوش را گیرد و لختش گرداند؟!.. اگر زندگی برای بکار انداختن آزو خود خواهیست اینهاهیچ یکی‌ناسزا نتواندبود.

بایداین آمیغها را دردلهاجاگزین گردانیدومردمان‌رااز گمراهی بیرون آورد. آنچه‌را که‌مردمان باید بدانند اینها و مانندهای‌اینهاست. یك‌توده مانند یك خانواده و سر زمینی که در آن می زیند مانند خانه بلکه ارجمند تر از خانه میباشد. زیرا آن توده گذشته از آنکه در این سرزمین میزیند و جایگاه ایشانست، نیازاکهای خود را نیز از این دد می‌آورند و زیستگاه آنان نیز می باشد.

اینست این سرزمین هرچه‌آباد تر و بارده تر باشد بهره مردم از زندگانی بیشتر خواهد بود،واینست همگی بایدبکدل ویکدست بآبادی و

باردهی سرزمین خود کوشند این نیز شگفت است که انبوهی از مردمان آمیغهارا در یك زمینه کوچکی درمی یابند. ولی در زمینه بزرگی در نمی یابند. مثلا گر در یك خانواده باشندگان باهم باکشاکش راه روند. آن یکی خوراکی را که می پزد، اندی را در آشپزخانه پنهان کند و بهر خود نگاه دارد و این یکی بر سر سفره چیرگی کند، ورسد فزونتری برای خود برداشته دیگران را گرسنه گزارد، و آندیگران هر چه توانستند از کالاو کاچال (اثاثیه) خانه بدزدند و بفروشند و در بیرون خوراك بخورند ـ از چنین خاندانی همگی رو گردانند و دشنام و نکوهش دریغ نگویند و اگر با یکی از آنان روبرو گردیدند زبان بنکوهش باز کرده چنین گویند:

«اینکه راه زیست خاندانی نیست، زیست خاندانی برای آنست که چند تنی دست بهم دهند و نیازمندیهای زندگی را آسانتر بسیجند، نه برای اینکه هر کسی جز در بند شکم خود نباشد و خوراك از دست هم ربایند شما با این رفتار چه بهره از خوشیهای زندگانی توانید یافت؟!» یا مثلا اگر چند تنی که همراه می باشند و بسفر میروند در راه بجای همدستی با هم، هر کس تنها سود خود جوید، خوراکی را که رنج میبرند و می پزند در بخشش آن با یکدیگر نبرد کنند و یك رنجی هم در خوردنش برند از چنین همراهانی همگی بیزاری جویند و آنانرا جز کسان دژ آگاه و دژخویی نشمارند، و زبان بنکوهش باز کرده چنین گویند: «این چه رفتاریست که اینان میدارند؟! با این رفتار دیگر چرا همراه شده‌اید؟؛ چرا تنها تنها نمیروید که باری رنج کشاکش بدیگر رنجها افزوده نگردد؟!»

این آمیغهارا در زمینه خانواده یا چند تن همراه درمی‌یابند، ولی در زمینه توده در نمی‌یابند. در حالیکه بنیاد توده بهر آنست که بنیاد خانواده است.

اینکه ما میگوییم: «یکتوده مانند یك خانواده است» یکسخن شاعرانه نیست، بلکه یك آمیغی است. بنیاد خانواده و توده هردو برای اینست که آدمیان همدست گردند و بیکدیگر یاری کنند و نیازاکهای زندگانی را باآسانی بسیجند. برای اینست که از باهمیدن نیرویی پدید آورند و

بدشواریهای زندگانی چیره درآیند پس هرآنچه در باره خانواده توان گفت ، درباره توده نیز راستست. کشاکش و سود جویی چنانکه در زندگانی خاندانی بد است و آن زندگانی را بهم زند، وخانه را ویرانه گرداند در زندگانی توده‌ای نیز بداست وآنرا بهم زند و کشوررا ویرانه گزارد بلکه در اینجا چون زیان آن بیشتر است و مایه بدبختی ملیونها مردم میگردد باید بدترش شماریم . این بسیار نافهمی‌ست که یك کسی بابای خودرا تنها پول در آوردن وبا خانواده خود زیستن شمارد ، و پروای توده و کشور ندارد این معنی زندگی را ندانستن است . در یکتوده هر کسی باید بزندگانی توده‌ای ارج گزارد وخودرا پاسخده راه افتادن چرخ آنزندگانی شمارد ،و در هر کاری که میکند در بند آسایش توده باشد .



باید زندگی به آیین خرد باشد

گرانمایه‌ترین چیزی که خدا بآدمیان داده خرداست. خرد داور راست و کج و شناسنده نیک و بد می باشد. باید زندگی بآیین خرد باشد. این بسیار زیانست که آدمیان خرد را از کار اندازند و رشته خود را بدست آز و کینه سپارند.
بسیار زیانست که زندگانی خلپ (شیرین) را بخود تلخ گردانند.



از شگفتیهاست که انبوهی ازمردم ـ از گذشتگان و کنونیان خردرا نشناخته‌اند و نمی شناسند. از گذشتگان صوفیان وخراباتیان و باطنیان و پیروان کیشها، چون گفته‌هاشان باخرد راست نمی آید از آن بیزاری نموده‌اند صوفیان گفته‌اند: «باخرد نتوان بخدا رسید» خراباتیان بهانه آورده‌اند: «خرد نیز گره زرازهای جهان نمی گشاید» باطنیان و پیروان کیشها برای آنکه مردم را به پیروی از پیشوایان خود وادارند دلیل آورده‌اند: «خردهای ما نارساست» بسیاری از اینان نیز زبان بنکوهش باز کرده اند و خراباتیان و صوفیان شعرهای بسیاری در این زمینه از خود بیادگار گزارده‌اند.

از کنونیان نیز دانشمندان اروپا چون آدمی را تنها همین تن وجان سترسا شناخته سرچشمه کناکها و خواهاکهای او را جز خود خواهی ندانسته‌اند، از اینرو بخرد «بمعنی راست آن» پی نبرده از آن ناآگاه مانده‌اند چنانکه روان را نشناخته اند خرد را نیز نشناخته‌اند. اینان‌چون سرچشمه همه دریافتهای آدمی‌را مغز او می‌شمارند، وساخت‌مغز درهمگی بیکسان نیست، از اینرو بیك نیرویی که‌در همگی باشد و بیکسان دریابد باور نداشته‌اند. بدتر از اینها آنکه کسانی به‌نیك وبد ویاراست و کج باوری نمیدارند وچنین میگویند: «در جهان آمیغی نیست، ونیك و بد ویا راست و کج همه انگاریست، هر کس آنچه با هوس یا سهش خود سازگار می‌یابدویاسود از آن برمیدارد نیك یا راست می شمارد، و آنچه راکه نه چنین است بد یا کج می پندارد».

انبوهی ازمردمان که مغزهاشان از پندارهای گوناگون آخشیج هم فرساییده ، وباخرد داوری میانه نیك و بدوراست و کج نمیتوانند ، باین گمراهی دچارند .

بدینسان‌چند گروهی باخرد دشمنی بو یا از آن‌ناآگاهی می‌نمایند وبسیاری از آنان جدایی میانه پندار وانگار وگمان و هوس با خرد و داوری آن نگزارده کشاکشهایی را که فیلسوفان ویا پیروان کیشها با دیگران درمیان خود می‌دارند ، که بی گمان سرچشمه‌آنها پندارباقی و پیروی‌از گمان‌وهوسبازی ومانندهٔاینهاست برخ ما کشیده چنین‌میگویند : «خردها نیزباهم کشاکش‌میدارند »ولی‌اینها همه‌لغزش‌وهمه نادانی‌است. گرانمایه‌ترین چیزی که‌خدا بآدمیان‌داده خرداست ، آدمی که‌بر گزیده آفریدگانست این بر گزیدگی جز درسایه داشتن روان وخردنیست .این بدترین‌نادانی‌است که‌آدمیان خردرا نشناسند بدترین بی‌بهرگیست که خرد را بکار نپندازند ودر زندگی راهنمای خود نگیرند .

بایدبصوفیان ودیگران گفت: «اگر با خرد نتوان بخدا رسید پس با چه چیزاست که‌توان‌رسید؟ ! اگرخرد گره‌از رازهای‌جهان‌نمی‌گشاید دیگر چه چیزی تواند گشاید ؟ ! . اگرخردهای‌شما نارساست‌آن چه‌چیز است که‌نا رسا نیست ؟ ! . . »این گفته‌ها بآن می ماند که کسی‌بگوید: «بادیده چیزهارا نتوان دید » که باید پرسید : « پس با چه‌چیزی توان دید ؟ ! »

آفریدگار چنانکه چشم‌را بهردیدن و گوش را بهر شنیدن داده و خـرد را هـم بهر شناختن سود و زیـان و نیـك وبـد و راست و کج داده است.

آنانکه میگویند :«در جهان آمیغهایی‌نیست همین کتاب‌رابخوانند تا هستی آمیغها را دریابند ، بخوانند تا بداوری خرد بشنوند اینها که نوشته‌ایم.همه آمیغهااست واگر نیست بگوییدچه ایرادی‌توانیدداشت.

امادانشمندان اروپا، چنانکه گفتیم سرچشمه‌لغزشهای ایشان‌نشناختن گوهر روان است ، چون روا . را نشناخته اند چه شگفتی دارد که خردرا هم نشناسند ؟!

ولی ما چون روان را با دلیلهای استواری‌نشان داده‌ایم ناچارنیست

که آن‌را بپذیرند ، وخرد را که از بستگان اوست نیز بشناسند .

ما این باز نموده ایم که روان چون خواهاکهایش جز خواهاکها و کناکهای تن وجان مادیست ناچار خرد نیز جز از تن وجان مادیست ناچار خرد نیز جز از تن و جان ، واز ماده بیرون است. خرد نیز همین حال را میدارد. خرد نیز از ماده بیرون‌است وبسته ساخت مغزی نمیباشد. خرد خود جدا سر و در داوری‌ها آزاد و بی‌یکسوی میباشد. ببینید: شما فلان کار بدرا میکنید وسود از آن برمیدارید، (مثلا پول کسی که بدستتان افتاده می‌ازانید وباو نمیرسانید)، با آنکه سود برده‌اید خردتان آنرا بد خواهد شمرد وشما را خواهد نکوهید این خود دلیلست که در جهان آمیغهایی هست ، دلیلست که خرد آمیغها را تواند شناخت ، و چون این شناسش آزادانه و بی‌یکسویانه می‌باشد همین دلیل است که خرد پیرو خودخواهی نمی‌باشد واز ماده وقانون آن بیرونست . اینها بهر نشان‌دادن خرد است مردمان که آن‌را نشناخته از ارجش آگاه نمی باشند از آن بهره‌مندی نیز نخواسته رشته کار ها را ، پیش از همه ، بدست آزو هوس و کینه و خود خواهی ومانند اینها می سپارند و این مایه بدبختی بهر جهانست.

دو باره میگوییم : این مایه بدبختی بهر جهانست باید زندگانی به آیین خرد باشد.

باید آدمیان خرد را راهنمای خود گردانند وزندگانی رابراهنمایی آن پیش برند اگر در آرزوی آسایش وخرسندیند، اگرخواهای‌یکزیست شایای خود می‌باشند راهش اینست وبس.

این بسیار زیانست که آدمیان خرد را از کار اندازند ورشته خودرا بدست هوس وآز و کینه سپارند بسیار زیان است که زندگانی شلپ را بخود تلخ گردانند.

این بدان میماند که راهروانی که در تاریکی شب ودر یك زمین ناهمواری راه می‌پیمایند، چراغی‌راکه در دست میدارند خاموش گردانند و یا رویش را بپوشند و ازآن بهره‌مندی نخواهند ، ودرآن تاریکی از گودالی بگودالی درغلطند.

امروز این همه گرفتاری‌ها در جهان ، همه هوده آنست که

مـردمـان بخرد ارج نمی گـزارند و آن‌را راهنمای خودنمی گردانند، همه میوه آنست که یك آیین بخردانه ای روان نمی باشد.

این خود گام بزرگی (یك جهشی) درراه پیشرفت (بگفته‌اروپاییان شهریگری) خواهد بود که بخواست خدا در جهان یك آیین بخردانه‌ای روان گردد.

(از بخش ۲ کتاب ورجاوند بنیاد)

آدمیان همگی از یك ریشه‌اند

آدمیان همگی از یك ریشه‌اند این تیره‌ها که‌درمیانند همگی یکسانند، و یکی‌رابدیگری برتری نیست. برتری یك مرد یایك توده جز از راه درستی روان و خرد، و پاکی دین و زندگی نتواند بود.

تیره هاییکه در دانش و هنر پیش افتاده اند این یك فیروزی بزرگیست که‌بهره آنان گردیده، لیکن باید بدیگران یاوری کنند، و از دانش وهنر خود بآنان سود رسانند، ودر پیشرفت آنانرا نیز همراه گردانند. این‌رفتار رابنام آدمیگری کنند، به پیروی از خرد کنند، بهر آسایش خودشان و دیگران کنند. بسیار نادانیست که با دانش‌وهنر دیگران را زیر دست گردانند. بسیار نادانیست که‌با نیرنك وفریب تیره‌هایی‌را از پیشرفت بازدارند.

این یك بدنامی بزرگی بآنان خواهدبود.



آدمیان چه اروپایی و چه آسیایی و چـه دیگر جایی، همگی از یك ریشه اند. همگی از یك پدر و مادر پایین آمده اند. این تیره هایی که امروز درمیانند، چه آلمانی‌وچه‌انگلیسی‌وچه‌روسی وچه ژاپونی

وچه ترك وچه ایرانی وچه تازی وچه دیگر تیره‌ها ، ازراه نژاد و گوهر، همگی یکسانند ویکی را بدیگری برتری نیست . آن برتری که اروپاییان در برابر آسیاییان و برخی از آنان در برابر دیگران ، برای خود میپندارند از خرد بسیاردور است مردمان که باین جهان ناخواهان میآیند وناخواهان میروند ودرساخت تنی وروانی همگی یکسانند ، چه برتری یکی را بدیگری تواند بود ؟! آنگاه این برتری جویی چسودی تواندداشت ؟! اگر کسانی درآرزوی برترینند ، برتری یکمردی یایك تیره‌ای جز ازراه درستی روان وخرد وپاکی دین وزندگی نتواند بود توده‌هایی که‌ازاروپاییان وآمریکائیان دردانش وهنر پیش افتاده‌اند ، این یك فیروزی بزرگیست که بهره آنان گردیده ولی اگر میخواهند ازاین فیروزی هوده‌ای راکه شاینده است بدست آورند،واز نیکنامی وسرفرازی بهره‌مند گردند ، باید بدیگر تیره‌های پس‌افتاده یاوری کنند ، واز دانشها وهنرهای خود بآنان سودی رسانند ، ودرراه پیشرفت آنانرا نیز همراه گردانند .

این رفتاررابنام آدمیگری کنند ، به‌پیروی‌ازخرد کنند ، بهرآسایش خودشان ودیگران کنند. بسیار ناد نیست که با دانش و هنر دیگران را زیردست گردانند. بسیار نادانیست که بـا نیرنك وفریب تیره هایی را از پیشرفت بازدارند . این جنبش دانشهادر اروپا درسده‌های بـازپسین وهوده‌هایی که‌از آن بدست آمده یك داستان بسیار ارجداریست . آدمیان از روزیکه بروی زمین پیدایش یافته‌اند وهمیشه رو بسوی پیش داشته‌اند هیچگاه چنین گامهای بزرگی برنداشته بوده‌اند . باشد که خود اروپاییان معنی این جنبش وپیشرفت را چنانکه میباشد ندانند ، وارجش راچندانکه میشاید نشناسند . دو باره مینـویسم : یك فیروزی بزرگیست که بهره اروپا گردیده‌ولی اروپاییان‌راه بهره‌مندی ازآنرانمی‌شناسند ، وهوده‌ای که‌ازآن‌مـی گیرند یاآنست که‌افزارهای جنگی گوناگون فراوان سازنـد ودر روی‌زمین ودر هواودر دریا وزیردریا بایکدیگر بجنگند ، ویااینکه توده‌های پس افتاده شرقی راکه افزارهای جنگی‌امـروز را دار نیستند زیردست گردانند. اینست‌هوده‌هایی که‌ازآن جنبش بیمانند دانشها برمیدارند بلکه برخی‌از آنان بیك کارننك آلوددیگری‌می‌پردازند، وآن اینکه میکوشند که‌توده‌های‌شرقی‌رافریفته درآلودگیهاونادانیها که‌ازسده‌هـای‌پیش داشته اند نگه دارند ، وراه بیرون آمدن از آن نـادانیها را برویشان می‌بندند . درهر کجا بادست شرقشناسان ، یابادست بیـآزرمانی که‌از خودآنجـا بر

میگزینندو پیش میکشند ، کیشهای گوناگون کهن را که پراز پندارهای بیپا وآموزاکهای سراپا زیان است ، استوارتر میگردانند ، وبجای آنکه دانشها وهنرهای خود رادرشرق نیز روان گردانند شرقیان را بخواندن فلسفه وسرودن شعر ومانند اینها برمی انگیزند بدینسان آنانرا پست ودر مانده گردانیده درزیر دست خودنگه میدارند. اینست رفتاری که درچنین روزگاری میکنند . اینها درخور پرده کشی نیست . این یك ننگیست که در تاریخ جهان خواهدماند. اگر پیشرفت دانشها ساتهای (صفحه‌های) درخشانی در تاریخ اروپا باز کرده است اینها ساتهای سیاهی در آن پدید خواهد آورد. افسوس که آدمی در راه خود خواهی تا باینجا فرود آید.

(از بخش ۲ کتاب ورجاوند بنیاد)

جنگ را باید با بدیها کرد

این جنگها که در جهانست جز میوه آز و کینه توزی نیست: جز ازخیمهای پست جانوری برنمیخیزد. این توده‌ها بهر چه می جنگند ؟!

بهرچه پیروی از خرد نمی کنند ؟! آیاچه جدایی میانه یکه‌ها و توده هاست ؟!

آیا بیابانیگری نیست که بی هیچ شوندی خون میلیونها جوانان را میریزند؟! سیاهکاری نیست که بر سر شهرها بمب می بارانند ؟!

درراه کدام خواست بزرگی اینهمه آسیبهارا میرسانند؟!.. این مردانی که جهان را با آزمندی و خونریزی راه می برند ارجمند نتوان داشت. جنك را باید بابدیها کرد، باستمگریها و مرز ناشناسیها کرد .

☆☆☆

این جنگ ها که در جهانست و در هر چند سالی یکبار تازه میگردد جز میوه آزو کینه توزی نیست، جز از خیم‌های زشت برنمیخزید و جزهمسنگ پیکارهای پلنگان و گرگان نمی باشد. این توده ها بهرچه می جنگند ؟!.

اگر درباره مرز یا در باره دیگری دو سخنی می‌دارند چرا آن‌را با داوری بپایان نمیرسانند؟!. چرا پیروی ازخرد نمی کنند، آیا چه‌جدایی میانه یکه ها وتوده هاست؟!. بهرچیست که یکه ها باید دوسخنی‌های‌خود را باداوری بپایان رسانند، ولی توده ها بزور آزمایی برخیزند و دست بتوپ وتفنگ یازند؟!...

راستش آنست که دولتهای‌بزرك اروپا که درسایه ساختن جنگاچهای نوین بسیارخودرا نیرومند دیده‌اند هریکی‌بآرزوی فرمانروایی به‌جهان افتاده می‌خواهد یگانه دولت بزرگی باشد که کشور های پس افتاده شرقی را زیردست گیردوبکشورهای کوچك‌اروپایی چیرگی‌نماید، وچون چندولتست که این آرزورا می‌دارند ازاینرو درمیانه کشاکش پیدا میشود وکار بجنك می‌انجامد.ازآنسوی درهریکی‌ازاین کشورهادسته‌هایی ازجنك بهره‌می‌برند ویکدسته کارخانه دارانند که از راه فروش جنگاچها ودیگر نیازاکها سود گزاف می‌برند، یکدسته سیاستگرانندکه در این کشاکش شناخته و بنام میگردند، یکدسته سرکردگانند که در هنگام جنك بپایگاههای بالاتری می‌روند، یکدسته جوانان هوسمندندکه‌ازپیدایش جنك میدان بخودنماییها وبرتری فروشیها پیدا می کنند. اینست جنك پیاپی پیش میآید ودر هر بار آسیبهای بزرگی‌بجهان می رسد هرچه هست : این جنگها نه بآنهانیازی هست ونه‌جهان سودی از آنها میبرد. کاریست سرا پا زیان وخود میوه خیمهای پست جانوری. آیا بیابانیگری نیست که در هرجنگی از اینسو و آنسوخون ملیونها جوانان‌رابخاك‌ریخته داغ بدلهای مادرانشان‌میگزارند؟! آیاسیاهکاری نیست که برسر شهرها بمب‌می‌بارانند وزنان‌وبچگان‌بیگناه را بابدترین مرگی‌نابودمی گردانند؟! آیا درراه کدام خواست این‌آسیبها را بجهان میرسانند ؟! چه هوده‌ای ازاین سیاهکاریها چشم میدارند؟! این مردانی که جهان رابآزمندی وخونریزی‌راه می برند ارجمند نتوان‌شمارید. اینان بارفتاد خود جهان آدمیگری‌راازارج انداخته‌اند.اینان آدمیان‌راهر چه پست‌ترگردانیده‌اند. اینان خود را سر رشته‌داران جهان می‌شناسند و

چنین وامی نمایند که جهان را جز بدینسان راه نتوان برد و ماینك میدانیم که چون این گفته‌های ما را شنوند خواهند گفت: «اینها آرزوهای خامیست. اینها پیش نرود آدمیان از نخست چنین بوده‌اند و هستند» یا خواهند گفت: «شما بگویید مردمان که گوش نخواهند داد. زندگی نبرد است». چون میخواهند دست از آزها و هوسهای خود بر ندارند چنین بهانه خواهند آورد. اینان از آن کسانند که برای سیاهکاریهای خود فلسفه از بر کرده‌اند. اینان نمیخواهند خرسندی و آسایش جهان را بدیده گیرند. نمیخواهند پیروی ازخرد کنند. نمیخواهند خوشنودی خدا را جویند. اینان میخواهند با هوس‌بازیهای خود همیشه جهانیانرا گرفتار دارند، میخواهند بیابی جهان‌را با آتش وخون کشند. میخواهند درراه هوسهای خود ملیونها جوانان را چون غنچه‌های ناشگفته بروی زمین ریزند، اینان آنانند که پیمان می‌بندند برای آنکه هرزمان خواستند بشکنند. آنانند که دروغ میگویند ودغل میکنند و اینها را بد نمیدانند. آنانند که چون بیك توده ناتوانی می‌رسند نه نام خدا، و نه آدمیگری، و نه پیمان، و نه زینهار، هیچیك جلو زور گوییشان را نمیگیرد ولی چون از یك توده تواناتری زور و فشار می‌بینند بی‌شرمانه بفریاد می‌پردازند و ستمدیدگی می‌نمایند اینان اندیشه های ما را خام پنداشته می خندند، و نا آگاهند که خامی اندیشه‌های آنها بهمگی آشکار گردیده، نا آگاهند که روزگار بکارهای آنان چه زهرخندهایی میزند. می گویند: «اینها پیش نرود» میگوییم: چرا نرود؟! دلیلش چیست؟! شما هر یکی در نوبت‌خود هوس‌بازی را بکنار گزارید و هر آینه پیش‌خواهد رفت‌می گویند: «آدمیان از نخست چنین بوده‌اند وهستند». می گوییم:

نه هرچه نبوده نباید بود. بسیارچیزهاست که نخست‌نمی‌بوده وسپس آغازشده وپیش رفته بسیارچیزهاست که تاکنون نیست و ازاین پس باید بود درجهان یکروزی بوده که داوری درمیان نمیبوده، ویکسی چون از کسی زورمیدیده ویا ستمی‌میکشیده بی‌بایسته این‌نیز بزور آزمایی برخیزد وخود دادخواهد. لیکن سپس کسانی به‌پیروی ازخرد، دادگاه و داوری پدیدآورده‌اند واکنون اگر کسی خود دادخواهد و بزور آزمایی برخیزد همگی اورا دژآگاه ویابانی خوانند.

میگویند: «زندگانی نبرداست». میگوییم: چه‌خوش بهانه‌ای بدستان افتاده لیکن بدانید اینسخن بی‌پاست و ما بی‌پایی آنرا نیك دانسته‌ایم.

آری توان زندگی را بانبرد بسر برد. ولی یک زندگانی جانوری باشد. آن باشد که امروز هست وشهرها ویرانه میگردد ومیلیونها مردان قربانی آزوهوس چندتنی میشوند.

اگرخواستتان اینست که زندگانی جز بانبرد نتواند بود بسیاردورید و ما پاسخ چنین پنداری را بارها داده‌ایم. جنك را باید با بدیها کرد. باستمگریها ومرز ناشناسیها کرد.

مردمان بجای آنکه بخیره باهم جنگند باید دست بهم دهند ونیروی خودرا یکی گردانند وبادشمن همگانی خودکه بدیهاست بجنگند. باید بکوشند وجهان را ازهر گونه بدیها ازجانوران گزا وآزارا، وازبیماری هاوازدغلها ونیرنگها - بپیرایند - خواستشان این باشد ودراین راه بکوشند وتاتوانند پیش روند بجای آنکه باین کشور وآن کشور بتازند و بیهوده این جنگاچها را بکاربرند وخونها ریزند، هرتوده‌ای درجای خود نشینند وبآبادی ونیکی جهان کوشند واگرتوده‌ای‌را دیدندکه سرستمگری میدارند ویا مرزدیگران رانشناخته درمی گذرند دست بهم داده آنانرادر جای خود نشانند و این جنگاچها را درآنراه بکار برند.

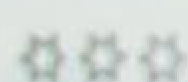
(ازبخش ۲ کتاب ورجاوند بنیاد)

جدایی میان توده‌ها بیش ازجدایی میانه خانواده ها نیست

توده هایی که‌در جهانند وازهم جدا می‌زیند اینهارا شوند هایی پدید آورده. این‌جدایی زیان‌ندارد. هرتوده‌ای در کشورخودآزاد زیند، ولی‌این‌مایه هم‌چشمی وبرتری‌جویی نسزدبود. جدایی میانه‌توده هابیش‌ازجدایی‌میانه‌خانواده ها نیست. توده‌ها توانند باهم‌چنان زیند که خانوادها می زیند، این‌بسیار شایاست که‌در میان توده‌ها نیزدادگاه وداوری‌باشد

وبرای جلوگرفتن از ستمگران ومرز ناشناسان نیرویی بسیجیده گردد. بسیار شایاست که برای سگالش و گفتگو درباره جهان و کارهایش انجمن بزرگی برپا گردد.

اینها گامهای بزرگی درراه پیشرفت وبهتری خواهد بود ولی زینهار اینها افزارهایی دردست توده‌های آزمند نباشد. زینهار نیرنك ودغل با آنها راه نیابد.



توده‌هایی، از بزرك و کوچك، که امروز درجهانند وهریکی کشوری را بهرخود برگزیده ازهم جدا می‌زیند اینها را شوندهایی ازهم زبانی وهم نژادی وپیش‌آمدهای تاریخی ومانند اینها پدیدآورده. این جدایی زیان ندارد. نمیگوییم نیکست. میگوییم زیان ندارد.

هرتوده‌ای می‌توانند در کشورخود جدا سرو آزاد زیند وبآبادی آن سرزمین کوشند ولی‌این جدایی وجدا سری مایه همچشمی‌وبرتریجویی بادیگرتوده ها نسزد بود این همچشمیها وبرتریجوییها که امروز در میان توده‌هاست به‌ازنیکی‌های آنهاست. این‌درخورنکوهش نیست که هرتوده‌ای بکشورخود دلبستگی دارند وبه‌آبادی‌آن کوشندآن درخورنکوهش است که هرتوده‌ای بی‌هیچ شوندی بدیگران برتری جویند وبرشك وهمچشمی برخیزند اگرمردمی درآرزوی برتریند باید بکوشند و بجهان نیك تر و سودمندترباشند. برتری جزازاین راه نتواند بود.

«میهن پرستی» که نامش بزبانهاافتاده معنای‌راست‌آن جزپرستیدن بمیهن نیست. بدیگران برتری‌نمودن وبآنان‌دشمنی‌نشان‌دادن ازمیهن پرستی بسیاردوراست. جدایی‌میان‌توده‌ها بیش‌ازجدایی‌میانه‌خانواده‌ها نیست. توده‌ها توانند باهم چنان زیند که خانواده ها می زیند بدانسان که هرخانواده در درون خاندان خود جدا سرودر کارهای خاندانی آزادند و در بیرون نیزبا دیگرخانواده‌ها همبستگی میدارند ویك‌آیین وسامانی درمیانه میباشد، باید توده‌ها نیزچنین باشند وباهمدیگر چنین زیند. اگرآرزوی‌آسایش وخرسندی میدارند راه اینست. چون در میانه توده ها نیز دوسخنی و کشاکش تواندبود این‌بسیار شایاست که درمیان‌آنها نیزدادگاه وداوری باشد ودوسخنی یاکشاکش که پدید میآیدآنرابدادگاه باز نمایند وداوری خواهند. و برای روانانیدن گزبردادگاه وجلوگیری ازستمگران ومرز-ناشناسان نیرویی‌ازهمه‌توده‌های نیك‌خواه جهان بسیجیده گردد. درسالهای

گذشته گاهی در اروپا چنین دادگاهی برپا کرده‌اند. ولی چون نیرویی برای روانانیدن گزبرداد گاه درمیان نبوده، وازآنسوی دادگاه افزاری دردست دولت‌های بزرك میبوده هوده‌ای بدست نیامده است.

نیز بسیارشایاست که ازهرتوده‌ای نمایندگانی برگزینند، ودریکی‌از کشورها (ویا هرزمان در یکی ازآنها) انجمن بزرگی برپاگردانند و بسگالش و گفتگودرباره آبادی جهان، وآسایش جهانیان، و جلوگیری ازستمگران ومرزناشناسان، ودستگیری بتوده‌های پس افتاده وناتوان و پیشرفت دادن بدانشها، وافزودن بتکان خردها و نیرومندی روانها، و استواری بنیاد پاکدینی پردازند. که بهرگزیری که رسیدند دست بهم داده بروانانند.

درسالهای گذشته در اروپا مانند چنین انجمنی را درسویس برپا کردند ولی‌چون پاکدلانه نمی‌بود، وانگاه راه‌بخردانه‌ای برای‌روانانیدن گزیرهایش نمیداشت هوده بدست نیامد.

آن دادگاه واین انجمن گامهای بزرگی در راه پیشرفت و بهتری (یابگفته اروپاییان: شهریگری) خواهد بود ولی‌زینهار این‌ها افزارهایی دردست توده‌های آزمند نباشد. زینهار نیرنك ودغل بآنها راه‌نیابد اگر براستی درپی‌هوده‌اند هرآینه باید پاکدلانه باشد.

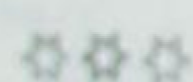
(از: کتاب ورجاوند بنیاد)

سررشته داری بهرپرستیدن بتوده‌است

سررشته داری (حکومت) بهرپرستیدن بتوده‌است بهرفرمانراندن بآنان یاسودجستن برای‌خود نیست. کسانیکه بکارهای همگی‌در می‌آیند باید آنرا بایای (وظیفه‌ی) ورجاوندی (مقدسی) دانند وبا دل پاك بکار فهلند (مشغول‌شوند).

سررشته دارای‌نیاز دارد اداره ها پدید آورد وکسانیرا بکارگمارد. شماره این کسان بیشتر ازاندازه نیاز نبایدبود. بیشتری مفتخواری پدید آورد. آنگاه نه نیکست رشته کار

کسی در دست دیگری باشد · چنین چیزی هرچه کمتر بهتر.
سررشته‌داری بایدتا تواند جز بکارهای همگی (اجتماعی) نفهلد (مشغول نشود) تا تواند کارهای دیگر را بمردم باز گزارد· این بهتر که‌در کارها بمردم‌راه‌نمایدو آنان رابرفتن وا دارد ·



از چیزهای دانستنیست که سررشته داری بهر پرستیدن (خدمت) بتوده (ملت) وراه بردن کشوراست. بهرفرمانراندن بمردم و برتری نمودن بآنان یا سودجستن بهرخودو پول توزیدن (بدست آوردن) نیست، بسیارجدایی هست میانه آنکه کسانی سررشته‌داری را بهرراهبردن کشوروپرستیدن بتوده‌شناسند ودرهر گامی آبادی کشوروآسایش توده‌رابدیده گیرند،باآنکه‌هوسندانی سررشته داری را بهرفرمانرانی وخودنمایی شمارند یاسود جویانی آنرا راهی برای سود جویی وداراك توزی (دارائی بدست‌آوردن) گیرند. این دوتا یکی نیست هوده‌هاشان هم یکی نتواند بود ونخواهد بود. آن‌یکی مایه پیشرفت توده و آبادی کشور خواهد بود واین یکی جزشوند (علت) پسرفت توده وویرانی کشور نتواند بود.

کسانیکه بکارهای همگی در می‌آیند، چه ازسوی توده بنماینده‌گی درسگالشگاه گزیده (درمجلس شوری انتخاب) میشوندوچه‌در کراد (دولت) یکی از اندامها می گردند. باید اینها بدانند و بدل سپارند، و فهلیدن (اشتغال داشتن) بآنکارها را بایای‌ورجاوندی (وظیفه مقدسی) دانند، و اگر درپی خشنودی خدایند خشنودی خدارا در آنها شناخته با دل‌پاک بکار فهلند. نیز کسانیکه خودرا شایا یا توانا نمی‌شناسند پاکدلانه ازپذیرفتن باز ایستند.

مردم هم اگر در آرزوی پیشرفت وسر فرازیند وخواهای آسایش وخرسندی میباشند، باید این آمیغها (حقایق) را بدانند و بپذیرند ودر زندگانی راهنمای خود گردانند. باید این نیکیهارا درخود دارند.

این بدخواهی (خیانت) باتوده و کشوراست که کسی بکارهای همگی درآید واین آمیغهارا راهنمای خودنگرداند. این بد نهادیست که کسانی فهلیدن (مشغول شدن) بکارهای همگی را راهی برای هوسبازی و خود-

نمایی، و یا افزاری برای سودجویی و داراك‌توزی پندارند. گناه تنها آدم کشتن و راه زدن نیست اینها نیز گناهست. اینها زیانش بیش از آدم کشی و راهزنی تواند بود.

سررشته‌داری نیاز دارد اداره‌ها پدید آورد و کسانیرا بکار گمارد، شماره این کسان بیش از اندازه نیاز نباید بود. چه بیشتری مفتخوری پدید آورد که خود زیانست و نباید بود. آنگاه این کسان چون رشته کارهای مردم را در دست می‌دارند. این خود لغزشگاهیست که آنانرا به برتریجویی و مردم آزاری وادارد و یا مردم را بچاپلوسی و گردنکشی برانگیزد. این نه نیکست که رشته کارهای کسی در دست دیگری باشد، چنین چیزی هر چه کمتر بهتر.

می‌توای گفت: سررشته داری ازاین باره همچون زهریست که بجای دارو بکار میرود و اینست باید پایید که بیش از نیاز نباشد سررشته‌داری باید تاتواند جز بکارهای همگی، از قانون گزاردن، اداره برپا گردانیدن و دادگاه بنیاد نهادن و سپاه‌ساختن و کشور راایمن گردانیدن و باتوده‌های دیگر همبستگی (رابطه) داشتن واینگونه چیزها ـ نفهلد.

باید تاتواند کارهای دیگررا ـ از کشاورزی و بازرگانی و افزارسازی و پارچه بافی و مانند اینها ـ بمردم بازگزارد.

از پرداخت سررشته‌داری یا کراد (دولت) ببازرگانی و کشاورزی و مانند اینها هوده‌ای جز این نتواند بود که بارخودرا گرانتر گرداند که از کارهای خود بازماند واین کارها را نیز نیك نتواند. آنگاه دست مردم را بندد و سامان زندگیرا بهم زند. چنانکه خواهیم آورد « آزادی کار » راهبری بسیار هنایند (موثر) در زندگانیست که تا می‌توان باید جلو آنرا نگرفت.

سررشته‌داری یا کراد چون راهبر توده (ملت) است او نیز بنوبت خود نگهبان مردم می‌باشد و سزای اوست که بکشاورزی و بازرگانی و هر رشته کاری، نگهبانی کند، لیکن این نه آنست که خود بآن کارها فهلد. فهلیدن بآن کارها جز نگهبانی، بلکه بآخشیج (ضد) نگهبانیست.

دراین باره آن بهتر که بمردم راه نمایند و آنانرا برفتن وادارند. قانونها گزارند و مردمانرا به پیروی از آنها برانگیزند. اینست راهی که بهوده تواند رسید.

(از بخش ۳ کتاب ورجاوند بنیاد)

از: پیام راهنما بیاران

ارج خود بدانید

این را می نویسم وروی سخنم با زنان ومردان غیرتمندیست که غم توده (ملت) میخورند وآرزومند نیکی وسرافرازی آن می باشند، و بیش ازهمه آزادگان را بدیده می گیرم . باین زنان و مردان نیکنهاد است که میگویم: «ارج خود بدانید» .

می گویم : این توده ازهزارسال بازهمیشه باآسیب‌ها دچار بوده و چون بدآموزیها پیاپی رونموده و گزندها پشت‌سر یکدیگر آمده آن‌راازپا انداخته ، و کنون شما اگر بسنجید وچنین‌خواهید که شمارشی‌از کسانیکه غمخوار توده توانند بود دردست کنید ناگریزشوید مردم‌را بچنددسته‌جدا گردانیده وازهمگی چشم‌پوشیده وتنها بیک‌دسته امیدبندید و چشم نیکوکاری وغمخواری‌دارید .

یك‌دسته انبوهی ازتوده آنانند که‌در روستاها می‌زیند و اینان با شایستگی‌هایی که‌در نهاد ساده خوددارند چون‌از همه چیز بدورند و در تاریکی‌نادانی فرو رفته‌اند چشم غمخواری از آنان نتوان داشت . دسته دیگر گروه انبوه شهریانند و اینان اگرچه بنیکوکاری بسیار نزدیکند لیکن چون بندهایی از پندارها و بد آموزیها در پاهای خود می دارند کنون‌را بآنان‌نیز امیدی‌نتوان بست . این دو دسته به پیروی و پشتیبانی از پیشروان آماده‌تر وشایسته‌تر باشند تا بآنکه‌خود پیشگام گردند و غم خواری ازخود نشان‌دهند .

یکدسته بزرك دیگری جوانانند که بیشتر خود سربارمی آیند و وبااندیشه‌های بسیار کوتاه پا بمیان زندگی‌میگذارند وهمه برآنانند که ازیکراهی بخودنمایی پردازند . اینان کمتر آگاهند که‌آن دانشهایی که فرا گرفته‌اند برای رستگاری درزندگانی بس‌نیست ، وکمتر آگاهند که

در زندگانی راهی می‌باید که همه در آن گرد آیند، و از جنبشهای پراکنده و خود سرانه آنان جز زیان و گرفتاری نزاید. هرچه هست از اینان با حالیکه می‌دارند ـ چشم غم‌خواری و نیکوکاری نتوان داشت و این به آسانی نخواهد بود که اینان براه آیند و بهره از رستگاری یابند.

دسته‌های دیگر آنانند که جز در بند خوشیهای خود نیستند و زندگی را جز خوردن و خوابیدن و کام‌گزاردن نمیدانند و هرگز پروای توده (ملت) نکنند، و یا آنانند که در آمدن بکار توده و غمخواری نمودن را راه روزی یافتن و شکوه اندوختن گرفته‌اند و جز در پی سود خود نمی‌باشند، و یا آنانند که چون خود هیچ کاری نمیتوانند بدنهادانه میخواهند هیچ کس نیز بکاری برنخیزد، و چندان تیره درونند که آبادی و پیشرفت کار توده و رستگاری جهانیان و بلندی نام خدا و همه این چیزهای گرانبها را فدای رشك پلید خود می‌سازند:

می‌باید همه اینها را کنار گزارید و چشم نیکی ندارید، و این یکدسته شمایید که غم توده را میخورید و نیکی آنرا آرزو میدارید و باید دیگران را نیز راه برید، و این بشماست که میگوییم: از کار خود نیك آگاه باشید و ارج خود بدانید.

خواهید گفت: از چه راه و چگونه ارج خود را بدانیم؟.. میگوییم: از آن راه که بزرگی کار را بشناسید و خود را هرچه آماده‌تر و شایسته‌تر گردانید. از آن راه که هر یکی پیش از همه بخود پردازید و خود را درست گردانید تا بتوانید چنین بار سنگینی را بفرودگاه رسانید. از آن راه که این را یك کار خدایی دانسته و همیشه دل بیاری و پشتیبانی او استوار دارید. از آن راه که خود را از دیگران جدا گیرید و همیشه خشنود باشید که نیکید و می‌توانید بنیکی توده (ملت) خود بکوشید. از آنراه که خود را پیشگامان شاهراه رستگاری شناسید و نیك دانید که نزد خدا بسی گرامی خواهید بود و این نیکنامی و سرفرازی جاویدان خواهد ماند.

نمی گویم : بخود بالید و بمردم برتری فروشید . چنین کاری از کوشندگان در راه خدا چه سزد ؟ ! . میگویم: از برگزیدگی و برتری که بهره‌تان شده شادمان باشید وارج آن شناسید .از برتری تا برتری فروشی دوری بسیاراست .

اگرشما ارج‌خود دانید و بزرگی کار خود راشناسید باید این‌دانید که‌درهر کاری‌فیروزی جز درنتیجه همدستی وهمراهی‌نتواند بود. وهر چه زودتر دانسته‌های پراکنده بیهوده‌ای را که در دلهای خود میدارید وهمانها شمارا از همدستی ویکدلی بازمیدارد ، بیکبار کنار گزارید ، وبهربهایی که بسرآید دست‌برادری بهم‌داده وبه پیشرفت‌کار کوشید .

کسانی که بیک‌کار بزرگی برخاسته‌اند باید از چیزهای خرد چشم بوشند ، ودربی سود خود نباشند ، وبجهان بادیده بازتر وبیناتری نگرند ، ودل‌به بشتیبانی خدااستوارداشته از کمی‌خود وفزونی دیگران در بیم نباشند وهیچگاه نومیدی بخود راه‌ندهند و ازشلتاق وهیاهوی رشکبران نترسند، وبروای بیهوده گوبان‌ننمایند .درجهان‌همیشه گمراهان دسته‌های انبوهی‌بوده‌اند وراهبران جز کسان اندکی‌نبوده‌اند ، و همیشه این‌کسان اندك برآن دسته های انبوه فیروز درآمده‌اند .

